

دوره استالین



کنادی زیوگانوف

ابراهیم شیرى

آمارور نویدی

گنادی زیوگانوف
دوره استالین
بگواهی آمار و ارقام

مترجم: ابراهیم شیری
ویراستار: آمادور نویدی

باکو - ۱۳۹۱

دوره استالین بگواهی آمار و ارقام
نویسنده: گنادی زیوگانوف،
رهبر حزب کمونیست روسیه و
صدر احزاب کمونیست متحد اتحاد شوروی
پیشگفتار، ترجمه و ضمائم: ابراهیم شیری
ویراستار: آمادور نویدی
تصحیح، ترتیب و تنظیم برای چاپ: یدالله کنعانی
چاپ اول: شهریور ۱۳۹۱
چاپ و تکثیر آن با و یا بی اطلاع مترجم آزاد است.
نشانی تارنما و ای-میل:

www.eb1384.wordpress.com

ibi-shi@mail.ru

با سیاستگزاری بیکران از رفقا:

محمدحسن دادپر

بخاطر تأمین هزینه چاپ این نوشتار و

یدالله کنعانی (نمینی)

بسبب تحمل زحمات بیدریغ در ویراستاری فنی،
ترتیب و تنظیم آن.

مترجم

مندرجات

پیشگفتار.....	۵
هدف: نجات میهن	۱۷
بسوی متحیر ساختن جهان.....	۲۰
موفقیتها در سیاست‌گذاری کشاورزی.....	۲۳
سوسیالیسم پیروز می شود.....	۲۷
«تضییقات» افسانه‌ها و واقعیات.....	۳۵
عظمت پنج ساله‌های استالینی.....	۴۱
عزم شوروی برای پیروزی.....	۴۷
قهرمان بازسازی.....	۴۹
با گرامیداشت بهترین‌های گذشته، پیش بسوی آینده.....	۵۲
بمناسبت زادروز استالین.....	۵۷
نظریه استالینی مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی.....	۶۱
نظریه استالینی انقلاب جهانی.....	۷۵
ستایشگران استالین رهبران برجسته عصر ما بودند.....	۸۲
در باره استالین زدائی و استالین زدایان.....	۹۳

دوره استالین بگواهی آمار و ارقام

پیشگفتار

تشدید هیستری ضد کمونیستی، اسم رمز: «استالین ستیزی»
اینک درست در بیستمین سالگرد تخریب سوسیالیسم جهانی، زمانی که سرمایه داری در باتلاق بحران همه جانبه ساختاری خود مذبوحانه دست و پا می زند؛ درست در شرایطی که هاری نظام سرمایه داری و دولتهای امپریالیستی بمرحله اوج خود رسیده و کشورهای مختلف جهان را یکی بعد از دیگری، تهدید می کنند، به آشوب می کشند و اشغال می کنند و در مقابل همه اینها، جهان آرام- آرام بسوی تغییر و تحولات بنیادی به پیش می رود، تو گویی شعارهای ضد سرمایه داری و تسخیر واراستریت (war street) توده های ستمدیده در خیابانهای واشینگتن، نیویورک، لندن، پاریس، رم، برلین، مادرید، آتن و بسیاری شهرهای دیگر خواب از چشم برخی باصطلاح «کمونیست»های مدعی مبارزه طبقاتی و بظاهر «مخالف» سرمایه داری ربوده و سراسیمه شان ساخته است که به کمک ارتجاع امپریالیستی برخاسته و گزافه گویی های منفورترین شخصیتها را از زباله دانی اوراق متروکه بیرون کشیده و کمونیسم ستیزی خود را باز هم با همان اسم رمز بلاتغییر «استالین ستیزی» شدت بخشیده اند. آیا اینها واقعا هم متوجه معنی و مفهوم استالین ستیزی نیستند و نمی دانند که این موضوع، همواره اسم رمز سوسیالیسم ستیزی بوده و هست؟

نه خیر! این جماعت می فهمند و خیلی هم خوب می فهمند. فراموش نمی کنیم که نسل اول همین «کمونیست های اصیل» محبوب امپریالیستها، مثل تروتسکی، زینویف، کامنوف، بوخارین، یاگود، رادک و دیگران، مصمم بودند با پشتیبانی فاشیسم آلمان، دولت جوان شوروی را براندازند. اگر چه با تار و مار شدن فاشیسم در جنگ کبیر میهنی، نسل اول آنها نیز شکست سختی خوردند اما، نسلهای بعدی این «کمونیستهای اصیل» در هماغوشی با هارترین نیروهای امپریالیستی گوی سبقت از همدیگر ربوده، مدارج ترقی و تعالی را در سلسله مراتب دولتهای امپریالیستی بسرعت طی کردند. بعنوان مثال، یکی از شاخص ترین چهره های این جماعت، هاویر سولانا، تروتسکیست سابق بود که در جوانی اعتراضات ضد جنگ براه می انداخت و بعدها تا مقام فرماندهی ناتو و مسئول سیاست خارجی

اتحادیه اروپا ارتقاء یافت و دیگری، که اخیرا یک نوشتار ضدعلمی- ضد کمونیستی با عنوان «مسئله استالین» از او ترجمه، تنظیم و منتشر شده، لوچینو کولتی بود که پس گسست از حزب کمونیست ایتالیا که همینطوری هم پرونده درخشانی ندارد، به منفورترین حزب ایتالیا- حزب برلسکونی- پیوست و از طریق همین حزب هم بعنوان نماینده، به مجلس قانونگذاری این کشور راه یافت...

شروع مجدد کارزار استالین ستیزی درست در بیستمین سالگرد تخریب سوسیالیسم و مراحل آغازین سقوط کامل سرمایه داری، چیزی نیست جز انحراف اذهان عمومی از فجایعی که همه روزه در گوشه- گوشه جهان بوقوع می پیوند و یا در شرف وقوع است. دامنه این کارزار چنان گسترده است که اگر نسلهای امروز و فردای بشریت بخواهند بر اساس آنچه که فقط امروز نوشته و گفته می شود، به قضاوت بنشینند، به این نتیجه می رسند که انگار سراسر تاریخ سوسیالیسم چیزی جز کشت و کشتار و خونخواری نبوده و حزب بلشویکها برهبری استالین در خرابه های امپراطوری بزرگ روسیه، نه مالکیت و استثمار را برانداخت، نه بیکاری، بی مسکنی، بیسوادی، فقر، گرسنگی، اعتیاد، فحشاء و بسیاری معضلات اجتماعی را از ریشه برافکند، نه به تسخیر کهکشان نائل آمد و نه این کشور ویرانه را در عرض فقط دو دهه سازندگی، تاکید می کنم: فقط دو دهه سازندگیهای اعجازانگیز برهبری استالین، به چنان قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی جهانی تبدیل کرد که حل و فصل هیچ یک از مسائل جهانی بدون مشارکت آن ممکن نبود. درست به همین سبب است که ارتجاع سرمایه برای بیان تنفر، خصومت و کینه توزی خود نسبت به سوسیالیسم، همواره بر هیستری استالین ستیزی دامن می زند. برای اینها مهم این است که این دوره را بعنوان اولین تجربه سازندگی سوسیالیستی در تاریخ بشر، زیر سؤال ببرند. «استالین ستیزی» فقط اسم رمز آن است و الباقی همه حرافی های پوچ است و دیگر هیچ! و اگر نه، کدام نظامی اجتماعی- اقتصادی، آن هم در چنین مدت کوتاهی، بوسیله فرشتگان ساخته شده است.

نسل امروزی همفکران و همدستان فاشیسم و بال و پر دهندگان امپریالیست آنها بلاوقفه و بی هیچ شرم و حیایی از بام تا شام در باره خشونت‌های دوره سازندگی سوسیالیستی افسانه سرایی می‌کنند بدون اینکه حتی یک کلمه هم از توحش بی حد و مرز همفکران و متحدان طبقاتی و سازمانی خود در آن دوره بر زبان بیاورند. اینها، دادگاه‌های علنی موسوم به دادگاه‌های مسکو را که با حضور جمع کثیری از خبرنگاران و نمایندگان سیاسی خارجی تشکیل گردید، علناً زیر سؤال می‌برند ولی، در باره دادگاه‌های «آفت پزشکی» برای محاکمه پزشکان اساساً یهودی تبار را که بهترین کادرهای رهبری دوره های سازندگی سوسیالیستی و بازسازی خرابیهای جنگ جهانی را در بیمارستانها به قتل می‌رساندند، بطور قطع فراموش می‌کنند و همچنین، از یاد می‌برند که تئوریسین و عامل خشونت‌های آن دوره، خود همین «کمونیستهای اصیل» محبوب امپریالیستها بودند. هیچیک از آنها نمی‌خواهند حتی یکبار اعتراف کنند که پس از پیروزی انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷، بلشویکها حداقل پنج بار به خشن‌ترین وجه قتل عام شدند:

بار اول - از انقلاب اکتبر تا سال ۱۹۲۱ در این دوره کشتار بی‌امان بلشویکها با همدستی و پشتیبانی ارتشهای چهارده کشور خارجی حاضر در خاک اتحاد شوروی بی‌وقفه ادامه داشت. کشتار ۲۶ کمیسر باکو و تمام کادرها و مقامات حزبی و دولتی فدراسیون قفقاز، مناطق سیبری و شرق دور، مثال‌ها و نمونه‌های انکار ناپذیر این مدعا هستند.

بار دوم - در جریان جنگ‌های داخلی ۱۹۲۱-۱۹۲۵. این سخن فرماندهان گاردهای سفید (کلچاک و دنیکین) زیانزد است که «یک آبادی سوخته بهتر از آن است که حتی یک نفر از ساکنان آن بلشویک باشد». بدستور همین فرماندهان، از هر تیر راه آهن پنجهزار کیلومتری سیبری یک بلشویک حلق آویز کردند. هزاران روستا را بر سر ساکنانش خراب کردند؛ آتش زدند؛ در جنگ‌های سیبری دهها هزار نفر را به ظن بلشویک بودن و یا طرفداری از بلشویکها، به درخت بسته، زنده- زنده خوراک حشرات و جانوران کردند.

بار سوم - جنگجویان گاردهای سفید پس از شکست در جنگهای داخلی، طبق یک دستورالعمل سراسری رهبرانشان، به عضویت در حزب روی آوردند و عملاً، با توسل به شیوه های توطئه چینی، پرونده سازی و شهادت دروغ، بیشکار بلشویکها مشغول شدند. پس از مهاجرت چند ده هزار یهودی از آمریکا به اتحاد شوروی در پایان جنگهای داخلی، جمع آنها جمع و روشهایشان تکمیل تر گردید. در این دوره با همدستی برخی پزشکان (عموما یهودی و بعضاً بهایی تبار) مقامات حزبی و دولتی را در بیمارستانها به قتل می رساندند. این پزشکان مدت کوتاهی پس مرگ استالین افشاء و به دادگاه سپرده شدند که به دادگاه «آفت پزشکی» مشهور است.

بار چهارم - در جنگ کبیر میهنی (جنگ جهانی دوم)، بیش از تقریباً نیمی از ۲۷ میلیون نفر کشته شدگان ارتش سرخ و مردم شوروی بدست نازیها و همدستان داخلی آنها امثال سازمان ناسیونالیستهای اوکرائین، بلشویک بودند.

بار پنجم - از آغاز دوره رهبری خروشچوف و اساساً از سال ۱۹۵۳، پس از مرگ استالین تا بقدرت رسیدن باند یهودایی گارباجوف-یاکوفلیوف- یلتسین و سپس، تا امروز که همچنان ادامه دارد. این دوره عمدتاً، با کشتار فیزیکی، معنوی و فکری بلشویکها، منزوی کردن و تاراندن آنها از ارگانهای حزبی و دولتی همراه بود. این وضع، در همه احزاب کمونیست حاکم و غیرحاکم، بنحوی از انحاء به اجرا گذاشته شد و هنوز هم اجرا می شود.

این مدعا دور از واقعیت نیست که کشتارهای این دوره، بشدت فاجعه بارتر از کشتارهای همه دوره ها بوده و هست.

البته نباید تصور کرد که کمونیست کشی به همین موارد ختم می شود. این مدعا فقط به کشتار بلشویها مربوط است و کمونیست کشی در مقیاس جهانی، اساساً با عدالت خواهی همزاد است و قتل اولین کشور سوسیالیستی تاریخ با همدستی قدارمبندان درونی و بیرونی در دهه آخر قرن بیستم، با کلمه رمز «استالین کشی»، تنها جزئی از آن است. هدف ارتجاع امپریالیستی و نوچه های رنگارنگش از این جنایات هولناک، ابدی

نشان دادن موجودیت طبقات متخاصم، اجتناب ناپذیری استثمار انسان از انسان، لجن پاشی به سیمای سوسیالیسم علمی و بی آینده نشان دادن گزینه نهائی بشر- عدالت اجتماعی بوده و با ادامه این کارزار نیز همین هدف را دنبال می‌کند.

درک این واقعیت به هوش و فراست چندانی نیاز ندارد که با قدرت رسیدن خروشچوف بعد از وفات استالین در سال ۱۹۵۳، سوسیالیسم زدائی توأم با جعل اسناد تاریخی، با اسم رمز استالین ستیزی آغاز گردید. دهها کمیته و کمیسیون و هیئت برای تحقیق و رسیدگی به «جنایات» دوره رهبری استالین تشکیل گردید. صدها بار پرونده های آن دوره را زیر و رو کردند، بارها و بارها شمردند. آخرین آنها را الکساندر یاکوفلیوف، یکی از اعضای اصلی باند مزدور گارباجوف سرپرستی می کرد. کمیسیون تحت سرپرستی او تا یک سال قبل از مرگش در سال ۲۰۰۵، فعالیت می کرد و دست آخر، چون جسته خود را نیافت، در سال ۲۰۰۴، بدستور او کلیه اسناد و مدارک مربوط به «جنایات» سالهای سازندگی سوسیالیستی و بازسازی خرابی‌های جنگ جهانی دوم، از جمله، اسناد فاجعه کاتین را از آرشیوهای ویژه کشور جمع آوری نموده و در کاخ کرملین زندانی کرد. بدین ترتیب، دسترسی به اسناد آن دوره بطور کلی، حتی برای حزب کمونیست روسیه، بعنوان بزرگترین فراکسیون پارلمانی نیز ناممکن گردید.

با این وجود، تخریب سوسیالیسم و تجزیه اتحاد شوروی در اثر اتحاد و همکاری سازمانیافته نیروهای سرمایه داری در داخل و خارج از اتحاد شوروی، روح تازه ای بر کالبد وازدگان «چپ» و تروتسکیسم دمید و آنها را به «شیرگران» تبدیل کرد. کارزار ضد کمونیستی بقایای فئودالی و ارتجاع سرمایه داری که همواره جریان داشت، پس از پیروزی انقلاب کبیر اکتبر و خروج امپراطوری بزرگ روسیه از دایره سرمایه داری جهانی، شدت و حدت بی سابقه ای گرفت و از اواسط دهه پنجاه قرن بیستم بر عمق و دامنه خود افزود و با قدرت رسیدن باند خائن گارباجوف- یاکوفلیوف- یلتسین در نیمه دوم دهه هشتاد قرن گذشته میلادی، به نقطه اوج خود رسید. این دوره، بخصوص، با سیل عظیم جعل اسناد،

۱۰. دوره استالین بگواهی آمار و ارقام

افتراگویی‌ها و افسانه پردازی‌های بی‌پایه همراه بود که بطور کلی، دوره سازندگی و دوره بازسازی ویرانیهای عظیم ناشی از جنگهای داخلی و تهاجم فاشیسم در اتحاد شوروی را به زیر سؤال می‌برد. ابعاد جعل اسناد بحدی گسترده بود که قیمتها آنها ابتدا، صد تا به یک شاهی تنزل کرد. بدین ترتیب، پس از بازار گرمی در میان ابلهان «چینما»، دولت مافیایی روسیه «بازار» جعل اسناد را به انحصار کامل خود درآورد و در سوداگریهای عظیم بین المللی بکار گرفت. هنوز هم که هنوز هست، هر دولت، هر حزب، هر تشکیلات و یا هر کسی می‌تواند سند دلخواه خود را به هر تاریخ، با هر عنوان و با هر مهر و امضائی، بخصوص به دولت مافیایی- الیگارش روسیه سفارش دهد و در صورت توافق بر سر شرایط و یا قیمت، بطور تضمینی در زمان دلخواه خود تحویل بگیرد.

در این دوره، با توجه به این واقعیت که اغلب پیاوه گویی‌ها و افسانه سرایی‌های خصمانه مربوط به سالهای سازندگی سوسیالیستی و بازسازی ویرانیهای جنگ جهانی دوم، رسوا شده و چندان پولساز نبود، جنایت هولناک نازی‌ها در کاتین که تا آن موقع کمتر مورد تردید قرار گرفته بود، به یکی از مهمترین و پرمشتی‌ترین عرصه‌های جعل اسناد در دست دولت روسیه تبدیل گردید. تازگی موضوع کاتین سبب شد که دولت مافیائی- الیگارش روسیه مکانیزم جعل اسناد را در ابعاد گسترده‌ای بکار اندازد. در همین ارتباط، بجاست شمعی هر چند کوچک، بر حادثه کاتین روشن کنیم و واقعیت آن را روشن سازیم.

در پی جعل گسترده اسناد برای واژگونه نشان دادن جنایت نازیها در کاتین، عملیات جعل اسناد واقعه کاتین در سالهای ۱۹۸۷- ۱۹۹۲، جمع آوری کلیه اسناد اصلی آرشیوهای ویژه روسیه و اختفای آنها در نزد رئیس جمهور در کرملین و جعل چندین صد سند تاریخی مربوط به دوره رهبری استالین، پیش از همه، اسناد مخصوص دفتر سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی در رابطه با حادثه کاتین را، گنبدی زیوگانوف رهبر حزب کمونیست روسیه در تاریخ ۱۲ ماه مه سال ۲۰۰۹ و ویکتور ایلیوخین، یکی دیگر از رهبران برجسته حزب کمونیست و نماینده مجلس دوما در تابستان سال ۲۰۱۰ افشا نموده، رونوشت اسناد اصلی و جعلی را

در صحن علنی مجلس دوما، در مصاحبه های مطبوعاتی و غیره نشان دادند.

پس از آن، حزب کمونیست روسیه در دادگاه قانون اساسی کشور و سپس در دادگاه استراسبورگ بر علیه دولت روسیه اعلام جرم کرد ولی حاکمیت روسیه از ارائه اصل اسناد به دادگاه قانون اساسی امتناع کرد. بدین ترتیب، همچنانکه انتظار می رفت، هیچکدام از این مراجع به اصطلاح قضائی، به شکایت حزب کمونیست روسیه ترتیب اثر ندادند. البته قبل از این نیز، حزب کمونیست روسیه از سال ۱۹۹۳ به این سو، در جلسات مجلس و کمیسیون امنیت ملی مجلس روسیه (دوما)، در کنفرانسهای مطبوعاتی و میزگردهای متعدد، سند سازیهای دولت روسیه را افشاء و محکوم کرده بود. دست آخر، بموازات همه این اقدامات، به ابتکار «انجمن سراسری افسران روسیه» یک دادگاه نظامی اجتماعی، در تاریخ ۱۰ فوریه سال ۲۰۱۱ با شرکت شمار کثیری از قضات، حقوقدانان، محققان تاریخ، کارشناسان، پژوهشگران، نویسندگان و فعالین سیاسی و اجتماعی تشکیل گردید. در این دادگاه زنده یاد ویکتور ایلوخین، نماینده دوما و رئیس سابق کمیسیون امنیت ملی مجلس روسیه در مقام دادستان انجام وظیفه می کرد. بدین ترتیب، در تمام جلسات کمیسیون امنیت ملی مجلس، در همه کنفرانسهای مطبوعاتی، میزگردها و همچنین، در این دادگاه نظامی اجتماعی، جزئیات جعل اسناد و واقعیات مربوط به واقعه کاتین مورد بحث و بررسی قرار گرفت و مجرمیت دولت روسیه به اثبات رسید. این را هم ناگفته نگذاریم که چندی پس از صدور حکم این دادگاه در تاریخ ۱۵ فوریه، ویکتور ایلوخین در ۱۹ مارس ۲۰۱۱ بطرز مشکوکی ناگهان فوت کرد.

واقعیت جنایت کاتین از چه قرار بود؟ اولین خبر مربوط به جنایت کاتین از سوی آلمان هیتلری در ۱۳ آوریل سال ۱۹۴۳ پخش شد و در آن گفته می شد که افسران لهستانی گویا بدستور دولت اتحاد شوروی کشته شده اند. این خبر، چهار سال پس از اشغال لهستان در تاریخ ۱۲ اکتبر سال ۱۹۳۹ از سوی نازیها و اعلام این کشور بعنوان پنجمین فرمانداری کل آلمان فاشیستی و تعیین هانس فرانک، یکی از ۲۴ جنایتکار اصلی در

دادگاه نورنبرگ، از سوی هیتلر، ابتدا بعنوان مسئول اداره امور مردم مناطق اشغالی لهستان و سپس به مقام فرماندار کل آن شایع گردید. ۱۹ مارس سال ۱۹۴۳ روزنامه «پراودا» مقاله ای تحت عنوان «همدستان لهستانی هیتلر» به چاپ رساند. در این مقاله، شواهد زیادی مبنی بر اینکه چگونه اشغالگران آلمان فاشیستی، در پاسخ به «ترورهای بلشویکی»، به کشتارهای جمعی مبادرت کردند، مورد تأکید قرار گرفت. در ادامه این مقاله همچنین گفته می شود: «همانطور که اینک روشن شده است، پس از عقب نشینی ارتش شوروی در سال ۱۹۴۱، آلمانها پرسنل سابق ارتش لهستان را که در منطقه سمولنسک غربی به کارهای ساختمانی مشغول بودند، به همراه شمار زیادی از ساکنان مناطق غربی، از جمله، مردم استان سمولنسک اتحاد شوروی را به اسارت گرفتند. نازیها با تمام توحش، ارتشیان سابق لهستان و بسیاری از مردم این منطقه را کشتار نمودند و حالا، برای پاک کردن آثار این جنایت شنیع خود کوشش می کنند».

اولین و مهمترین مسئله این است که تمام تحقیقات کارشناسانه و اشیای دلیل بدست آمده، شامل سلاحها و گلوله های آلمانی خارج شده از اجساد، طناب آلمانی پیچیده به دست و پای قربانیان و همچنین، مدارک پزشکی قانونی مبنی بر وقوع کشتار در پائیز سال ۱۹۴۱، نشان می دهند که این واقعه بر خلاف ادعای نازیها و باند گارباجوف و پیروان ایرانی جوزف گوبلز، نه در تابستان سال ۱۹۴۰، بلکه در پائیز سال ۱۹۴۱ روی داده است و این زمانی بود که نازیهای بخشهای غربی اتحاد شوروی را در اشغال داشته و ارتش سرخ از آن مناطق، از جمله، از استان سمولنسک که جنگلهای کاتین در آن واقع است، عقب نشسته بود و جنگ در اطراف مسکو جریان داشت. علاوه بر همه اینها، دلیل روشن این که، ارتش سرخ با ارتش لهستان نمی جنگید تا پرسنل آن را هم به اسارت بگیرد. درست برعکس، واحدهایی از ارتش لهستان تحت فرماندهی ژنرال آندرس، شامل ۹۶ هزار نفر که هنوز در مقابل اشغالگران نازی مقاومت می کردند، همزمان با عقب نشینی ارتش سرخ، به خاک شوروی عقب نشستند.

گوبلز که در بی‌شرمی حد و مرزی نمی‌شناخت، حتی چهار روز قبل انتشار خبر جنایت کاتین، در ۹ آوریل ۱۹۴۳، هویت اجتماعی مقتولین را نیز تعیین کرده، می‌نویسد: «نیروهای شوروی در جنگ‌های کاتین، در حدود ۱۰ هزار اسیر لهستانی، اعم از نظامی و غیرنظامی، روشنفکران، روحانیون، هنرمندان و غیره را به قتل رسانده است». وی در دفتر یادداشتهای روزانه خود بتاريخ ۸ ماه مه سال ۱۹۴۳ نیز نوشت: «متأسفانه در گورستان کاتین، اسلحه و مهمات آلمانی کشف شده است. مسئله عبارت از این است که این موضوع باید روشن شود». سپس گوبلز برای توجیه آن می‌اندیشد و می‌نویسد: «تصور می‌کنم که اینها، یا همانهایی هستند که ما در دوره رابطه دوستانه با اتحاد شوروی به این کشور فروختیم و یا خود شورویها آنها را در گورستان گذاشته‌اند». گوبلز با خرسندی ادامه می‌دهد: «موضوع کاتین به یک مسئله عظیم سیاسی دنباله دار تبدیل شده و ما باید بهر طریق ممکن، از آن استفاده کنیم».

همانطور که می‌بینیم، گوبلز شمار اسیران کشته شده در جنگ‌های کاتین را ۱۰ هزار نفر و در یکجای دیگر از یادداشتهایش، ۱۲ هزار نفر اعلام کرده ولی، دولت روسیه و پیروان ایرانی گوبلز، حتی رو دست «منبع الهام» خود بلند شده، این رقم را به ۲۵ هزار نفر افزایش دادند. با این تفاسیر مختصر و صرفنظر از همه پیاوه‌سرایی‌های ادامه دهنندگان راه گوبلز، روشن است که پرونده جنایت کاتین را نازیها پس از شکست در استالینگراد در سال ۱۹۴۳ جعل کردند، امپریالیستها پی گرفتند و پس از شکست سوسیالیسم، دولت روسیه آن را بمثابه یکی از ابزارهای چاپلوسی برای تأمین منافع بورژوازی روسیه در سوداگریهای بین‌المللی بکار می‌برد و مسئله تحویل «۶ جعبه» و «۷۲ کیلوگرم» و «۲۰ جلد» اسناد جعلی مربوط به فاجعه کاتین از سوی دولت روسیه به دولت عروسکی لهستان در سال ۲۰۱۰، در چهارچوب همین سندسازیهای در سطح دولتی قابل بررسی و ارزیابی می‌باشد.

اما چند کلمه ای در باره سرنوشت ارتش ۹۶ هزار نفری لهستان بفرماندهی ژنرال آندرس که همراه با ارتش سرخ خاک اتحاد شوروی عقب‌نشینی کرد:

۲۵ دسامبر سال ۱۹۴۱، در گرماگرم نبرد در اطراف مسکو، کمیته دفاع دولت اتحاد شوروی قرار مبنی بر پذیرش ارتش لهستان در اراضی اتحاد شوروی را صادر کرد.

اما پس از چندی برخی مشکلات در روابط فرماندهان این ارتش با حاکمیت شوروی بوجود آمد. لهستانی ها بدون توجه به مشکلات دولت شوروی در تأمین تسلیحات ارتش سرخ، از عدم تأمین خود با تسلیحات و دور بودن از جبهه های جنگ، از دولت شوروی ناراضی بودند. این ناراضیاتی ارتشیان لهستان را استالین و آندرس در ۱۸ مارس سال ۱۹۴۲ مورد بحث و گفتگو قرار دادند. بگفته آندرس، استالین به وی گفت: «ما برای اعزام لهستانی ها به جبهه های جنگ عجله نداریم. لهستانیها می-توانند زمانی که ارتش سرخ به مرز لهستان برسد، در جنگها شرکت کنند».

اما ژنرال آندرس بر خروج ارتش لهستان از اتحاد شوروی و اعزام به جبهه غربی متحدین تأکید می-کرد. در پاسخ به تأکید آندرس، ۸۰ هزار نفر از ارتشیان لهستان به همراه ۳۷ هزار نفر خانواده آنها در ماه سپتامبر سال ۱۹۴۲ به ایران و بخشی از آنها نیز از طریق ایران به عراق برای حفاظت از تأسیسات نفتی بریتانیا در این دو کشور اعزام شدند. نهایتاً، آنها در سال ۱۹۴۴ در جبهه های جنگ در شمال آفریقا و در اطراف مونته کاسینو (Montecassino) در ایتالیا شرکت کرده، سپس به ایتالیا منتقل شدند. ۱۶ هزار نفر از آنها نیز داوطلبانه در اتحاد شوروی ماندند و به همان ترتیبی که استالین پیشنهاد کرده بود، پس از رسیدن ارتش سرخ به مرزهای لهستان، به جبهه های جنگ اعزام شدند.

با این اوصاف، در مقابل این همه تلاشهای سبکسرانه برای متوقف کردن چرخ حرکت تاریخ، پیروان عدالت اجتماعی باید همه توش و توان خود را در جهت روشنگری حقایق و وقایع تاریخی، اثبات حقانیت سوسیالیسم علمی، در سمت دستیابی به قدرت سیاسی و ساختن دنیای عاری از ستم و استثمار بکار بگیرد.

علت اصلی که ما را به ترجمه این کتاب واداشت، درست همین بود. بویژه اینکه، تألیفات گنادی زیوگانوف، دکتر علوم فلسفه، رهبر حزب

کمونیست روسیه و صدر احزاب کمونیست متحد اتحاد شوروی، بخصوص، راجع به دوره رهبری استالین در اتحاد شوروی، یکی از نمونه‌های بارز در امر روشنگری تاریخ اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی و سازندگی سوسیالیستی، در کار زدودن لجنهای پاشیده ارتجاع امپریالیستی بر سیمای سوسیالیسم و سازنده آن یوسف ویساریونویچ استالین می‌باشد. کتاب حاضر یا به تعریف صحیحتر، همین کتابچه «دوره استالین بگواهی آمار و ارقام»، یکی دیگر از آثار ارزشمند اوست. این کتاب اگر چه بلحاظ حجم بسیار کوچک و کم حجم است، ولی بلحاظ مضمون و موضوعات مورد بحث خود، بسیار غنی تر و روشن تر از آن است که تحریفگران سنتی تاریخ جنیش کمونیستی و سازندگی‌های سوسیالیستی، بخصوص، چینماهای مفتون و دلداده تبلیغات و «اسناد» امپریالیسم و ارتجاع جهانی بتوانند انکار نمایند.

هدف ما از ترجمه و نشر این کتاب، تحقیق، بررسی و روشن کردن حقایق و وقایع آن دوره گرامی تاریخ جهان است که طی آن، برای اولین بار مالکیت خصوصی بر زمین و ابزار تولید بر افتاد؛ استثمار انسان بوسیله انسان لغو گردید؛ ریشه بی‌خانمانی و بیکاری، این بزرگترین معضلات جوامع بشری و منشاء اغلب مفاسد و انحرافات اجتماعی دیگر قطع گردید؛ برای اولین بار در تاریخ بشر، فضا به تسخیر انسان شوروی در آمد؛ در اغلب عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی، علمی، فنی-تکنولوژیکی موفقیت‌های اعجازانگیز کسب شد.

هدف ما دیگر از این کار، شکستن توهم سوسیالیسم هراسی، روشن کردن جوانب ناروشن آن دوره، تلاش برای شناختن و شناساندن نقاط قوت و ضعف آن است. زیرا، بدون فراگیری گذشته، ساختن آینده بهتر نیز با تکرار آزمون و خطا همراه خواهد بود و ما نیز چون قصد مشارکت در ساختن آینده داریم، سعی می‌کنیم مرتکب خطا نشویم.

این کتابچه، در واقعیت خود، یک طوفان سهمگین است که تمام اتهامات و افتراات دشمنان طبقاتی سوسیالیسم علمی و طبقه کارگر و همه استثمارشوندگان را، یا بگفته خود استالین: «من میدانم که پس از مرگم

خروار- خروار لجنه‌ها بر مزارم خواهند پاشید. اما طوفان سهمگین زمان همه آنها را بدور خواهد ریخت»، بدور می ریزد.

آمار و ارقام دستاوردها، موفقیتها و قهرمانی‌های افسانه‌ای خلقهای اتحاد شوروی در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی با رهبری استالین، خسارات و ویرانیها، تلفات انسانی و مادی وارده از سوی دشمنان آزادی و عدالت اجتماعی، بویژه، فاشیسم و امپریالیسم جهانی، چه از درون و چه از بیرون بر کشور و خلقهای اتحاد شوروی در دوره مورد بحث، همان نکات کلیدی در تاریخ جنبش کمونیستی و اولین کشور سوسیالیستی در تاریخ جهان است که چپ‌های بریده و مشوقان «دموکرات» آنها عامدانه بر آنها چشم فرو می‌بندند و درست این همان اصل اساسی تاریخی است که کمونیستهای سازنده آینده باید پاس‌بدارند.

ما باید کشورمان را به کشوری دارای اقتصاد مستقل، آزاد و متکی بر بازار داخلی تبدیل کنیم... برای اینکه کشور ما به زائده نظام سرمایه‌داری جهانی تبدیل نشود، برای این که میهن ما بمثابة ضمیمه سرمایه‌داری در سمت نظم عمومی آن توسعه نیابد، باید اقتصادمان را چنان سازماندهی کنیم که اقتصاد ما نه بعنوان یک مؤسسه سودآور سرمایه‌داری، بلکه، بعنوان یک اقتصاد واحد متکی بر اتحاد صنایع و کشاورزی کشور ما توسعه یابد.

(از سخنرانی ی. و. استالین
در کنگره چهاردهم حزب
کمونیست سراسری (بلشویک)
سال ۱۹۲۵)

هدف: نجات میهن

در سال ۱۹۲۲، زمانی که آتش جنگ داخلی فروکش کرد، یوسف ویساریونویچ استالین رهبری کشور را بدست گرفت. او، کشور را با اقتصاد ویران و خسته از جنگهای بی‌پایان خلقها تحویل گرفت. برای مردم روسیه جنگ بعنوان جنگ جهانی اول، از سال ۱۹۱۴ آغاز شد که چهار سال بعد به جنگ داخلی فراروئید. در باره اوضاع اقتصادی کشور در آغاز این دوره، که با نام دوره استالینی در تاریخ ثبت شد، واقعیتها چنین می‌گویند: در آغاز سال ۱۹۲۱ حجم تولیدات صنعتی در حدود ۱۲ درصد حجم آن تا شروع جنگ را نشان می‌داد. حجم تولید غله در سال ۱۹۲۰ برابر با ۶۴ درصد میزان تولید آن تا قبل از جنگ را تشکیل می‌داد. بخش اعظم معادن و منابع ویران شده بودند. فقط برخی کارخانه ها و کارگاهها کار می‌کردند. ویرانی تا شهرها و روستاها سرایت کرده بود.

اکثریت مورخان معاصر، در ارزیابی این دوره، فقط ویرانیهای گسترده جنگ داخلی را مورد تأیید و توجه قرار می‌دهند، گویی

فراموش کرده‌اند که چگونه روسیه در سال ۱۹۱۷ از جنگ جهانی اول فرسوده شده بود.

حتی روسیه ویران آن زمان توجه جهان را بخود جلب می‌کرد، تعجب همه را بر می‌انگیخت. بتدریج، آرام آرام، اما مطمئن، کشور بعنوان اولین کشور سوسیالیستی در تاریخ جهان، توجه همه نیروهای ترقیخواه دنیا را بسوی خود معطوف داشته بود. اما قواعد نظام سرمایه‌داری جهان توانائی پذیرش ظهور چنین کشوری را نداشت. استالین مشکلات عهد خود را بخوبی درک می‌کرد و بصراحت تشخیص می‌داد که در تاریخ، کشور شوروی زمان بسیار کمی برای ساختن چنان اقتصادی دارد که بتواند سر پا بیايستد، مستقل بماند و آزادانه توسعه یابد.

استالین وظایف حزب و خلق را بطور واضح و مشخص تعیین کرد. وی گفت: «ما، ۵۰ - ۱۰۰ سال از کشورهای پیشرفته عقب مانده‌ایم. ما باید این فاصله را در عرض ده سال طی کنیم. یا این کار را می‌کنیم یا ما را در هم خواهند شکست».

خلق، وظیفه تعیین شده توسط استالین را درک می‌کرد، چون منافع آن را بازتاب می‌داد و هدف این وظیفه، نجات میهن بود. تعیین و تشخیص آن، وحدت خلق را تحکیم بخشید و همه کشور را حول مساعی مشترک متحد ساخت. دقیقا به همین سبب، نیل به هدف ممکن شد و موجب حیرت جهان گردید. در همین رابطه، روزنامه فرانسوی «تان» در شماره ماه ژانویه سال ۱۹۳۲ نوشت: «اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی با صنعتی کردن بدون استفاده از کمک سرمایه خارجی، مرحله اول را با پیروزی پشت سر گذاشت».

امروز الیگارش‌ها، صاحبان پولهای بادآورده و دلالان همه نواحی و مناطق باید این سخنان را مورد توجه قرار دهند. علاقمندان به اخذ وامهای «ارزان» خارجی، آن را با اراده حاکمیت، بحساب پولهای بودجه، در واقع به حساب همه خلق، بازپرداخت می‌کنند. در دوره

استالین چنین استفاده از خزانه دولتی ممکن نبود. هر روبلی که به خزانه وارد می‌شد، در جهت توسعه صنعتی، برای ساخت و سازها و حمایت از روستا مورد استفاده قرار می‌گرفت.

بسوی متحیر ساختن جهان

خرسندی خود از توسعه اقتصادی اتحاد شوروی در دوره استالین را حتی پر تیراژترین روزنامه‌های غرب مثل «فاین نشال تایمز» انگلیس نتوانست پنهان کنند. این روزنامه می نویسد: «موفقیتها در صنایع ماشین‌سازی، بهیچوجه قابل تردید نیست.

تمجید از این موفقیتها در مطبوعات و سخنرانی‌ها بهیچوجه بی‌پایه نیست. نباید فراموش کرد، که روسیه سابق فقط ساده‌ترین ماشینها و ابزارها را تولید می‌کرد... اتحاد شوروی در حال حاضر همه نوع تجهیزات ضروری برای صنایع متالوژی و الکتریکی خود را تولید می‌کند. این کشور صنایع تولید ابزار و آلاتی را ایجاد کرد که همه محدوده‌ها، از کوچکترین ابزار با دقت بالا و تا سنگین‌ترین پروسه‌ها را در بر می‌گیرد. آنچه که به ماشینهای صنعتی کشاورزی می‌شود، این است که اتحاد شوروی دیگر به واردات آنها از خارج نیاز نداشت. همراه با آن، دولت شوروی تدابیری اتخاذ کرد که تأخیر در تولید زغال و آهن، مانع اجرای برنامه پنج ساله در مدت چهار سال نشود.

جای تردید باقی نمانده است که بازسازی کارخانه‌های عظیم، توسعه قابل ملاحظه تولیدات صنایع سنگین را تضمین می‌کند».

ساده لوحی خواهد بود هر گاه تصور شود که مشهورترین روزنامه بورژوازی سعی می‌کرد خرسندی خلقهای شوروی از موفقیتهای خارق‌العاده در ساختن اقتصاد نوین سوسیالیستی مورد نظر در برنامه پنج ساله را بیان کند. اما انکار موفقیتهای اتحاد شوروی در توسعه اقتصادی هم غیرممکن بود.

در زمانهای اخیر، صحبت از میزان ثروتمندی و رشديافتگی روسیه تزاری در آستانه جنگ جهانی اول به مدّ روز تبدیل شده و مشهودات واقعی آن زمان در سال ۱۹۱۳ را شاهد می آورند. ولی آیا

به متن موفقیت‌های تأثیربخش دوره استالینی هم همانطور نگاه می‌کنند؟ اینجا برخی ارقام آماری را شاهد می‌آوریم:

در سال ۱۹۱۳ حجم تولیدات صنعتی روسیه، ۸ برابر از ایالات متحده آمریکا، تقریباً ۳ و نیم برابر از آلمان، ۳ برابر از بریتانیا و ۱ و نیم برابر از فرانسه کمتر بود. سهم روسیه در تولیدات صنعتی جهان در سال ۱۹۱۳، تقریباً ۴٪ را شامل می‌شد. در اثر ویرانی‌های ناشی از جنگ جهانی اول و جنگ‌های داخلی، قدرت صنعتی کشور بمیزان متناوبی کاهش یافت. حجم تولیدات صنایع بزرگ در مقایسه با سال ۱۹۱۳، ۷ برابر پائین آمد. اما، بلافاصله پس از پایان جنگ‌های داخلی، بازسازی سریع صنایع ملی آغاز شد.

تا سال سال ۱۹۲۶ صنایع ملی تقریباً بازسازی شد و در سال ۱۹۲۷ حجم کل تولیدات صنعتی اتحاد شوروی شاخص‌های سال ۱۹۱۳ را پشت سر گذاشت. تا سال ۱۹۲۹- تا آغاز برنامه پنج ساله اول- بیش از دو هزار مؤسسه عظیم صنعتی دولتی جدید یا تا آن وقت موجود، ساخته و یا بازسازی شد. ولیکن همه اینها برای تأمین استقلال اقتصادی و توانائی دفاعی کشور، کافی نبودند.

برای اجرای آن وظایف استالینی که در کنگره چهاردهم حزب تعیین گردید، اصلاح نظام اداره اقتصاد ملی ضروری بود. به همین سبب هم، از سال ۱۹۲۹ اقتصاد کشور طبق برنامه‌های پنج ساله توسعه یافت.

شاخص‌های اصلی را که میزان توسعه عرصه‌های مختلف اقتصاد صنعتی در طول سال‌های برنامه پنج ساله اول را نشان می‌دهند بعنوان شاهد نقل می‌کنیم.

جدول ۱ تولید ناخالص

(به میلیارد و به درصد تا سال ۱۹۲۹)

۱۹۳۳	۱۹۳۲	۱۹۳۱	۱۹۳۰	۱۹۲۹
۹/۴۱	۵/۳۸	۹/۳۳	۷/۲۷	۲۱
۵/۱۹۹٪	۳/۱۸۳٪	۴/۱۶۱٪	۹/۱۳۰٪	۱۰۰٪

تصور می‌کنید! حجم تولیدات صنعتی در عرض کمتر از پنج سال، دو برابر افزایش یافت. این در حالی بود که اکثریت مؤسسات صنعتی از صفر ساخته شدند، با تکنولوژی و تجهیزات نوین مجهز گردیدند و بکار افتادند. این، یعنی واقعا نوآوری در اقتصاد! بدون اعلامیه‌های بلند و بالا و اظهارات پر سرو صدای بی‌پایه و بی-پشتوانه. در گزارش به هفدهمین کنگره حزب کمونیست سراسری (بلشویک)، استالین بروشنی می‌گوید: «کشور ما به کشور صنعتی مستحکم و قدرتمند تبدیل شده است».

و این هم آمار و ارقامی که سخنان او را تأیید می‌کند:

جدول ۲

سهم صنایع در تولید ناخالص ملی اتحاد شوروی (به %)

بمنظور تأمین چنین آهنگ توسعه صنعتی و دست یافتن به عرصه‌های دیگر آن، بسیج تمامی منابع موجود لازم بود.

۱۹۳۳	۱۹۳۲	۱۹۳۱	۱۹۳۰	۱۹۲۹	۱۹۱۳	
۴/۷۰	۷/۷۰	۷/۶۶	۶/۶۱	۵/۴۵	۱/۴۲	صنایع بزرگ
۶/۲۹	۳/۲۹	۳/۳۳	۴/۳۸	۵/۴۵	۹/۵۷	دیگر بخشها

موفقیتهای در سیاست‌گذاری کشاورزی

کسانی که امروز در عرصه تحقیقات تاریخی فعالیت می‌کنند، دوره استالین و کردار تاریخی خلق را مورد نکوهش قرار می‌دهند، در عین حال تأکید می‌کنند که گویا در آن دوره به اقتصاد دهقانی توجه لازم مبذول نشده است.

در گزارش به کنگره هفدهم حزب در بخش مربوط به کار کمیته مرکزی حزب کمونیست سراسری (بلشویک)، استالین در مقابل کشور و مردم در باره آنچه که برای دهقانان در سالهای برنامه پنجساله اول انجام شده، گزارش می‌دهد: «اینک فعالان کالخوزها و سافخوزها، مدارس و باشگاهها، تراکتوریستها و کمباینیستها، سرگروههای دسته‌های شاغل در مزارع و دامداری، کارگران پیشرو مزارع کشاورزی انسانهای نامداری هستند».

علیرغم این، استالین وجود شکاف عظیم میان شهر و روستا را کتمان نمی‌کند، ولی با محبت، ایمان و امید از روستا و دهقان نام می‌برد!

رهبر کشور درک می‌کرد، که سنگین‌ترین بارها را دقیقاً آنها بر دوش خود میکشند. می‌دانست به چه خاطر آنها چنین قهرمانانه فداکاری می‌کنند و درست به همین سبب هم، برای ارتقاء سطح فرهنگ و دانش در روستا، برای کاهش تدریجی «شکاف» بین شهر و روستا، از هیچ کوششی فروگذاری نمی‌کرد.

استالین ضمن گزارش به کنگره هفدهم، کمک دولت به کشاورزان را در برنامه پنج ساله اول چنین توضیح می‌دهد: «دولت با سازماندهی ۲ هزار و ۸۶۰ مرکز ماشینی- تراکتوری همراه با تحویل ۲ میلیارد روبل سرمایه از کشاورزان حمایت کرد».

کمک دولت به کشاورزان همچنین، شامل پرداخت ۱ میلیارد و ۶۰۰ میلیون روبل وام بوده است.

دوره استالین بگواهی آمار و ارقام

دولت در مدت یاد شده، بمیزان ۲۶۲ میلیون پوت غله و وام برای تهیه بذر و خواربار به کشاورزان اعطاء نمود. دولت به شکل مشوقهای مالیاتی و بیمه، ۳۷۰ میلیون روبل به کشاورزان فقیر کمک کرد.

اما استالین در گزارش خود علنا اعلام کرد، که «... کشاورزی در سمت دیگری توسعه یافت. بسیار کندتر از صنایع». رهبر اتحاد شوروی اظهار داشت: «در واقعیت امر، دوره مورد نظر گزارش، دوره آنچنان اعتلاء و جهش بزرگ برای کشاورزی نبود، که پیش بینی می شد».

استالین بموفقیت بخش کشاورزی، پیش از همه، به توسعه سریع صنایع تولید ماشینهای کشاورزی و ارتقاء دانشی- فرهنگی روستا امیدوار بود.

جدول زیر، توسعه پویای تولید تکنولوژی کشاورزی را در اولین برنامه پنج ساله استالینی نشان میدهد.

جدول ۳

تجهیز کشاورزی اتحاد شوروی با تکنولوژی عمده
از سال ۱۹۲۹ تا سال ۱۹۳۳

۱۹۳۳	۱۹۳۲	۱۹۳۱	۱۹۳۰	۱۹۲۹	
۱/۲۴۸	۵/۱۴۸	۳/۱۲۵	۱۷۲	۹/۳	تراکتور (به هزار دستگاه)
۸/۵	۲/۴	۶/۳	۱/۲		میزان رشد در مقایسه با سال ۱۹۲۹ (برابر)
۳۱۰۰	۲۲۲۵	۱۸۵	۵/۱۰۰	/۳۹۱	افزایش قدرت از سال ۱۹۲۹ به اسب بخار
					میزان رشد در

۷/۹	۷/۵	۷/۴	۶/۲		مقایسه با سال ۱۹۲۹ (برابر)
۲۵	۱/۱۴	۴/۶	۷/۱		کمباین (به هزار دستگاه) در مقایسه با سال ۱۹۲۹ (برابر)
۷/۱۴	۳/ ۸	۸/۳			میزان رشد در مقایسه با سال ۱۹۲۹ (برابر)

اگر حجم کل تولیدات صنعتی در دوره برنامه پنج ساله اول دو برابر گردید، در عین حال، همانطور که جدول فوق نیز نشان می دهد، تعداد تراکتورها در این دوره در کشور ۶ برابر و پتانسیل تولیدی آنها، تقریباً ۸ برابر افزایش یافت. توأم با آن، افزایش شمار کمباینها نیز ۱۵ برابر را نشان میدهد.

استالین با جمعبندی نتایج برنامه پنج ساله در روستا، گفت: «تعداد تراکتورهای کالخوزها و سافخوزها به ۲۴۰ هزار دستگاه و قدرت آنها به ۳ میلیون و ۱۰۰ هزار اسب بخار رسیده است. همانطور که می بینید، این قدرت برای کندن ریشه سرمایه‌داری در روستا، قدرت کمی نیست. قدرتی که تعداد تراکتورها را دو برابر افزایش داده، همان قدرتی است که لنین بموقع خود، در چشم انداز دور می دید.»

البته، روستا فقط با تکنولوژی تجهیز نشد، بلکه، یک پروسه غیرعادی تعاونی کردن را نیز طی کرد. در مدت اجرای اولین برنامه پنج ساله، بیش از ۲۳ هزار نفر کمونیست که مسئولیت اجرای برنامه‌ها را برعهده داشتند، به روستاها اعزام شدند.

علاوه بر آن، در طول سالهای برنامه پنج ساله اول، دولت ۱۱۱ هزار متخصص فنی و کشاورزی و همچنین، در حدود ۲ میلیون نفر تراکتوریست، کمباینیست و راننده آموزش دیده و همچنین، ۱ میلیون

و ۶۰۰ هزار نفر سرگروه برای رهبری دسته‌های کارگران مزارع و دامداری، حسابداران و غیره به روستاها اعزام گردیدند. استالین شخصا بر شرایط نگهداری تکنولوژی و ماشین آلات، اجرای صحیح تناوب زراعی و چگونگی توسعه صندوق بذر در همه عرصه‌های کشاورزی نظارت می‌کرد. همه این مسائل در گزارش استالین به کنگره هفدهم حزب بروشنی بازتاب یافت و این، از درجه اهمیت حل آنها در نزد او گواهی می‌دهد.

آیا ممکن است رهبری کنونی کشور چنین میزان مسئولیت و کاردانی را حداقل در یک عرصه معین نشان دهد؟ این رهبری حتی قادر نیست از عهده صنایع اتوموبیل سازی که فقط امسال دهها میلیارد دلار در آن سرمایه‌گذاری کرده است، بر آید و برای حل این مشکل، یک روز از آلمان طلب استمداد می‌کند، روز دیگر از فرانسه.

اما زیر رهبری استالین تنها در مدت ۳ سال، تولید اتوموبیل‌های باری ۲/۵ برابر و اتوموبیل‌های سواری ۱۶ برابر افزایش یافت.

سوسیالیسم پیروز می شود

در باره دوره استالین، در باره ابعاد شخصیتی او تنها ارقام مذکور در این نوشتار گواهی نمی‌دهند. با مطالعه سخنرانیها و گزارشات او نمی‌توان شگفت و شعف خود را از اینکه وی نه فقط موفقیتها، حتی نواقص را چقدر روشن می‌دید، پنهان کرد. استالین همواره از این میثاق لنین پیروی می‌کرد: «انتخاب نیروها و نظارت بر اجراء، مهمترین مسئله در کار رهبر است». او بارها و بارها در باره احتراز از بوروکراسی، کاغذ بازی، حرافی و بی عملی هشدار می‌داد. او اهمیت حیاتی وظیفه حرکت به پیش بخش خصوصی و کارگزاران شرافتمند برای کشور را بروشنی فرمولبندی کرد». استالین ضمن بررسی نتایج اولین برنامه پنج ساله، بر اجرای این برنامه در مدت ۴ سال و ۳ ماه انگشت گذاشت و سخنان فوق را بر زبان راند.

من با اینکه در اثر خودم بنام «استالین و مسائل معاصر» (مترجم کتاب حاضر، این کتاب را در بهار سال ۱۳۸۹ به زبان فارسی ترجمه کرده است)، نظر بانکدار انگلیسی، جری گیبسون را در باره ماهیت کار انسان شوروی یادآوری کرده‌ام، تصور می‌کنم بیجا نیست در اینجا هم به اظهار نظر ماه اکتبر سال ۱۹۳۲ او در باره نتیجه برنامه پنج ساله اول استناد کنم.

گیبسون پس از تأکید پیشاپیش بر این مسئله که: «می‌خواهم بگویم که من نه کمونیستم و نه بلشویک. من شخصا یک سرمایه‌دار و صاحب صنایع هستم»، ضمن مقایسه غرب آن زمان با نظام شوروی، بسود دولت شوروی و اقتصاد استالینی حکم صادر نموده، می‌گوید: «درست در زمانی که بسیاری از کارخانه‌های ما از کار بازمانده و تقریباً ۳ میلیون نفر از مردم ما مأیوسانه بدنبال کار می‌گردند، روسیه به پیش می‌تازد. برنامه‌های پنج ساله را به استهزاء

گرفتیم و شکست آنها را پیش بینی کردیم. اما مطمئن باشید که برنامه‌های پنج ساله بیش از حد مورد نظر اجرا شده است».

هدف اصلی استالین و همفکران او در بخش اقتصادی برنامه پنج ساله، تبدیل کشور دهقانی به یک قدرت صنعتی بود. این موضوع را من در کتاب «استالین و مسائل معاصر» نیز مورد توجه قرار داده‌ام. ولی با مطالعه آثار، سخنرانیها و نطق‌های استالین در کنگره‌ها و پلنومهای حزبی و در مقابل سربازان، می‌توان فهمید که مسئله دهقانی از نظر وی، بغرنج‌ترین مسئله بود. جنبش تعاونی کردن و اشتباهات روی داده در مسائل دهقانی، فکر استالین را تا پایان عمر بخود مشغول داشته بودند.

فقط کسانی که مغرضانه سعی می‌کنند سیاستهای دهقانی استالین را تحریف کنند، می‌توانند مساعی عظیم دولت برای توسعه کشاورزی در دوره استالین را انکار نمایند. البته، تأمین روستا با تراکتور و کمباین هم نمی‌تواند تنها گواه صریح این کوششهای عظیم دولت باشد. و حتی، کمکهای هنگفت از خزانه دولت (از بودجه) به روستا نیز تنها گواه آن نیست. تلاشهای بسیار گسترده در جهت سوادآموزی و توسعه فرهنگ در میان روستائیان در دوره استالین، قاطع‌ترین گواه ماست. در اوایل سال ۱۹۳۳، در حدود ۱۷ درصد دانشجویان مؤسسات آموزش عالی را روستازادگان تشکیل می‌دادند، در حالیکه این نسبت در آلمان آن زمان، فقط ۲/۴ درصد از کل دانش‌آموختگان را شامل می‌شد. هم مقیاس احداث مدارس در مناطق روستائی، هم افزایش رقم دانشجویان روستائی زاده ثابت می‌کند که، نوع نگرش استالین به دهقانان بعنوان طبقه، حداقل، بسیار مسئولانه بود.

جدول ۴

مدارس ساخته شده در اتحاد شوروی

در فاصله سال ۱۹۳۳ تا سال ۱۹۳۸

مجموعاً: ۲۰۶۰۷

در شهرها و شهرکها	تعداد	سهم به %
	۴۲۴۵	۶/۲۰

دوره استالین بگواهی آمار و ارقام

در مناطق	تعداد	سهم به %
روستائی	۱۶۳۵۳	۴/۷۹

حالا این شاخصها را با آمار دوره «بازاری- دموکراتیک» حاضر مقایسه می‌کنیم. اگر در سال ۱۹۹۱ در سراسر خاک فدراسیون روسیه ۴۸۶۰۰ مدرسه وجود داشت، شمار آنها در سال ۲۰۰۸ به ۳۶۳۰۰ واحد کاهش یافت. یعنی، در دوره استالین در عرض پنج سال، بیش از بیست هزار مدرسه ساخته شد ولی، در دوره حاکمیت لیبرالهای امروزی، در طول ۱۷ سال، بیش از بیست هزار مدرسه از بین رفته است.

برای درک استالین و ارزیابی شایسته از او بعنوان سازنده قدرت و بعنوان یک رهبر، درک دوره رهبری او ضروری است.

درک دنیای آن زمان و شرایطی که کشور در آن قرار گرفته بود، الزامی است. چرا مورخانی که برای آلودن چهره استالین سعی می‌کنند، از صحبت در این باره فرار می‌کنند که: کشورهای پیشرو آن زمان جهان در چه وضعیتی بودند؟ اقتصاد آنها در مقایسه با اقتصاد شوروی چگونه توسعه می‌یافت؟ رکود بزرگ آمریکا زندگی چه تعداد انسان را بکام خود فرو کشید؟ بلی! دست اندر کاران از مرگ بیش از دو میلیون نفر در اثر گرسنگی خبر می‌دهند. به چه سببی سازمانهای لیبرالی علاقمند به برابرسازی کمونیسم و فاشیسم در غرب و روسیه، نمی‌خواهند این میلیونها قربانی آمریکا را قربانیان نازیسم سرمایه‌داری بحساب آورند؟

برای درک واقعیت آن زمان شوروی و ارزیابی موفقیت‌های سالهای ۳۰، و مقایسه آهنگ رشد آن با آهنگ رشد دیگر کشورها، آمار و ارقام، مطمئن‌ترین گواه ما هستند.

۳. دوره استالین بگواهی آمار و ارقام

جدول ۵
حجم تولیدات صنعتی به %
پس از سال ۱۹۲۹

کشور در سال	۱۹۳۰	۱۹۳۱	۱۹۳۲	۱۹۳۳
اتحاد شوروی	۷/۱۲۹	۹/۱۶۱	۷/۱۸۴	۵/۲۰۱
ایالات متحده آمریکا	۷/۸۰	۱/۶۸	۸/۵۳	۹/۶۴
انگلستان	۴/۹۲	۸/۸۳	۸/۸۳	۱/۸۶
آلمان	۳/۸۸	۷/۷۱	۸/۵۹	۸/۶۶
فرانسه	۱۰۰/۷	۸۹/۲	۶۹/۱	۴/۷۷

این ارقام خود بخود سخن می‌گویند. حتی یکی از کشورهای پیشرو گرفتار در بحران آن زمان جهان، در سال ۱۹۳۳ نتوانست شاخص توسعه خود را بمیزان سال ۱۹۲۹، سال آغاز «رکود بزرگ» آمریکا برساند.

بطور متوسط حجم تولیدات صنعتی در این کشورها ۲۵ درصد کاهش یافت.

حجم تولیدات صنعتی اتحاد شوروی اما در همان دوره بیش از دو برابر افزایش یافت.

در اینجا آمار دیگری را برای مقایسه وضعیت اقتصادی کشور ما و اوضاع اقتصادی غرب در اوایل سالهای دهه ۳۰ با شاخصهای قبل از جنگ، با سال ۱۹۱۳ شاهد می‌آوریم.

جدول ۶
حجم تولیدات صنعتی به %
تا میزان قبل از جنگ

کشور	۱۹۲۹	۱۹۳۳
اتحاد شوروی	۳/۱۹۴	۳/۳۹۱
ایالات متحده آمریکا	۲/۱۷۰	۲/۱۱۰
انگلستان	۱/۹۹	۸۵ /۲
آلمان	۰/۱۱۳	۱/۷۵
فرانسه	۰/۱۳۹	۶/۱۰۷

همانطور که پیداست، حتی انگلیس و آلمان در طول ۲۰ سال، برخلاف روسیه، حتی بدون تحمل جنگ داخلی، موفق نشدند تولید صنعتی خود را تا سطح سال ۱۹۱۳ برسانند. تنها ایالات متحده آمریکا و فرانسه پس از ۲۰ سال توانستند شاخصهای سال ۱۹۱۳ خود را پشت سر بگذارند. ولی رشد ۲/۱۰ درصدی آمریکا و ۶/۷ درصدی فرانسه با رشد ۴ برابری تولیدات صنعتی اتحاد شوروی در مقایسه با شاخصهای سال ۱۹۱۳ روسیه، بهیچوجه قابل قیاس نیستند.

۷۸۹۶	۱۱۵۸۹	۳۵۵۲۸	۳۴۷۵۲
درصد، نسبت به سال ۱۹۱۴	۸/۱۴۶	۹/۴۴۹	۱/۴۴۰

اینک، زمانی که ما در دوره سقوط، می توان گفت، در دوره سقوط اقتصاد کشور بسر می بریم، ارزیابی واقع بینانه و خردمندانه آن دوره، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. باید فهمید که برای آغاز تولید صنعتی در اتحاد شوروی در سال ۲۰ و دستیابی به رشد عظیم تولیدات صنعتی در سالهای ۳۰، پیش از همه، ایجاد این صنایع از

نقطه صفر ضروری بود. بعبارت دیگر، این در حالی اتفاق افتاد که کشور ما ضمن اجرای وظایف پیچیده‌تر از هر کشور دیگری در عرصه نوآوری، با سرعتی بسیار بیشتر از کشورهای غربی توسعه یافت.

و این نمونه موفقیت در نوآوری را هیچ کشور دیگری در جهان انجام نداد.

بمنظور دستیابی به نتایج مثبت در توسعه اقتصادی و بمنظور از نو ساختن کشور، پیش از همه، حل مسئله آموزش و تحصیل ضروری بود.

این هم امارهای آن دوره:

جدول ۷

تعداد دانش‌آموختگان مدارس ابتدایی و متوسطه،

متوسطه ویژه و مدارس عالی اتحاد شوروی

(در آغاز سال تحصیلی به هزار نفر)

سالها	۱۹۱۴-۱۹۱۵	۱۹۲۷-۱۹۲۸	۱۹۴۰-۱۹۴۱	۱۹۵۰-۱۹۵۱

در مدارس ابتدایی، هفت ساله و متوسطه، در مدارس کارگری و

روستائی جوانان و دیگر مدارس

در مدارس کارآموزی و مراکز آموزشهای تخصصی (باضافه آموزش

غیابی)

	۳۶	۱۸۹	۹۷۵	۱۲۹۸
افزایش، نسبت به سال ۱۹۱۴		۲/۵ برابر	۲۷ برابر	۳۶۰ برابر

در مراکز آموزش عالی (باضافه آموزش غیابی)

	۱۱۲	۱۶۹	۸۱۲	۱۲۴۷
افزایش، نسب به سال ۱۹۱۴		۵/۱ برابر	۳/۷ برابر	۱۱ برابر

افزون بر این، از دانشکده‌های کارگری مراکز آموزش عالی موجود تا سال تحصیلی ۱۹۴۰-۱۹۴۱، ۴۹ هزار نفر در سال تحصیلی ۱۹۲۷-۱۹۲۸ و ۲۵ هزار نفر در سال تحصیلی ۱۹۴۰-۱۹۴۱ فارغ التحصیل گردیدند.

آمار قاطع فوق الذکر گواهی از آن میدهد که بحث رهبری کشور در آن دوره، نه بر سر نوآوریها، بلکه بر سر فراهم ساختن مبانی فکری برای ترقی و توسعه نوآورانه کشور بود.

حتی زمانی که کودکان متولد سالهای جنگ کبیر میهنی به مدرسه رفتند، با اینکه شمار شاگردان مدارس تقریباً

۸۰۰ هزار نفر کاهش داشت، ولی تعداد مشغولان به تحصیل در مدارس متوسطه و مراکز تحصیلات عالی پیوسته افزایش می‌یافت.

در این باره که چنین توجه حیرت‌انگیز به امر آموزش و تحصیل، چه بازده قاطعی برای کشور داشت، تعداد اکتشافات و اختراعات ثبت شده سالهای بعد از جنگ دوره استالین گواهی میدهند.

جدول ۸

تعداد اختراعات، کشفیات و ابتکارات تقدیم شده و کارآیی آنها در سالهای پس از جنگ

شمار اختراعات و کشفیات، سال ارائه پیشنهادها (به هزار)	تعداد اختراعات و کشفیات پیشنهادی (به هزار)	تعداد پیشنهادات بکار بسته شده در فرایند تولید رشد آنها به درصد در سالهای ۱۹۵۰	سال
۵۵۵	۱۲۴۱	۶۵۵	۱۹۵۰

دوره استالین بگواهی آمار و ارقام ۳۴

۱۹۵۱	۷۰۱-۱۲۶/۳٪	۱۱۰-۱۳۶۴٪	۷۲۹-۱۱۱/۳٪
۱۹۵۲	۸۰۵-۱۴۵٪	۱۵۳-۱۲۳/۷٪	۳-۱۲۷/۸۳۴٪
۱۹۵۳	۸۷۴-۱۵۷/۴٪	۱۶۱۹-۱۳۰/۵٪	۹۰۲-۱۳۷/۷٪

یادآوری این واقعیت که، سالانه بیش از نیمی از اختراعات در فرایند تولید بکار برده می‌شد، لازم است.

شاخص آماری ذکر شده اگر با «موفقیت‌های» امروزی چوبایس در عرصه کاربرد «نانوتکنولوژی» مورد مقایسه قرار داده شود، بویژه شگفت‌انگیزتر خواهد بود. از ۱۲۰۰ اختراع پیشنهادی به چوبایس، او تنها ۸ مورد آنها را پذیرفت.

«تضییقات»

افسانه‌ها و واقعیات

تبلیغات ضد استالینی، که تضییقات باصطلاح گسترده سالهای دهه ۳۰-۴۰ «آس برنده»ی آن است، اتفاقی نیست که امروز به موضوع دهن‌ل‌های مقامات فاسد، الیگارش‌ی جنایتکار و گماشتگان تبلیغاتی آنها و یا باصطلاح، «تحلیلگران»، تبدیل شده است.

از یک سو، همه آنها با سکوت در باره موفقیت‌های اتحاد شوروی و با بزرگنمایی و چندین و چند برابر نشان دادن ضایعات آن، در جهت تحریف حقایق تاریخ شوروی سعی میکنند.

از سوی دیگر، از شنیدن فکر اعمال کنترل شدید دولتی بر کار مقامات و مدیران، از مبارزه پیگیر با جنایتکاری و فساد، از مبارزه با کسانی که آگاهانه و یا از روی بی‌مسئولیتی به کشور و مردم آسیب می‌رسانند، لرزه بر اندامشان می‌افتد. درک آنها از دموکراسی و آزادی، چیزی جز حق نامحدود آنها برای دزدی و تجاوز به حقوق و منافع اکثریت قریب به اتفاق مردم نیست. آنها ساختاری را که بخواهد این حق آنها را محدود بکند، بی‌کم و کاست، ساختار «تمامیت‌خواه» و «مستبد» می‌نامند. دلیل اصلی نفرت آنها نسبت به استالین و دوره رهبری او درست در همین نکته نهفته است. زیرا، در دوره او، کار مقامات، بویژه با دقت کنترل می‌شد و جنایتکاری مخصوصا سرکوب می‌گردید. بلی، البته نه بدون انحراف و نه بدون قربانیان بناحق. اما، در نتیجه نهائی، بسود کشور و اکثریت مردم آن.

با اذعان به اینکه در دوره استالین تضییقات بی‌اساس و بی‌پایه علیه افراد بیگناه و مجازات‌های سخت غیرضروری بر علیه متخلفان از قانون صورت گرفته که مستحق مجازات خفیف‌تر بودند، ما، کمونیستها، به‌مراه مسئول‌ترین و صادق‌ترین مورخان و محققان، بر دو نکته بسیار مهم پافشاری می‌کنیم.

اولا- تضییقات بی‌اساس، سوءاستفاده سازمانهای انتظامی و امنیتی از قدرت، ابتکار شخصی استالین نبود. خود او نه تنها به انحراف آنهایی که مسئول برقراری نظم و امنیت در کشور بودند، هیچ تمایلی نداشت، حتی خود آن مقاماتی را که با اعمال «تضییقات» بی‌اساس، زندگی یا آزادی بیگناهان را بمخاطره می‌انداختند، بیرحمانه مورد بازخواست قرار میداد. دقیقاً به همین دلیل بود که رهبران سازمانهای امنیتی سالهای ۳۰- یژوف (Yejev) و یاکود (Yagod)- در نهایت، بهای زیاده‌رویهای خود را پرداختند و به دادگاه کشیده شدند. و این واقعیت که مقامات درجه اول سازمان امنیت دولتی به دلیل تخلفات خود محاکمه شدند، تمام سنگ بنای تبلیغات ضد شوروی را که گویا سازمانهای امنیت دولتی در زمان استالین تحت کنترل قانون نبودند و خودسرانه عمل می‌کردند، فرو می‌ریزد.

ثانیا- تبلیغات ضد شوروی، بدون هیچ توجهی به تفاوت شمار قربانیان جنایتکاران امروزی با قربانیان مجازاتهای بی‌پایه، مقیاس «تضییقات» و شمار قربانیان آن دوره را بیش‌رمانه و چندین و چند برابر اضافه نشان می‌دهند.

بمنظور اثبات این نکته، به محقق معتبری استناد می‌کنیم که مدتهاست بعنوان یکی از منابع جدی برای محققان دوره شوروی شناخته می‌شود. او محقق تاریخ، ویکتور زمسکوف (Viktor Zemskov) می‌باشد که اثر تحقیقی بسیار موشکافانه‌ای را به موضوع مورد بحث ما اختصاص داده است. در سال ۱۹۸۹ بعنوان عضو کمیسیون شعبه تاریخ فرهنگستان علوم اتحاد شوروی برای تعیین تلفات انسانی، او مطالعه اسناد تا آن وقت سری و حاوی اطلاعات مفید، از جمله، گزارشات آماری سازمان امنیت دولتی وابسته به وزارت کشور را که در آرشیو دولتی انقلاب اکتبر نگهداری می‌شوند، آغاز کرد و سپس، نتایج بدست آمده و چندین بار بررسی شده را انتشار داد. در نتیجه، این دانشمند، علیرغم اینکه

دوره استالین بگواهی آمار و ارقام

مخالفت خود با استالین را بارها اعلام کرده، با موج حملات مبلغان «لیبرال» مواجه گردید. این حملات ناشی از پرتو افکنی او بر حقایق بودند که ادعاهای آنها دایر بر میلیونها و حتی دهها میلیون قربانی «استبداد استالینی» را مردود اعلام کرد. زمسکوف قاطعانه ثابت می‌کند که در طول بیش از سی سال، از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۵۳، در مجموع چهار میلیون نفر محکومان سیاسی گذارشان به زندانها و اردوگاههای کار اتحاد شوروی افتاده و نزدیک به ۸۰۰ هزار نفر از آنها به اشد مجازات محکوم شده است. در عین حال، این مورخ تأکید می‌کند که ضمن ارزیابی متعارف از تضییقات آن دوره، تعیین حدود تضییقات و بیعدالتی‌های جنایتکاران کنونی بر علیه بیگناهان ضروری است. ضمن این که، هیچ سندی هم دال بر بیگناهی اکثریت آن چهار میلیون نفر زندانی سیاسی و نزدیک به ۸۰۰ هزار نفر محکومان به اشد مجازات، وجود ندارد.

و این هم جدولی که زمسکی در آغاز سالهای ۹۰ در اثر تحقیقی خود تحت عنوان «تضییقات سیاسی در اتحاد شوروی از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۹۰» تنظیم نمود و در اغلب روزنامه‌ها انتشار یافت.

جدول ۹

تعداد محکومان بدلائل ارتکاب اعمال ضدانقلابی

و دیگر جنایت‌های بویژه خطرناک بر علیه امنیت

دولتی از سال ۱۹۲۱ تا سال ۱۹۵۳

سال	تعداد محکومان	محکومان به اشد مجازات	اردوگاه، بازداشتگاه و زندان	تبعید و اخراج	دیگر اقدامات تنبیهی
۱	۲	۳	۴	۵	۶
۱۹۲۱	۳۵۸۲۹	۹۷۰۱	۲۱۷۲۴	۱۸۱۷	۲۵۸۷
۱۹۲۲	۶۰۰۳	۱۹۶۲	۲۶۵۶	۱۶۶	۱۲۱۹
۱۹۲۳	۴۷۹۴	۴۱۴	۲۳۳۶	۲۰۴۴	-
۱۹۲۴	۱۲۴۲۵	۲۵۵۰	۴۱۵۱	۵۲۲۴	-
۱۹۲۵	۱۵۹۹۵	۲۴۳۳	۶۸۵۱	۶۲۷۴	۴۳۷
۱۹۲۶	۱۷۸۰۴	۹۹۰	۷۵۴۷	۸۵۷۱	۶۹۶

دوره استالین بگواهی آمار و ارقام ۳۸

۱۷۱	۱۱۲۳	۱۲۲۶۷	۲۲۶۲	۲۶.۲۶	۱۹۲۷
۱.۴۷	۵				
	۱۵۶۴	۱۶۲۱۱	۸۶۹	۳۳۷۵۷	۱۹۲۸
	۰				
۳۷۴۲	۲۴۵۱	۲۵۸۵۳	۲۱.۹	۵۶۲۲۰	۱۹۲۹
	۷				
۱۴۶.۹	۵۸۸۱	۱۱۴۴۴۳	۲۰.۲۰	۲۰.۸۰۶۸	۱۹۳۰
	۶		۱		
۱.۹۳	۶۳۲۶	۱.۵۸۶۳	۱.۶۵	۱۸.۶۹۶	۱۹۳۱
	۹		۱		
۲۹۲۲۸	۳۶.۱	۷۴۹۴۶	۲۷۲۸	۱۴۱۹۱۹	۱۹۳۲
	۷				
۴۴۴۴۵	۵۴۲۶	۱۳۸۹.۳	۲۱۵۴	۲۳۹۶۶۴	۱۹۳۳
	۲				
۱۱۴۹۸	۵۹۹۴	۵۹۴۵۱	۲۰.۵۶	۷۸۹۹۹	۱۹۳۴
۶۴۴.۰	۳۴۶.	۱۸۵۸۴۶	۱۲۲۹	۲۶۷.۷۶	۱۹۳۵
	۱				
۳۰.۱۵	۲۴۷۱	۲۱۹۴۱۸	۱۱۱۸	۲۷۴۶۷.	۱۹۳۶
	۹				
۶۹۱۴	۱۳۶۶	۴۲۹۳۱۱	۳۵۳.	۷۹.۶۶۵	۱۹۳۷
			۷۴		
۳۲۸۹	۱۶۸۴	۲۰.۵۵۰۹	۳۲۸۶	۵۵۴۲۵۸	۱۹۳۸
	۲		۱۸		
۲۸۸۸	۳۷۸۳	۵۴۶۶۶	۲۵۵۲	۶۳۸۸۹	۱۹۳۹
۲۲۸۸	۲۱۴۲	۶۵۷۲۷	۱۶۴۹	۷۱۸.۶	۱۹۴۰
۱۲۹۰	۱۲۰.	۶۵۰.۰	۸۰۹۹	۷۵۴۹۱۱	۱۹۴۱
۵۲۴۹	۱۰۷۰	۸۸۸.۹	۲۳۲۷	۱۲۴۴.۶	۱۹۴۲
			۸		
۵۲۴۹	۷۰۷۰	۶۸۸۸۷	۳۵۷۹	۷۸۴۱۱	۱۹۴۳
۱۱۸۸	۴۷۸۷	۶۸۸۸۷	۳۵۷۹	۷۸۴۴۱	۱۹۴۴
۸۲۱	۶۴۹	۷.۶۱.	۳.۲۹	۷۵۱.۹	۱۹۴۵
۶۶۸	۱۶۴۷	۱۱۶۶۸۱	۴۲۵۲	۱۲۳۲۴۸	۱۹۴۶
۸۲۱	۱۴۹۸	۱۱۷۹۴۳	۲۸۹۶	۱۲۳۲۹۴	۱۹۴۷
۴۵۸	۶۶۶	۷۶۵۸۱	۱۰.۵	۷۸۸.۱	۱۹۴۸
۲۸۸	۴۱۹	۷۲۵۵۲	-	۷۳۲۶۹	۱۹۴۹
۳۰۰	۱۰۳۱	۶۴۵۰۹	-	۷۵۱۲۵	۱۹۵۰
	۶				
۴۷۵	۵۲۲۵	۵۴۴۶۶	۴۷۵	۶.۶۴۱	۱۹۵۱
۹۵۱	۷۷۳	۲۵۸۲۴	۱۶۱۲	۲۸۸.۰۰	۱۹۵۲
۲۷۳	۳۸	۷۸۹۴	۱۹۸	۸۴.۳	نیمه اول سال
۲۱۵۹۴۲	۴۱۳۵۱۲	۲۶۳۴۳۹۷	۷۹۹۴	۴۰.۶۰۳۰۶	۱۹۵۳ جمع
			۵۵		

چنین آمار افشاءکننده افسانه‌های راجع به اینکه گویا در دوره استالین «نیمی از جمعیت کشور به زندانی افتادند» و میلیون‌ها نفر اعدام شدند، موجب ناراحتی مبلغان آن وقت گردید و امروزها را نیز نگران می‌سازد.

انکار حقانیت این تحقیق علمی غیرممکن است. در مقابل این واقعیت، مخالفان سوسیالیسم براحتی سکوت میکنند، پیرامون «تضییقات عجیب» افسانه‌ها می‌سازند.

و بالاخره، بیائید دو رقم را با هم مورد مقایسه قرار دهیم. در دوره استالین، در طول بیش از ۳۰ سال، چهار میلیون نفر تحت پیگرد قرار گرفتند و در حدود ۸۰۰ هزار نفر از آنها اعدام شدند.

در دوره «دمکراتها»ی ویرانگر اتحاد شوروی که از سال ۱۹۹۱ اداره امور کشور را بدست گرفته‌اند، جمعیت روسیه ۱۵ میلیون نفر کاهش یافته است. برای «ساختن سرمایه‌داری» که از آن نه تنها هیچ نفعی جز هرج و مرج رو به تزايد حاصل نشده، حتی کشور با چنان تلفات انسانی انبوه، با چنان کاهش فاجعه‌بار جمعیتی روبرو گردیده، که بتدریج بمیزان تلفات انسانی جنگ جهانی دوم نزدیک می‌شود.

حتی اگر مدارکی دال بر بیگناهی همه آن ۸۰۰ هزار نفر اعدامی با حکم دادگاه در دوره استالین، بعنوان قربانیان نظام وجود می‌داشت، در این حال هم نمی‌توان بر این مسئله چشم فرو بست که ساخت نظام کنونی تقریباً ۲۰ برابر قربانی گرفته، نه اینکه هزار، بلکه میلیون‌ها انسان کشور را بکام خود فرو کشیده است. اگر بخواهیم نظام استالینی را نظام «استبدادی» فوق‌العاده خشن بنامیم، در اینصورت، نظام کنونی را چه می‌توان نامید؟

بهر حال، نظام کنونی را ما مدتها پیش نام نهاده‌ایم: «نظام انقراض».

۴. دوره استالین بگواهی آمار و ارقام

حالا به تحلیل و بررسی زندگی اقتصادی اتحاد شوروی در دوره استالین، به اثبات کارآئی بی نظیر نوسازی استالینی برگردیم.

عظمت پنج ساله‌های استالینی

تا اینجا ما فقط برخی شاخصهای آماری انعکاس دهنده موفقیت‌های دوره استالینی را در عرصه‌های اقتصادی، کشاورزی و در بخش توسعه تحصیل و تکنولوژی، مورد بررسی قرار دادیم. در اینجا به مطالعه مختصر نتایج عمده پنج ساله‌های استالینی می‌پردازیم.

اولین برنامه پنج ساله (۱۹۲۹ - ۱۹۳۲)، ادامه منطقی و توسعه ایده برنامه بلند مدت الکتروفیکاسیون شمرده می‌شود. در این عرصه، مجموعاً ۷/۸ میلیارد روبل سرمایه‌گذاری شد که دو برابر بیشتر از میزان سرمایه‌گذاری در ۱۱ سال گذشته (۱۹۲۸ - ۱۹۱۸) بود. ۵۰ درصد این سرمایه‌ها در جهت توسعه صنایع صرف گردید، که مجموعاً ۷۵ درصد آن به بخش صنایع سنگین اختصاص یافت. در طول سالهای برنامه پنج ساله اول، ۱۵۰۰ کارخانه صنعتی عظیم راه‌اندازی شد. بخشهای هواپیماسازی، ساخت ماشین آلات، صنایع اتوموبیل‌سازی و شیمیائی، ابزارسازی و تولید ماشینهای کشاورزی بطور کامل از نو ساخته شد. و اگر موفقیت‌های بزرگ در عرصه‌های ذوب‌آهن، تولید آلومینیوم و فولاد با کیفیت عالی و غیره نبود، این بخشها نمی‌توانستند بنیادی شمرده شوند.

در مدت زمانی سالهای برنامه پنج ساله اول، کار عمده برای اجرای برنامه الکتروفیکاسیون انجام گرفت. قدرت مراکز تولید برق کشور در عرض این سالها تقریباً ۵/۲ برابر افزایش یافت.

در نتیجه اجرای وظایف برنامه پنج ساله اول، شالوده مستحکم اقتصاد، یعنی صنایع سنگین و مکانیزه کردن کشاورزی تحقق یافت.

ریشه بیکاری در کشور خشکانده شد و ساعات کار روزانه به ۷ ساعت تقلیل یافت.

توانائی و برتری برنامه اقتصادی سوسیالیستی بوضوح عیان گردید.

ما قبلاً نظر خارجی‌های حیرت‌زده از نتایج اولین برنامه پنج ساله استالینی را یادآوری کردیم. در اینجا نمونه دیگری از آنها، نوشته مجله انگلیسی «راوند تی‌بل» را ارائه می‌دهیم. این مجله می‌نویسد: «تحقق برنامه‌های پنج ساله حیرت‌انگیز است. کارخانه‌های تراکتور سازی خارکوف و استالینگراد، کارخانه اتوموبیل سازی «زیل» در مسکو، کارخانه اتوموبیل سازی در نیژنئی نوگوراد، نیروگاه آبی دنیپروپتروفسک، کارخانه‌های عظیم تولید فولاد در ماگنیتاگورسک و کوزنتسک، مجموعه کامل کارخانه‌های ماشین سازی و شیمیائی در اورال، که به افتخارات اتحاد شوروی بدل شدند، همه و همه اینها و دیگر موفقیت‌های صنعتی در سراسر کشور، صرف‌نظر از همه سختی‌ها، صنایع اتحاد شوروی مثل رستنی‌های سیراب، توسعه و تحکیم یافت... برنامه پنج ساله مبنائی توسعه بعدی را بنا نهاد و قدرت اتحاد شوروی را بطرز خارق‌العاده‌ای افزایش داد».

نتایج دومین برنامه پنج ساله (۱۹۳۷-۱۹۳۳) نیز از شگفت‌انگیزی کمتری برخوردار نبودند. کشور مثل سابق بسرعت توسعه می‌یافت و البته، جهان پیرامون هم در سمت متحول نشد. در آلمان، فاشیسم به قدرت رسید. برای بستن زبان سیاه‌نمایان استالین لازم به گفتن است که او در سال ۱۹۳۳، به اجتناب‌ناپذیری جنگ بوضوح اذعان کرد. این مدعا عمدتاً در سیاست اقتصادی کشور نمود می‌یافت.

حجم تولیدات صنعتی با همان آهنگ رشد منظم افزایش می‌یافت و تا پایان برنامه پنج ساله به ۲/۲ برابر رسید. تولید برق ۷/۲ برابر رشد را نشان می‌داد. ۸۰ درصد همه محصولات صنعتی را کارخانه‌های تازه ساز و یا بطور کلی نوسازی شده در سالهای برنامه پنج ساله اول و دوم تولید می‌کردند. بازدهی کار در صنایع ۹/۱ برابر و یا بعبارت دیگر، دو برابر افزایش یافت.

۴۵۰۰ کارخانه عظیم صنعتی راه اندازی شد و به بهره‌برداری رسید. کارخانه‌های ماشین‌های سنگین اورال و کراماتور، تراکتورسازی چلیابینسک، واگن‌سازی اورال، کارخانه‌های ذوب‌آهن نووا- لیبیتسک و نوو- اورال از جمله این مؤسسات غول‌آسا بودند. در سال ۱۹۳۵ در وهله اول متروی مسکو، افتخار کشور و زینت بخش پایتخت، مورد بهره‌برداری قرار گرفت. تعداد تئاترها، سینماها، خانه‌های فرهنگی، کتابخانه‌ها در حد قابل ملاحظه‌ای افزایش یافتند. توجه ویژه‌ای به توسعه تجهیزات سینمایی و خانه‌های فرهنگی در روستاها مبذول گردید. ساخت و ساز استراحتگاهها و نقاهتگاهها سرعت گرفت.

ساخت مسکن در سالهای برنامه پنج ساله دوم ابعاد باز هم گسترده‌تری نسبت به سالهای برنامه پنج ساله اول بخود گرفت. خانه‌های ساخته شده در دوره استالین امروز هم زینت‌بخش شهرهای ما هستند و ثروتمندان تازه به دوران رسیده از تصاحب خانه‌های ساخته شده آن دوره فروگذاری نمی‌کنند.

مسکن در همه ادوار مهمترین نمود رفاه اجتماعی برای هر خلقی بحساب می‌آید. در اینجا آمار دال بر چگونگی تأمین خلق با این نعمت اجتماعی در دوره استالین را شاهد می‌آوریم.

دوره استالین بگواهی آمار و ارقام

جدول ۱۰

ساخت و ساز مسکن در اتحاد شوروی

(به میلیون مترمربع)

سال	مساحت کل خانه های ساخته شده و مورد بهره-برداری قرار گرفته	ساخته شده با حمایت دولت و شوراهای محلی	ساخته شده از سوی جمعیت شهری با کمک وام دولتی
۱۹۱۸- ۱۹۲۸	۹/۴۲	۷/۲۳	۲/۱۹
برنامه پنج ساله اول (۱۹۲۹-) (۱۹۳۲)	۷/۳۸	۶/۳۲	۱/۶
برنامه پنج ساله دوم (۱۹۳۳-) (۱۹۳۷)	۲/۴۲	۲/۳۷	۵
سه سال و نیم سال اول برنامه پنج ساله سوم (۱۹۳۸ - نیمه اول سال (۱۹۴۱)	۴۲	۴/۳۴	۶/۷

دوره استالین بگواهی آمار و ارقام

۵/۸	۳/۴۱	۸/۴۹	از اول ژوئیه ۱۹۴۱ تا اول ژانویه ۱۹۴۶ (باضافه بازسازی)
۴/۳۰	۴/۷۲	۸/۱۰۲	برنامه پنج ساله چهارم (۱۹۴۶ تا سال ۱۹۵۰، باضافه بازسازی)
۸/۳۸	۴/۱۰۵	۲/۱۴۴	برنامه پنج ساله پنجم (۱۹۵۱- ۱۹۵۵)

احداث سالانه مسكن در اواخر دوره استالین در مقایسه با دوره آغاز آن، تقریباً ۸ برابر افزایش را نشان می دهد. البته، تحصیل اجباری برای عموم، چشمگیرترین موفقیت برنامه پنج ساله دوم بود. امروز، در روسیه تحت مدیریت لیبرال-بازاریها، شمار کودکانی که بمدرسه نمی روند، ۲ میلیون نفر برآورد می شود. چنین بی شرمی در دوره استالین ممکن نبود. اما حاکمیت کنونی، نظام تحصیل، این برجسته ترین دستاورد اتحاد شوروی را نابود می سازد. همان روستاها که در زمان استالین در آنها مدارس ساخته و افتتاح شدند، اینک ویران می شوند و مدارس آنها برای همیشه از بین می روند. این در حالیست که طبق اخبار درز کرده به رسانه‌ها، وزیر آموزش و پرورش روسیه، کاربست «الگوی» تحصیلی جدیدی را بررسی می‌کند. بر اساس طرح جدید وزارت آموزش و پرورش، کودکان را نه معلم، بلکه، «تاجران» آموزش خواهند داد که نتیجه نهائی آن، همانطور که والدین دانش‌آموزان هم خوب می دانند، ختم تحصیل رایگان خواهد بود.

در سالهای دومین برنامه پنج ساله استالینی، حفظ بهداشت و تندرستی، داروسازی و کار مطالعه بر روی تولید داروهای ناشناخته تا

آن وقت نیز بسرعت توسعه یافت. از میان آنها می توان پنی سیلین را نام برد که به میلیونها سرباز جنگ کبیر میهنی زندگی دوباره بخشید.

اقتصاد اتحاد شوروی در اولین سالهای برنامه پنج ساله سوم، گواه برتری بی چون و چرای سوسیالیسم بود. کشور در عرصه صنایع سنگین، به جایگاه دوم در جهان و به جایگاه اول در اروپا ارتقاء یافت. تنها در عرض سه سال اول پنج ساله سوم که در اثر جنگ ناتمام ماند، ۳۰۰۰ کارخانه عظیم صنعتی جدید به بهره برداری رسید. نیروگاههای برق و پالایشگاههای نفت، کارخانه های سیمان و مجتمع های صنایع سلولزی- کاغذ سازی راه اندازی شدند. شمار کارگران و کارکنان اتحاد شوروی تا سال ۱۹۴۰، سال قبل از جنگ، در مقایسه با ۴/۱۱ میلیون نفر در سال ۱۹۲۸، به ۲/۳۱ میلیون نفر افزایش یافت. این انسانها از کار دائمی و هویت اجتماعی برخوردار بودند، در منازل راحت اسکان داشتند و می توانستند بدون مانع سطح دانش خود را ارتقاء بدهند. این انسانها می توانستند کودکان خود را با موفقیت بزرگ کنند و به آینده آنها مطمئن باشند. به همین سبب هم آنها در سال ۱۹۴۱ برای دفاع از دستاوردهای سوسیالیستی با شور و اشتیاق به جبهه های جنگ می رفتند. بدون چنین وحدت اجتماعی، چنین ایمان و عقیده مبتنی منافع اکثریت و متضمن رعایت آن در کشور، اتحاد شوروی مشکل می توانست زیر فشار دشمنان قدرتمند دوام بیاورد. واقعا هم چنین بود. به همین سبب هم، دلاوران میهن ما حمله آوردند، کشته شدند و با فریادهای «در راه میهن! در راه استالین!» محاصره دشمن را شکستند.

عزم شوروی برای پیروزی

سالهای جنگ، هم برای استالین و هم برای همهٔ خلقها، دشوارترین سالها بودند. اما جنگ بطور قطع ثابت کرد که استالین رهبر پر استعدادی بود.

دقیقا در همان روزهای اول جنگ، انتقال میلیونی مردم، ثروتها و تجهیزات از مناطق جنگی و اطراف جبهه‌ها به اعماق کشور، به شرق آغاز گردید. در مناطق اسکان جدید هم در طول چند هفته تولید برای جبهه‌ها سر و سامان داده شد.

از ماه ژوئن تا ماه دسامبر سال ۱۹۴۱ در حدود ۲۶۰۰ کارخانه، ۱۰ میلیون نفر از طریق راههای آهن و ۲ میلیون نفر از راههای آبی به پشت جبهه انتقال داده شدند. تا اواخر ماه اوت سال ۱۹۴۱ تنها از لنینگراد ۱۰۰ مؤسسهٔ عظیم تولیدی و ۶۰۰ هزار نفر به پشت جبهه انتقال یافتند. تا آخر ماه نوامبر، ۵۰۰ کارخانهٔ تولیدی، آثار فرهنگی فراوان، صدها هزار نفر فعال در عرصه‌های علمی، فرهنگی و هنری از مسکو انتقال داده شدند.

یکی از تناقضات اندوهبار تاریخ این است که در میان بدگویان امروزی استالین و دورهٔ رهبری او انسانهای بسیاری هستند که پدران و پدربزرگان آنها را کشور در نوبت اول از شهرهای بزرگ به مناطق امن منتقل کرد و از تجاوز فاشیسم نجات داد. در واقع، این ناسپاسی تاریخی بسان یک لکهٔ سیاه، تا ابد در وجدان آنها باقی خواهد ماند.

تنها کارخانه‌ها به مناطق شرقی کشور انتقال نیافتند. کامسامولهای جوان روستاها ۴/۲ میلیون رأس گاو، ۱/۵ میلیون رأس بز و ۸۰۰ هزار رأس اسب را به مناطق شرقی منتقل کردند. تکنولوژی کشاورزی و میلیونها تن غله را نیز برای ذخیره کردن به جبهه‌ها، به شرق حمل نمودند.

موفقیت‌های بی‌مانند اقتصادی حتی در چنان زمان فاجعه‌آمیزی مثل سالهای جنگ، توانمندی نظام استالینی را در برابر چشمان ما بنمایش می‌گذارد. در سال ۱۹۴۲ اتحاد شوروی در تولید تانک ۹/۳ برابر، هواپیمای جنگی، ۹/۱ برابر، انواع اسلحه ۱/۳ برابر آلمان هیتلری را پشت سر گذاشت. در سال ۱۹۴۳ تولیدات عرصه دفاعی اتحاد شوروی، در مقایسه با سال ۱۹۴۰، دو برابر افزایش یافت. کشاورزی ملی نیز در زیر ضربات جنگ دوام آورد. در مناطق شرقی کشور، ۵ میلیون هکتار زمین احیاء شد و زیر کشت رفت. در سالهای جنگ، تولید محصولات زمستانی در سیبری ۶۴٪ افزایش یافت.

آهنگ سریع رشد اقتصاد جنگی اتحاد شوروی موجب پیروزی آن گردید. آیا خود این، قاطع‌ترین دلیل برتری اقتصاد سوسیالیستی و ایدئولوژی سوسیالیستی نیست؟

قهرمان بازسازی

خساراتی که دشمنان در سالهای جنگ بر کشور وارد ساختند، چه بلحاظ جمعیتی، چه بلحاظ صنعتی و چه اقتصادی، فوق‌العاده عظیم بودند.

اگر هزینه‌های اتحاد شوروی در جنگ با فاشیسم را با درآمدهای احتمالی که مؤسسات و سازمانهای دولتی، تعاونیهای دهقانی و جمعیت کشور در سالهای جنگ از دست دادند، با هم جمع بزنیم، رویهمرفته به رقم ۱ تریلیون و ۸۹۰ میلیارد روبل به ارزش سال ۱۹۴۱ سر می‌زند. ضرر و زیانهای وارده بر دولت و خلقهای ما در اثر خرابیهای عظیم و تاراج گسترده اموال دولتی، تعاونی و شخصی را هم باید به این مبلغ اضافه کرد. بر اساس برآوردهای رسمی، این ضرر و زیانها به رقم ۶۸۰ میلیارد روبل آن وقت می‌رسد.

تخریب فاجعه‌بار زیرساختهای کشور، یکی دیگر از نتایج وحشیگری فاشیسم در میهن ما بود. ارتش دشمن ۱۷۱۰ شهر و قصبه و بیش از ۷۰ هزار آبادی و روستای اتحاد شوروی را بطور کامل یا بخشاً ویران کرد، به آتش کشید. در اراضی کشور، بیش از ۶ میلیون ساختمان را آتش زد و ویران کرد. ۲۵ میلیون نفر را بی سرپناه گذاشت. ۶۵۰۰۰ کیلومتر خط آهن، ۴۱۰۰ ایستگاه راه‌آهن و ۳۶۰۰۰ مرکز پست و تلفن و تلگراف را تخریب کرد.

بر صنایع اتحاد شوروی نیز ضربات سهمگینی وارد آمد. در مجموع ۳۱۸۵۰ واحد صنعتی تخریب گردید. کارخانه‌های ذوب‌آهن و معادن زغال سنگ با ظرفیت تولید سالانه ۶۰ درصد فولاد و زغال سنگ کشور تا شروع جنگ، بطور کامل از کار افتادند. در سالهای جنگ، دارائی‌های ده‌ها هزار تعاونی دهقانی دولتی و خصوصی (کالخوزها و سافخوزها. م.) را دشمن به یغما برد. متجاوزان ۷ میلیون رأس اسب، ۱۷ میلیون رأس گاو، ۲۰ میلیون رأس خوک و ۲۷ میلیون رأس بز و گوسفند اتحاد شوروی را به آلمان بردند.

۵۰. دوره استالین بگواهی آمار و ارقام

بخشهای اجتماعی، تحصیلات و علوم نیز متحمل خسارات فوق-العاده عظیمی گردیدند. در اراضی اتحاد شوروی، اشغالگران ۴۰ هزار بیمارستان و دیگر مراکز درمانی، ۸۴ هزار دبستان و دبیرستان، هنرستان، دانشگاه و موسسه علمی-تحقیقاتی و ۴۳ هزار کتابخانه عمومی را بطور کامل از بین بردند.

علاوه بر همه اینها، کشتار در حدود ۲۷ میلیون نفر شهروند اتحاد شوروی، هولناکترین نتیجه جنگ بود. اگر چنانچه جنگ روی نمی داد، روشن است که همه آنها به حیات خود ادامه می دادند؛ فرزندانگی بدنیا می آوردند؛ در واحدهای تولیدی و دهقانی به کار و سازندگی می پرداختند؛ در مدارس و دانشگاهها به تدریس مشغول می شدند و یا با اختراعات و اکتشافات علمی به میهن و مردم خدمت می کردند.

از نقطه نظر نظام اجتماعی اقتصادی امروزی و «ارزشهای» همزاد و ایدئولوژیک آن، کشوری که چنین ضربات سهمگینی را تحمل کرد، قابل بازسازی نبود. در حالیکه برعکس، بسرعت بازسازی شد و اتحاد شوروی استالینی و نظام آن زمان از عهده آن بر آمد.

بلافاصله پس از پایان جنگ، چهارمین برنامه پنج ساله ۱۹۴۶-۱۹۵۰ طرح و تدوین گردید. بازسازی مناطق ویران شده، ارتقاء توسعه صنعتی و کشاورزی کشور به سطح رشد سال شروع جنگ، هدف عمده و اصلی این برنامه پنج ساله بود. افزایش قابل ملاحظه این میزان و، در نتیجه، افزایش رفاه مادی خلقات اتحاد شوروی، مرحله بعدی این برنامه بود.

هدف برنامه جدید، مثل همه برنامه های پنج ساله تا سال شروع جنگ، اجرای قبل از موعد وظایف آن بود. توان تولیدی کشور کاملاً بازسازی شد و پس از آن، بمیزان قابل توجهی افزایش یافت. در سال ۱۹۵۰ در مقایسه با سال ۱۹۴۰، تولید ناخالص صنعتی اتحاد شوروی ۷۳٪، مشخصه های اصل تولیدی-۲۴٪، درآمد ملی-۶۴٪،

افزایش یافت. ماشین سازی و صنایع شیمیائی و تولید مواد اولیه بسرعت توسعه یافتند، پایه‌های مادی- تکنیکی کشاورزی تحکیم گردیدند. پس از جنگ، در سالهای چهارمین برنامه پنج ساله، ۶۲۰۰ کارخانه عظیم دولتی بازسازی و دوباره سازی شدند. کارخانه‌های بزرگی مثل توربین سازی کالوژسکی، کارخانه سازنده ماشین ابزارهای سنگین کالامنسک، ابزارسازی ریزان به ثمردهی رسیدند. خطوط لوله انتقال گاز ساراتوف- مسکو، کاختل- یاروه- لنینگراد، داشاوا- کیف احداث و به بهره‌برداری رسیدند. ساخت عظیم‌ترین تأسیسات تولید برق، کانالهای آبرسانی و آبیاری جدید، جنگل‌کاری در مناطق صحرایی کشور آغاز شد. تدابیر بسیار گسترده‌ای در جهت ارتقاء سطح زندگی مردم اتخاذ گردید. در شهرها و شهرکهای کارگری بطور متوسط ۱۰۰ میلیون مترمربع، در مناطق روستائی ۲ میلیون مترمربع خانه و ۷۰۰ هزار آپارتمان مسکونی ساخته شد. ۲ سال پس از پایان جنگ، مشکل خواربار و کالاهای مصرفی بطور کامل حل گردید و در سال ۱۹۴۷ توزیع کوپنی لغو شد. سطح کل قیمتها تقریباً دو برابر کاهش یافت.

در سالهای آخر رهبری استالین، کشور اتحاد شوروی با تلاشهای قهرمانانه در کار بازسازی اعجازگونه کشور، بار دیگر جهانیان را در حیرت فرو برد. برای اینکه در چنان نظام اجتماعی- اقتصادی و با وجود آنچنان رهبر، خلقهای اتحاد شوروی واقعا می‌خواستند و می‌توانستند هم در میدانهای جنگ و هم در جبهه مبارزه در راه اقتصاد پیشرو پیروز شوند. و این هم درسی برای دولت کنونی که آشکارا به گرفتار شدن کشور در چنبره فساد و رشوه‌خواری، ویرانی و بی‌مسئولیتی اعتراف میکند. و اینها، آن درسهای استالینی، شورائی و تاریخی بزرگ در بسیج مردم و مدرنیزه کردن کشور هستند که موجب اطمینان و تلاش برای برخاستن از زیر آوار سنگین خرابیهای عظیم گردیدند. خیزش با اتکاء بر ایمان، با عزم و اراده خائنین برای پیروزی و دستیابی به توسعه اجتماعی- اقتصادی اصیل، فقط با وجود نظام سوسیالیستی و حاکمیت ملی پرتوان و مسئول، امکان‌پذیر است.

با گرامیداشت بهترین‌های گذشته، پیش بسوی آینده

واقعیات امروزی روسیه، ریاکاری و درماندگی «منتقدان» استالین و دوره رهبری او را ثابت می‌کند. سازندگان و پیروان سامانه جنایتکار سرمایه‌داری، آنهایی که با تکیه بر آن ثروت‌های هنگفت اندوخته و به نام و نشان سیاسی خلاف قابلیت‌های آن دست یافتند، با خشم و نفرت و ترس پنهان به استالین هتاک می‌کنند و فراموش می‌کنند که برهبری چه کسی رشوه‌خواری و بوروکراسی در کشور در هم شکسته شد و جنایت و بزهکاری عملاً به صفر رسید که هیچیک از رهبران کشور، نه تا آن وقت و نه پس از آن، از عهده آن برنیامدند.

بجاست در اینجا نیز سخنی را که در کتاب «استالین و مسائل معاصر» گفته‌ام، تکرار کنم: در این مشاجره تاریخی، دلیل قاطع حقانیت استالین، همان کشور بزرگی است که او پس از خود بجا گذاشت. کشوری که هنوز هم روسیه امروزی و جمهوریهای پیشین اتحاد شوروی بر روی پایه‌های آن خود را نگه می‌دارند.

قاطع‌ترین دلیل در رد ادعاهای سخت‌جان‌ترین فحاشان استالین نیز، همان کشور تاراج شده، لگدمال شده و ویران شده آنهاست. اگر کشور نگاه خود را به بهترینها، به مهمترینهای تاریخ استالینی و ارثیه استالین بدوزد، می‌تواند به پا خیزد.

ما، کمونیستها، به ضرورت حیاتی چنین خیزش و موفقیت آن اطمینان داریم و درست بر پایه این باور بود که ما پیام اخیر خود خطاب به خلق را تحت عنوان «راه روسیه- به پیش، بسوی سوسیالیسم!» صادر نموده و طی آن، تشکیل جبهه وسیع میهنی را پیشنهاد کردیم.

در این پیام، مفاد اصلی برنامه امروزی حزب کمونیست روسیه، مسائل مبرم و مهم برای جدی‌ترین شهروندان کشور به عقیده ما، که

به بازسازی آن علاقمند بوده و حاضرند دین خود را به میهن اداء کنند، بیان شده است.

در اینجا، مواد اصلی این برنامه را به تکرار می آوریم:
متوقف ساختن روند اضمحلال کشور، پیش از همه، از راه تغییر فوری خط مشی اجتماعی- اقتصادی، کاربست مشوقها برای افزایش میزان موالید، برقراری مجدد امتیازات خانواده‌های پر اولاد، بازسازی شبکه مهد کودکی و کودکستانها، تأمین مسکن برای خانواده‌های جوان.

برقراری مالکیت اجتماعی بر ثروتهای طبیعی روسیه و بخشهای استراتژیک اقتصاد، در وهله اول، بر انرژی الکتریکی، حمل و نقل، مجتمع صنایع نظامی، معادن نفت و گاز، کارخانه‌ها و معادن زغال سنگ که از راه‌های غیرقانونی خصوصی سازی شده‌اند.

آغاز فوری مبارزه برای از میان برداشتن فقر، اعمال نظارت دولتی بر قیمتهای کالاهای ضروری اولیه و سوخت.

بازگرداندن مسکن و خدمات اجتماعی تحت مسئولیت دولت، توسعه ساخت و ساز مسکن توسط دولت. برقراری ممنوعیت بر بیرون کردن مردم از خانه‌ها. اعمال محدودیت بر مبالغ پرداختی به ازای خدمات اجتماعی بمیزان حداکثر تا ۱۰٪ مجموع درآمد خانوارها.

بازگرداندن بهداشت و درمان قابل دسترس و با کیفیت عالی، تأمین درمان رایگان، یا حمایتی برای نیازمندان.

ارتقاء بهره‌وری مدیریت دولتی، کاهش تعداد کارکنان و دستگاههای عریض و طویل سرکوب. حمایت از اشکال مختلف خودسازماندهی مردم برای نظارت بر دستگاههای دولتی.

برخورد قاطع با رشوه‌خواری و جنایتکاری، پاکسازی رده‌های بالای دولتی از کادرهای ناکارآمد و فاسد. لغو مهلت قانونی تعویق مجازات اعدام بجرم ارتکاب جرایم بویژه سنگین.

در برنامه ما اهداف مهم دیگری نیز دایر بر تغییر بنیادی نظام اجتماعی- اقتصادی کنونی و تغییر گسترده کادرها در تمام سطوح اداره دولتی بدقت فرمولبندی شده است.

اینها وظایف دشواری هستند، ولی حل آنها برای کشور اهمیت حیاتی دارد. همانطور که در سالهای رهبری استالین، در سالهای سخت پس از جنگهای داخلی و جنگ کبیر میهنی، میهن ما وظایف دشوار صنعتی کردن و مدرنیزه کردن را حل کرد و با برقراری نظم و انضباط و سرکوب راهزنی و جنایتکاری موفق شد از نو به پا خیزد و به زندگی شایسته ادامه دهد، ما، کمونیستها نیز بر این باوریم که، همراه با خلق می توانیم هم اکنون از عهده این کار نجاتبخش برای روسیه برآئیم.

ضمایم
«افزوده‌های مترجم»

بمناسبت زادروز استالین

بیست و یکم دسامبر ۲۰۱۰، برابر با اول یمه ۱۳۸۹، صد و سی و یکمین سالروز تولد یوسف ویساریونوویچ جوگاشویلی (استالین) بود، که متأسفانه بطور شایسته برگزار نشد.

استالین، که هم‌زمان و دوستانش در جوانی او را «کوبا» (Coba)، بزبان گرجی، یعنی شکست ناپذیر می‌نامیدند، یکی از شخصیت‌های ماندگار جنبش جهانی کمونیستی و بجرأت می‌توان گفت تنها شخصیت سیاسی تاریخ است که نامش هم در زمان حیات و هم در طول قریب ۶۰ سال بعد از مرگش، بر زبانها جاری بوده و هست. پیروان سوسیالیسم علمی، مبارزان راه برقراری عدالت اجتماعی از او به بزرگی و نیکی یاد می‌کنند و طرفداران و حامیان مالکیت خصوصی و استثمار انسان از انسان، با نفرت و کینه ورزی فزون از حدی از او نام می‌برند. فکر می‌کنم علت العلل همه تنفر و کینه ورزیهای سیاستمداران، نظریه پردازان، تحلیلگران، محققان و نویسندگان بزرگ و کوچک سرمایه داری نسبت به استالین که متأسفانه بخش نسبتاً بزرگی از چپها را نیز تحت تأثیر خود قرار داده، در این نکته کلیدی نهفته است که وی، سازندگی اولین جامعه سوسیالیستی، یعنی لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و مراکز و مؤسسات تولیدی، زمین، ثروتهای ملی در روی و در زیر زمین را در تاریخ بشر رهبری کرد و امپراطوری ویرانه روسیه را از چنبره تأثیرات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سرمایه داری بیرون آورد و ابرقدرتی ساخت که هیچ مسئله و مشکل جهانی بدون حضور آن، نمی‌توانست حل و فصل شود.

بدون اغراق، باید بگویم که در سالهای بعد از تخریب سیستم جهانی سوسیالیستی، من در حد و توان خود، مطالب بسیاری پیرامون دوران سازندگی سوسیالیسم و شخصیت سیاسی استالین، نوشته و یا ترجمه کرده ام و دلیل اصلی آن نیز این بوده است که بنظرم، هر انسان بیغرضی که منافع خاصی در تخریب نظم سوسیالیستی بلوک شرق نداشته باشد، اگر سیمای هر چند تا حدود زیادی مسخ شده کشورهای سوسیالیستی پیشین در سالهای دهه هشتاد و وضعیت اسف انگیز آنها بعد از تسلط سیستم «بازار

آزاد» را دیده و مطالعه کرده باشد، قطعاً، قضاوت بسیار عادلانه تری نسبت به بلشویکها و شخصیت استالین خواهد داشت.

استالین که پس از وفات ولادیمیر ایلیچ لنین رهبری حزب بلشویکها را بر عهده گرفت، بیش از هر چیزی، اولاً- بخاطر رهبری سازندگی اولین جامعه سوسیالیستی در تاریخ جهان، و ثانیاً- بجهت تدوین تئوری آزادی ملی و حل بنیادی آن، رمز ماندگاری خود در تاریخ را رقم زد.

در اینجا، برای احتراز از بحثهای تکراری و پایان ناپذیر، بنظرم طرح یک مثال عینی و برشماری نتایج فرضی آن، می تواند بر میزان دقت و عدالت در امر داوری در باره این شخصیت جهانی- تاریخی بیافزاید:

بیانید با هم فرض کنیم که یک حزب کمونیست، در جریان یک انتخابات واقعاً آزاد، سالم و شفاف و یا در پی یک انقلاب کاملاً مردمی، در یک کشور مفروض به قدرت سیاسی دست می یابد. و سپس می خواهد بر اساس برنامه های دور و نزدیک خود، مالکیت خصوصی بر ابزار و مؤسسات تولیدی، زمین و غیره در کشور را لغو نموده، به بهره کشی انسان از انسان پایان دهد. در این صورت، لازم است عکس العمل بخشی از جامعه نیز مورد توجه قرار داده شود که سوسیالیسم را خلاف منافع و مصالح خود می دانند.

در چنین حالتی، مخالفت با اجرای برنامه های عدالتخواهانه دولت سوسیالیستی دو شق بیشتر نخواهد داشت: شق اول- نه در گذشته، نه امروز و نه در آینده نه تنها محتمل، حتی قابل تصور نیست که بفرض محال، سرمایه داران و میلیاردرهای «طلائی»، صاحبان ثروتهای کلان و هرمهای مالی، مالکان صنایع و مؤسسات تولیدی، معادن و غیره، با درک واقعیت موجود، به اجتماعی کردن مالکیت تن در دهند و مثل اکثریت آحاد جامعه به کار و زندگی ثمربخش مشغول شوند... طبعاً این شق فرضی قضیه، ایده آل است و با استقبال عمومی کارگران و زحمتکشان مواجه خواهد شد و جامعه و دولت کارگری نیز بدون مواجه با هیچ مشکلی در سمت برقراری عدالت اجتماعی و ایجاد شرایط مساعد استفاده برابر از امکانات موجود برای همه، پیش خواهد رفت.

اما، اگر چنین اتفاقی نیافتد و سرمایه داران، زمینداران و بطور کلی استثمارگران، برای دفاع از منافع خود، شق دوم- یعنی،

- در چهارچوب اصول دموکراسی و بر مبنای ماده ۱۷ اعلامیه حقوق بشر، بدفاع از حق مالکیت و منافع خود برخیزند؛

- اگر اعتراضات کاملاً مسالمت آمیز آنها نتیجه ندهد و مخالفان سوسیالیسم با سازماندهی نیروهای خود، مثلاً، دست به اسلحه برده و با حمایت همه جانبه هم مسلکان خود در داخل و در مقیاس جهانی، آتش جنگهای ویرانگر داخلی را بیافروزند و در جنگ هم شکست بخورند؛

- اگر در پی شکست در جنگهای داخلی، راه رسوخ و نفوذ در ارگانه‌های حزب حاکم و حاکمیت کارگران و زحمتکشان را در پیش گرفته و با سازماندهی مخفی نیروهای خود در داخل آنها، موانع جدی در راه سازندگی سوسیالیستی و پیشرفت جامعه ایجاد کرده و از طرق پرونده سازی، بدنام کردن، ادای شهادتهای دروغ به شکار صادق ترین مقامات حزبی و دولتی بپردازند و بالاخر. در این صورت، چه رهنمود سازنده ای را می توان به دولت مصمم به ساختن جامعه سوسیالیستی، نه تنها در گذشته نسبتاً دور، حتی امروز، پیشنهاد کرد؟

بگمانم با تصور چنین تصویری از کارزار سنگین برعلیه برقراری جامعه سوسیالیستی، هم می توان در مورد شخصیت تاریخی استالین و حوادث دوره سازندگی سوسیالیسم در گذشته بدرستی قضاوت کرد و هم، راهکارها و راه حل‌های مؤثر و سازنده برای حال و آینده ارائه داد. چنین برخورد منطقی می تواند هم حزب و دولت کارگران و زحمتکشان را از خطا و اشتباه بازدارد و هم تلاشهای دائمی مخالفان عدالت اجتماعی در اتهام زنی های خصمانه برعلیه سازندگان سوسیالیسم را خنثی نماید.

ناگفته نماند که شق دوم قضیه، تصویر فشرده و قطره بسیار کوچکی از ابعاد دهشتناک حوادث ناگوار اتحاد شوروی در دوره سازندگی سوسیالیسم نیز هست که عوامل مختلفی، از جمله کشتار میلیونی پیروان سوسیالیسم علمی در جنگهای داخلی و جنگ کبیر میهنی و سپس مرگ استالین، شرایط مساعدی برای تجدید سازمان مخالفان عدالت اجتماعی فراهم آوردند، که در نهایت، طرفداران مالکیت خصوصی و استثمار انسان

از انسان، پس از تسلط کامل بر ارگانهای حزب کمونیست و دولت کارگری در دهه ۸۰ قرن گذشته، انحلال سوسیالیسم و بازسازی منحنی ترین نوع سرمایه داری را در سال ۱۹۹۱ اعلام نموده و با از بین بردن علم، تکنولوژی و صنایع تولیدی، مؤسسات علمی و تحقیقاتی پیشرفته، کشورهای سوسیالیستی را به زائده بازار بی بندوبار امپریالیستی تبدیل کردند که در اثر آن، پدیده های منفور بیکاری و بی حقوقی، فقر و گرسنگی، اعتیاد و فحشاء، بی خانمانی و دیگر مفاصد اجتماعی در جوامع سوسیالیستی پیشین همه گیر شدند. درست در چنین شرایطی، حمله به سوسیالیسم و استالین، رهبر دوره سازندگی عدالت اجتماعی، که از همان ابتدای پیروزی انقلاب کبیر اکتر با حدت و شدت کم سابقه ای شروع شده بود، دامنه بمراتب جنون آمیزتری بخود گرفت.

اگر به آنچه که گفته شد این را هم اضافه کنم که در تمام دوره فعالیتهای ضد سوسیالیستی نیروهای داخلی چه در دوره حیات سوسیالیسم و چه بعد از تخریب آن، نظام سرمایه داری جهانی نیز تمام امکانات خود را در جهت پشتیبانی و حمایت همه جانبه سیاسی، فکری، تبلیغاتی و تشکیلاتی از ضد انقلاب داخلی، بدنام کردن حزب و دولت مردمی و رهبر آن بکار گرفت، تصویر نسبتاً واضحی نمایان می شود که بر اساس آن می توان به ماهیت اصلی استالین ستیزی دائمی، بمثابة پاشنه آشیل ضدیت با عدالت اجتماعی پی برد.

نظریه استالینی مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی و اهمیت تاریخی آن

هدف اصلی نوشتار حاضر تشریح و تحلیل نظریه استالینی مبارزه طبقاتی و اهمیت تاریخی آن است. چرا این موضوع را برگزیدیم؟ عوامل زیر در انتخاب موضوع دخیل بودند:

اولا- به این سبب که علوم اجتماعی معاصر سعی می کند ی. و. استالین را صرفاً بعنوان یک سیاستمدار معرفی کند و در عین حال، ارثیه تئوریکی استالین در گنجینه مارکسیسم کمتر مطرح شده و عملاً مورد تحقیق و بررسی قرار نگرفته است.

ثانیا- تلاش برای درک مفهوم سیاست رهبری اتحاد شوروی در فاصله سالهای ۱۹۲۰-۱۹۵۰. بدون تحلیل و بررسی نظریه غالب آن دوره، این تلاش ثمر نخواهد داد.

ثالثا- تلاش برای اثبات اینکه استالینیزم فقط شامل «اردوگاههای کار اجباری»، «کمیت‌های سه جانبه» و امثالهم نیست و واقعیت ایدئولوژیک-سیاسی ارثیه استالین نیز در این موارد خلاصه نمی شود. مرحله استالینی تکامل مارکسیسم عبارت بود از طرح مسائل جدید، پیش از همه، در عرصه تئوری سوسیالیسم که استالین به گنجینه مارکسیسم-لنینیسم افزود. لازم به گفتن است، همه آنچه که استالین در نطقهای خود بیان داشت و در آثار نظری خود توضیح داد، در عمل به اثبات رسیدند. بنا براین، همه گفته های فوق، توجه ما را بسوی توسعه و تکامل دوره استالینی مارکسیسم-لنینیسم جلب می کند. با این وجود، توضیح همه گنجینه تئوریکی جامع و متنوع استالین در چهارچوب مقاله حاضر امکان پذیر نیست. در چهارچوب این مقاله، ما فقط برای تشریح یکی از بخشهای این ارثیه، عبارت دقیق تر، سعی می کنیم تئوری مبارزه طبقاتی را توضیح بدهیم. با توجه به اینکه مبارزه طبقاتی، مسئله گری گنجینه تئوریک مارکسیسم-لنینیسم است، بدین سبب استالین در رابطه با این موضوع، سهم عظیمی در غنا بخشیدن به گنجینه مارکسیسم دارد. مبارزه طبقاتی یک مبارزه پیش پا افتاده خیابانی، جنگ داخلی و یا کودتا نیست. مبارزه طبقاتی، یعنی پروسه عینی تصادم تضادهای آشتی ناپذیر طبقات اجتماعی، که در اشکال مختلف

صورت می گیرد. در اینجا ما مبارزه طبقاتی را بمثابة یک پدیده مورد بررسی قرار نخواهیم داد، بلکه، مستقیماً به تحلیل نظریه استالینی مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی خواهیم پرداخت.

نظریه استالینی مبارزه طبقاتی به ترتیب توالی تاریخی اول، به تئوری مبارزه طبقاتی در دوره گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم و سپس، به نظریه مبارزه طبقاتی در دوره تحکیم نظام سوسیالیستی تقسیم می شود.

مبارزه طبقاتی در دوره گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم

مسائل مرتبط با مبارزه طبقاتی در دوره گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم موضوع شدیدا مورد بحث سالهای ۱۹۲۰- ۱۹۳۰ بود. بوخارین بر این نظر بود که: «شبکه اصلی سازمانهای تعاونی دهقانی ما از هسته های تعاونی غیر کولاکي تشکیل خواهد یافت، و نوع «زحمتکش»..... لانه تعاونی کولاکي هم... در این سیستم رشد خواهد کرد». نیکولای بوخارین تصور می کرد که چون «کولاکها و سازمانهای کولاکي در همه حال جائی برای رفتن ندارند»، بدین جهت هم آنها بخودی خود بر اساس مناسبات نظام سوسیالیستی «رشد خواهند کرد». از این دیدگاه هم بطور طبیعی این فرضیه که مبارزه طبقاتی متناسب با میزان پیشروی به سوی سوسیالیسم و متناسب با آهنگ حرکت به سوی سوسیالیسم فروکش خواهد کرد، شکل گرفت. بعقیده ما، این فرضیه بطور کلی صحیح نیست، زیرا او مبارزه طبقاتی را در مفهوم تنگ کشور ما درک می کرد و وجود حلقه سرمایه داری در اطراف کشور را که هر لحظه برای کمک (حتی کمک نظامی) به دشمن طبقاتی داخلی دولت شوروی آماده بود، در نظر نمی گرفت. علاوه بر آن، بوخارین نمی توانست بفهمد که حتی بخش کوچکی از استثمارگران زنده، تحت شرایط معینی و با پشتیبانی سرمایه بین المللی، می تواند خطر مهلکی برای دولت جوان سوسیالیستی باشد. در مقابل این، استالین نظریه دیگری را مطرح ساخت. در گزارش مربوط به «نتایج کار کنفرانس چهاردهم حزب کمونیست روسیه (بلشویک)» استالین این مسئله را مورد تأکید قرار داد که «کشور ما با دو دسته تضاد: یکی، تضاد داخلی، تضاد موجود بین

پرولتاریا و دهقانان و دیگری، تضاد خارجی، تضاد موجود بین کشور ما، بعنوان کشور سوسیالیستی و همه دیگر کشورهای سرمایه داری مواجه است». او از تجزیه و تحلیل این تضادها به این نتیجه رسید که «لغو طبقات نه از طریق خاموش کردن آتش مبارزه طبقاتی، بلکه از راه تشدید آن امکان پذیر است». با این استنتاج، بنظر ما، استالین نبوغ تئوریکی خود را نشان داد. زیرا، این واقعیت براحتمی قابل درک است که حاکمیت شوروی زخمهای ناشی از جنگ داخلی را (با گذشت مدت کمی بیش از ۱۰ سال که بلحاظ معیارهای تاریخ مدت بسیار کوتاهی است) در حلقه محاصره خصمانه و تکیه گاه داخلی این حلقه محاصره (زمینداران بزرگ)، که دشمنان طبقاتی با تمام توان سعی می کردند آن را تضعیف نموده و نظم کهنه را از نو برپا سازند، بهبود بخشید. نادیده گرفتن این واقعیت غیرممکن است. بنا بر این، امروز زمانیکه از «خونخواری» رژیم استالین سخن می گویند، ماهیت طبقاتی این «خونخواری» را فراموش می کنند و نمی خواهند بپذیرند که طور دیگری ممکن نبود و اگر براه دیگری می رفتند، در آن صورت، سرمایه داری می توانست باز گردد و به تبع آن، ضعف عمومی بر کشور مستولی شود و ما بهیچوجه نمی توانستیم از جنگ کبیر میهنی پیروز بیرون آئیم. با این وضع، آیا در شرایطی که دشمن طبقاتی شالوده نظام دولتی را تهدید می کند، مقاومت در برابر نابود کردن خصم طبقاتی ارزش دارد؟ الزاما باید اذعان کرد که هر حاکمیتی و هر دولتی، چیزی جز دیکتاتوری طبقه حاکم نیست و هر طبقه ای دشمن طبقاتی خود را با کمک دولت طبقاتی و قوانین طبقاتی خود، اگر ضرورت ایجاب کند، حتی با روشهای غیرقانونی از سر راه خویش برمی دارد. این، قانونمندی تاریخ است. طبقه کارگر، طبقه حاکم اتحاد شوروی در دوره رهبری استالین یک استثناء از قانونمندی تاریخ نبود و با اجرای سیاست طبقاتی خود مثل هر طبقه و هر دولت طبقاتی دیگر، دشمنان طبقاتی خود را بطرز شایسته ای از سر راه خویش برداشت.

مبارزه طبقاتی در دوره پیروزیهای سوسیالیستی

در گزارش به کنگره هشتم (فوق العاده) عمومکشوری شوراهای منعقد در ۲۵ نوامبر سال ۱۹۳۶، استالین اعلام کرد که «استثمار انسان

بوسیله انسان برافزاده، لغو شده و نظام سوسیالیستی بمثابه بنیان استوار جامعه شوروی ما تحکیم یافته است». او در ادامه می افزاید: «در نتیجه این تغییرات و تحولات... ما در حال حاضر دارای اقتصاد نوین، اقتصاد سوسیالیستی هستیم». برقراری سوسیالیسم در اتحاد شوروی در آن دوره زمانی موجب بروز مباحثاتی بسیاری گردید که هنوز هم ادامه دارد. از جمله، تروتسکی تصور می کرد که در اتحاد شوروی سوسیالیسم ساخته نشده، بلکه، دیکتاتوری بورکراتیک برقرار گردیده است. به باور ما، سوسیالیسم در کشور ما ساخته شد، اما این سوسیالیسم همانطور که ف. ن. کلتسواگ تأکید می کند، از نوع سوسیالیسم قبل از موعد بود که تفاوت آن «با سوسیالیسم پیشرفته... به اندازه تفاوت سرمایه داری آغاز قرن هفدهم با سرمایه داری معاصر» بود. اگر چنانچه خرابی ها و تلفات انسانی ناشی از جنگ کبیر میهنی و بدنبال آن، تسلط رویزیونیسم بر حزب کمونیست شوروی آهنگ رشد سوسیالیستی کشورمان را کند و سپس متوقف نمی کرد، یقیناً، در مدت شاید کمتر از یک دهه، سوسیالیسم ما می توانست به سوسیالیسم پیشرفته فرا روید. «ولیک»، همانطور دیدیم «در اگر نتوان نشست». آمار و ارقام مشخص ثابت می کنند که سوسیالیسم در کشور ما اساساً تا پایان سالهای دهه ۱۹۳۰ ساخته شد. همانطور که پروفیسور ف. ن. کلتسواگ تأکید می کند، تا اوایل دهه ۱۹۴۰ بخش اجتماعی به بخش مسلط در همه عرصه های اقتصادی تبدیل گردید. سهم این بخش در مراکز اصلی تولیدی به ۹۹ درصد، از درآمد ملی به ۹۹ درصد، در تولید صنعتی به ۹۹ و ۸/۹ درصد رسید. علیرغم این پیروزیها، استالین با درک پیچیدگی اوضاع، اینها را پیروزی نهائی نخواند. بمنظور تحلیل و بررسی علمی اوضاع، او مفهوم «پیروزی سوسیالیسم» و «پیروزی نهائی سوسیالیسم» را تعریف کرد. استالین گفت: «پیروزی سوسیالیسم» در کشور ما به چه معناست؟ این، یعنی برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و ساخت سوسیالیسم، و با عبور از عناصر سرمایه داری در اقتصاد باتکاء نیروی داخلی انقلاب ما. پیروزی نهائی سوسیالیسم در کشور ما یعنی چه؟ این، بمعنی ایجاد تضمین کامل در مقابل تجاوز خارجی و تلاشها برای بازسازی سرمایه داری بر پایه پیروزی انقلاب سوسیالیستی، حداقل در چند کشور است. از

این گفته چنین نتیجه حاصل می شود که در جریان ساختن سوسیالیسم نباید به حلقه محاصره سرمایه داری که عناصر سرمایه داری را در کشورهای سوسیالیستی خواهد کاشت و مبارزه طبقاتی با سوسیالیسم را تشدید خواهد کرد، بی توجهی نشان داد. بمنظور نشان دادن واکنش مناسب در مقابل همه اینها، وجود سه عنصر مرتبط با هم، عبارت روشن تر، اول، دولت سوسیالیستی قدرتمند دیکتاتوری پرولتاریا، دوم، تئوری پیشرفته و سوم، خط سیاسی صحیح و اصولی ضرورت دارد. در این صورت و فقط در این حالت، دولت پرولتری می تواند در محاصره دشمن دوام بیاورد و همه بشریت را با خود همراه سازد. و این چنین بود نظریه استالینی انقلاب جهانی که عملاً بیش از «تئوری» تروتسکیست های مثلون به توسعه انقلاب جهانی تکان داد. بر مبنای توضیحات فوق، استالین به این سؤال، که اگر سوسیالیسم پیروز شد، مبارزه طبقاتی فروکش می کند یا شدت می یابد، پاسخ مناسب داد. او گفت: «هر چه بیشتر پیشروی کنیم، هر چه بموفقیتهای بیشتری نائل شویم، بقایای طبقات استثمارگر نیز همانقدر بیشتر عصبانی خواهند شد، آنها همانقدر بیشتر باشکال شدید مبارزه متوسل خواهند شد، همانقدر بیشتر به دولت شوروی حمله خواهند کرد و آنها به ابزارهای سخت تر مبارزه دست خواهند برد». این تئوری استالینی مبارزه طبقاتی از درک عمیق زندگی اجتماعی سرچشمه می گیرد. مبارزه طبقاتی از نظر استالین، فقط بمعنی مصایب و معضلات اجتماعی داخل کشور، مثل انقلابها، جنگهای داخلی، کودتاها و غیره نبود. او مبارزه طبقاتی را بعنوان پدیده ژئوپلیتیک زندگی اجتماعی تعریف می کرد.

استالین جنبه های بین المللی مبارزه طبقاتی را اینطور توصیف می کرد: «این اشتباه خواهد بود هر گاه تصور شود که عرصه مبارزه طبقاتی به محدوده اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی محدود خواهد بود. اگر یک طرف مبارزه طبقاتی در چهارچوب اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی عمل می کند، طرف دیگر آن تا داخل دولتهای بورژوایی که ما را در حلقه محاصره خود دارند، گسترش می یابد و بقایای طبقات استثمارگر بر این واقعیت آگاه هستند. دقیقاً به همین سبب هم، آنها می دانند، باید به حملات خطرناک خود ادامه دهند». بعقیده ما، این طرز تلقی از اهمیت متدولوژیک

فوق العاده مهمی برخوردار است. دولت شوروی با حرکت از مبنای این ملاحظات نظری، می توانست اوضاع ژئوپلیتیک را تشخیص داده و تصمیمات درست اتخاذ نماید. برعکس، در نتیجه بی توجهی رهبری اتحاد شوروی به این نظریه، موجبات احیای عناصر سرمایه داری (مثل، سوداگران) و زایش مجدد نظم سرمایه داری فراهم گردید. تاملات استالینی دایر بر تشدید مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی از درک این واقعیت که منافع طبقاتی، و، به تبع آن، از تضاد آنها در مبنای هر سیاستی، خواه سیاست داخلی، خواه سیاست بین المللی ناشی می شود و سرچشمه می گیرد. سراسر تاریخ اتحاد شوروی در نیمه دوم قرن بیستم صحت تئوری مبارزه طبقاتی استالینی ثابت می کند. واقعیت تحمیل «مسابقه تسلیحاتی» و «جنگ سرد» از سوی دنیای سرمایه داری به اتحاد شوروی بر همگان روشن است. برنامه های سازمانهای جاسوسی آمریکا و انگلیس بر علیه اتحاد شوروی بر کسی پوشیده نیست. بمنظور ارائه تصویر روشن تر، نفرت اگیزترین سند شورای امنیت ملی آمریکا تحت عنوان «هدف ایالات متحده آمریکا در رابط با روسیه» بشماره ۱/۲۵، مورخ ۱۸/۸/۱۹۴۸ را مثال می آوریم. در این سند بوضوح گفته می شود، که هدف اصلی ایالات متحده آمریکا در رابطه با روسیه عبارت است از:

«الف- کاهش قدرت و اعتبار مسکو تا حداقل ممکن؛

ب- ایجاد تغییرات بنیادی در تئوری و عمل سیاست خارجی که دولت حاکم روسیه از آنها پیروی می کند».

ما سعی می کنیم این نظریه خود را به روسیه بقبولانیم که: «سرنگونی حاکمیت شوروی هدف ماست. با تکیه بر این نقطه نظر، می توان گفت، که نیل به این هدف بدون جنگ غیرممکن است، و، به تبع آن، ما اذعان داریم که: هدف نهائی ما در رابطه با اتحاد شوروی، جنگ و به زیر کشیدن آن با قوه قهریه است. ما در این جهت که این اتفاق در داخل اتحاد شوروی روی بدهد، کار می کنیم».

از این دستور العمل معلوم است که دنیای سرمایه در اطراف اتحاد شوروی هم آرام نگرفت. این هم عجیب نیست که اتحاد شوروی چراغ راهنمای بشریت ترقیخواه بود. این اتحاد شوروی بود که باعث تشدید

مبارزه خلقهای تحت ستم برای کسب استقلال ملی خود گردید. این اتحاد شوروی بود که موجب تشدید مبارزه طبقاتی پرولتاریای کشورهای سرمایه داری برای دفاع از حقوق خود گردید و در نتیجه آن بود که کشورهای بورژوائی غرب به گذشتیهایی تن در دادند. این اتحاد شوروی در رأس اردوگاه سوسیالیستی بود که با کمکهای مادی-تکنولوژیکی و نظامی خود، از همه طبقات استثمارشونده و خلقهای زیر ستم جهان فعالانه پشتیبانی می کرد. همه اینها توانستند موی دماغ دنیای سرمایه داری بشوند. چرا که همه اینها در تضاد اصولی با منافع حیاتی آن قرار داشت. و به همین سبب هم آنها با پشتیبانی از عناصر سرمایه داری در داخل اتحاد شوروی، بالاخره سرمایه داری را در کشور ما احیا کردند.

پیامد تئوری استالینی تشدید مبارزه طبقاتی، پیدایش فرضیه زوال دولت از طریق تقویت آن بود. این فرضیه، در گزارش معروف به پلنوم مشترک کمیته مرکزی و کمیسیون مرکزی نظارت حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) در باره «نتایج برنامه پنج ساله اول» بازتاب یافت و توسعه بعدی خود را در کنگره هیجدهم حزب متحقق ساخت. استالین در این کنگره بصراحت اعلام کرد که در صورت ادامه موجودیت دنیای سرمایه داری، دولت در اتحاد شوروی حتی در دوره کمونیسم هم وجود خواهد داشت و دولت این دوره باید کما فی السابق، دولت دیکتاتوری پرولتاریا باشد. این فرضیه، بعقیده ما، از اصولیت تئوریکی عمیق ی. و. استالین که می توانست هدف، ابزارها و مکانیسمهای حمایت از تحقق آن را روشن سازد، گواهی می دهد. سؤال این است که در جامعه فاقد دولت و در محاصره کشورهای سرمایه داری، چگونه می توان جامعه کمونیستی ساخت؟ واضح است، که بهیچوجه ممکن نیست. رهبری بعد از استالین کشور و نمایندگان علوم اجتماعی ماهیت مترقی نظریه استالینی مبارزه طبقاتی را درک نکردند و یا بعبارت دیگر، نخواستند درک کنند. پس از مرگ استالین، تئوری مبارزه طبقاتی با شدت و بیعدالتی تمام مورد انتقاد قرار گرفت. نیکیتا خروشچوف در گزارش خود «درباره کیش شخصیت و پیامدهای آن» گفت: فرضیه تشدید مبارزه طبقاتی «به مبنای تئوریک سیاست سرکوب جمعی تبدیل شده بود». این درک خروشچوفی از تئوری

استالینی مبارزه طبقاتی، ارثیه تئوریکی استالین را «اعدام کرد». این ارزیابی در مشهورترین کتب درسی حزبی، مثل «تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی»، «مبانی فلسفه مارکسیستی» و برخی دیگر به ثبت رسید. در کتاب درسی تألیف و. گ. آفاناسیف تأکید می شود، که «نظریه تشدید مبارزه طبقاتی متناسب با درجه رشد نیروهای سوسیالیستی، بزرگترین اشتباه بود... این نظریه زمانیکه در اتحاد شوروی طبقات استثمارگر سرکوب و سوسیالیسم ساخته شده بود، تدوین گردید و تخلف آشکار از معیارهای لنینی زندگی حزبی و دولتی را توجیه کرد». در کتاب مشهور «تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی» گفته می شود: «تئوری تشدید هر چه بیشتر مبارزه طبقاتی در کشور به تناسب تحکیم موقعیت سوسیالیسم که استالین پس از پیروزی سوسیالیسم در اتحاد شوروی در پلنوم فوریه-مارس کمیته مرکزی مطرح ساخت، اشتباه بود. در واقعیت امر... فرضیه اجتناب ناپذیری تشدید مبارزه طبقاتی... پس از پیروزی سوسیالیسم... اشتباه از آب درآمد».

لازم به گفتن است که چنین خودتسکینی خاص دوره «رکود» هم یکی از علل داخلی شکست سوسیالیسم در اتحاد شوروی بود. در سالهای نوسازی چنین ارزیابی از تئوری استالینی مبارزه طبقاتی در اشکال بشدت خشن تری تکرار گردید. بعنوان مثال، تحلیلگران، از جمله، و. استپین، آ. حسین اوف، و. مژویف، و. تالستخ در اثری تحت عنوان «عموم بشری و طبقاتی»، تئوری مبارزه طبقاتی استالین را به تر تیب آتی مورد نقد قرار دادند: «همینکه علائم خطر تغییر این سیستم (منظور، استالینی) ظاهر شدند، پس از آن، فوراً مکانیسم دفاع بکار افتاد و در عین تکیه بر تشدید مبارزه طبقاتی، هر سیستم انتقادی را بعنوان حمله به سوسیالیسم تعریف کرد». ای. سمیونوف در اثری تحت عنوان «تزلزل طبقاتی یا همیاری متقابل طبقات» می نویسد: «نظریه استالینی مبارزه طبقاتی کاریکاتوری از مارکسیسم بود». متأسفانه، این کلیشه هنوز هم تکرار می شود. مثلاً، ب. کاگارلینسکی نوشته است: «ساختارهای نظری از زمان استالین در خدمت عمل نبودند، بلکه، خدمتگزار آن بودند». تجزیه و تحلیل استدلالات ضداستالینی همه سالها، بروشنی نشان می دهند، که آنها بر این فرضیه

مبتنی هستند، که نظریه استالینی مبارزه طبقاتی در خدمت ایجاد ابزارهای سیاسی سرکوب جمعی بوده است.

بنابراین، توقف روی این مسئله لازم بنظر می‌رسد. در اینجا، تأکید بر چند نکته ضروری بنظر می‌رسد:

اول- برغم هر گونه نقض قانون، سوءاستفاده و خودسری که در آن سالها در کشور غیرمنتظره نبود، اقدامات مترقیانه آن سالها، پروسه های منفی را تحت سایه قرار می‌دادند. نباید فراموش کرد که در این دوره، کشور در محاصره خصمانه قرار داشت، و کمترین تأخیر می‌توانست به شکست کامل منجر شود. بیجا نبود که بعدها مولوتف گفت: «در هر حال، لازم بود برای ۱۵۰ میلیون نفر جمعیت کشور، که بیش از نیمی از آنها بیسواد بودند و در محاصره کامل دشمن قرار داشتند، باید سوسیالیسم ساخته می‌شد، و چنین کشوری هم باید به یک ترتیبی به راه بزرگ کشانده می‌شد... و البته، پیشروی در این راه، بدون اتخاذ تدابیر سختگیرانه بر علیه دشمنان سرسخت، ممکن نبود. اما، غیردشمنانی هم آسیب دیدند». این واقعیت را نمی‌توان نادیده گرفت، که علاوه بر سختگیرها و سوءاستفاده ها، پیشرفتهای عظیمی هم بودند. همانطور که تاریخ گواهی می‌دهد، در پایان سالهای ۱۹۲۰ و آغاز سالهای ۱۹۳۰، ما ۵۰-۱۰۰ سال از کشورهای توسعه یافته، عقب مانده بودیم. ما باید این راه را در طول ۱۰ سال طی می‌کردیم و البته، با دادن قربانیها، بلاوقه تا آنجا دویدیم که در مقابل فاشیسم، پیروزی خود و همه جهان را تأمین کردیم. به آمار و ارقام رجوع می‌کنیم. اگر سال ۱۹۱۳ را بمثابة مبنای رشد صنعتی مورد توجه قرار دهیم، این میزان، در سال ۱۹۳۹ در اتحاد شوروی به ۸/۹۰ درصد رسید. بمنظور مقایسه، لازم به یادآوریست، که شاخص رشد در ایالات متحده آمریکا در این مدت ۱۲۰ درصد، در انگلیس، ۳/۱۱۳ درصد، در آلمان ۶/۱۳۱ درصد را نشان می‌دهد. در این دوره، تعداد تراکتورها از ۹/۲۱۰ هزار دستگاه تا ۴۸۳ هزار دستگاه، عبارت دیگر، به اندازه بیش از دو برابر افزایش یافت.

دوم- نمی‌توان فقط استالین را مسئول همه سختگیرها معرفی کرد. اینگونه ارزیابی از بنیان خود غلط است. علاوه بر این، این مسئله بلحاظ

تاریخی اشتباه است. در زمانهای حاضر در باره قرار پلنوم ژانویه سال ۱۹۳۸ کمیته مرکزی حزب کمونیست عمومکشوری (بلشویک) در مورد «اشتباهات سازمانهای حزبی در اخراج کمونیستها از حزب، در مورد برخورد فرمالیستی- بوروکراتیک نسبت به شکایات اخراج شدگان از حزب و در مورد تدابیر مربوط به رفع این نواقص» کمتر سخن گفته می شود. همین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست عمومکشوری (بلشویک) نواقص مربوط به سختگیریهای غیرقانونی علیه کمونیستهای صادق را نشان داد و در باره قرار شورای وزیران اتحاد شوروی و کمیته مرکزی حزب کمونیست عمومکشوری (بلشویک) مربوط به «دستگیرها، کنترلهای دادستانی و انجام بازجویی ها» که حکمیت کمیته های سه جانبه را لغو و آئین دادرسی را تنظیم نمود، نیز کمتر سخن بمیان می آورند. در باره قطعنامه کنگره هیجدهم حزب کمونیست عمومکشوری (بلشویک) «دایر بر «ساختار حزبی» نیز کمتر سخن گفته می شود. با این قطعنامه، کمیته مرکزی حزب کمونیست عمومکشوری (بلشویک) انحرافات در جریان سازندگی سوسیالیستی را تقبیح و آسیب دیدگان از آن را در رسانه ها تیرئه نمود و تغییرات قابل ملاحظه ای در نگرش درونی نظام بعمل آورد و آن را بطرز قابل ملاحظه ای دموکراتیک تر ساخت.

در باره تیرئه های انبوه اواخر دهه ۱۹۳۰ نیز کمتر کسی سخن می گوید. برای ارائه تصویر گویا، برخی رقمهای مربوط کاهش شدید مجازاتها در سالهای ۱۹۳۹- ۱۹۴۰ را در اینجا ذکر می کنیم: آمارها، از کاهش تعداد محکومین تا ۱۰ برابر و از کاهش صدور احکام اعدام تا ۳/۱۶۲ برابر در مقایسه با سالهای ۱۹۳۸- ۱۹۳۷ حکایت می کنند. ایگور پنخالوف می نویسد: در سال ۱۹۳۸، ۳۲۸۶۱۸ نفر به اتهام ارتکاب جرایم ضد انقلابی تیرباران شدند، اما در سال ۱۹۳۹، شمار محکومین به اعدام به ۲۵۵۲۳ نفر کاهش یافت. اگر بخواهیم جمع کل محکومین سیاسی را نشان بدهیم، بدین ترتیب بود که در سال ۱۹۳۸، ۵۵۴۲۵۸ نفر و در سال ۱۹۳۹، ۶۳۸۸۹۴ محاکمه شدند. حزب، تدابیری را برای مجازات متخلفان مجازاتهای بی اساس اتخاذ کرد. در این باره، منابع غیر کمونیستی نیز اطلاع می دهند. در سال ۱۹۳۹ مجموعاً ۷۳۷۲ نفر از سازمانهای امنیتی

اخراج شدند. به سخن دیگر، ۹/۲۲ درصد آنها از لیست کارکنان حذف شدند و ۹۳۷ نفر از آنها به زندان افتادند و از اواخر سال ۱۹۳۸ رهبری کشور موفق شد بیش از ۶۳ هزار نفر از کارکنان وزارت کشور را که به کارهای پرونده سازی و باندبازی مشغول بودند، بدست دادگاه بسپارد که در نتیجه محاکمات، ۴۱ هزار نفر آنها اعدام شدند. بدین ترتیب، محکومان بیگانه نیز تیرئه گردیدند. بر اساس گزارشهای اردوگاههای کار اجباری، در سال ۱۹۳۹ مجموعاً ۲۲۳۶۲۲ نفر از اردوگاهها آزاد گردیدند. البته، طبق برخی گزارشهای دیگر، ۸۳۷ هزار نفر آزاد گردیدند.

ثالثاً- مسائل اجتماعی- فلسفی را نمی توان به عرصه واقعیت‌های تاریخی محدود کرد. نظریه اجتناب ناپذیری تشدید مبارزه طبقاتی، همانطور که فوقاً توضیح دادیم، از درک عمیق خود مقوله «مبارزه طبقاتی» ناشی می شود. علاوه بر آن، همانطور که در بالا بطور مستدل نیز ثابت کردیم، توسعه تاریخی کشور ما و بطور کلی، همه جهان این نظریه را به اثبات رساند. بنا بر این، تأکید بر اینکه فقط نظریه استالینی مبارزه طبقاتی، دلیل اعمال سختگیریها بود و خلاصه کردن این تئوری تنها به عرصه سیاسی، یعقیده ما، بمعنی به سخره گرفتن مسائل جدی، طفره رفتن از ماهیت اجتماعی- فلسفی مسائل در عرصه واقعیت‌های فوق العاده مورد اختلاف مسائل تاریخ سیاسی است.

رابعاً- ضد استالین‌های مشابه آنهایی که در بالا اشاره اش رفت، نمی خواهند واقعیت تشدید مبارزه طبقاتی در آن سالهای دشوار کشور ما را ببینند. بعنوان یک قاعده، آنها حوادث آن سالها را در بستر «اعدامهای بیرحمانه استالینی...» بطور یک جانبه مورد ارزیابی قرار می دهند. ولیکن، طرح مسئله به این ترتیب که، چرا اعدام کرد، چه کسی را اعدام کرد، در چه شرایطی اعدام کرد و چگونه چنین تدابیری در اصول «حقیقت دوستی» و «انساندوستی» «ما» امکان پذیر شدند، حل نمی شوند. در هر حال، از نوکران حاکمیت بورژوازی (بلی، شبه دانشمندان علوم اجتماعی، فحاشان استالین و دوره رهبری او را با نام دیگری جز نوکر نمی توان نامید)، حتی با داشتن القاب و عناوین دهان پر کن مثل «دکتر علوم»، «آکادمیسین»، دارنده فلان «مدال» و امثالهم که عمیقاً در حفظ جامعه تحت

سلطه سرمایه دینفع هستند، چیزی غیر از آنچه که می گویند، نباید انتظار داشت. و اگر آنها با تجزیه و تحلیل علمی یک پدیده، بخواهند واقعیت را در مقابل مردم بیان کنند، یا از همه امکانات محروم می شوند و یا حداقل شغل خود را از دست می دهند. ما بدون اینکه بر روشهای اتکاء نموده و مجذوب کیفیتهای شخصی چنین «دانشمندانی» بشویم، برخی واقعیتهای مرتبط با تئوری استالینی تشدید مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی را برمی شماریم.

ما که در بالا، در باره «جنگ سرد» بمثابة یکی از اشکال تشدید مبارزه سخن گفتیم، در اینجا اضافه می کنیم که جنگ کبیر میهنی نیز مبارزه طبقاتی دولت میلیتاریستی سرمایه داری با دولت دیکتاتوری پرولتاریا بود. اینک به تشدید مبارزه طبقاتی در داخل به تناسب رشد نیروی سوسیالیسم و حمله آن به عناصر سرمایه داری می پردازیم. بر خلاف نظر بوخارین مبنی بر «رشد» کولاک در سوسیالیسم، واقعیتها چیز مطلقا دیگری، تصویر کاملاً مخالف آن را در برابر چشمان ما بنمایش درمی آورند. همانطور که اولگ موزاخین، عضو انجمن مطالعات تاریخ سازمانهای امنیت ملی و نامزد علوم حقوقی می نویسد: «اگر در سال ۱۹۲۴، کولاکها به ۳۳۹ مورد عملیات تروریستی دست زدند، در سال ۱۹۲۵ تعداد اینگونه اقدامات را تا ۹۰۲ مورد افزایش دادند و در سال ۱۹۲۶ با کمی کاهش، به ۷۱۱ فقره رساندند. اما حوادث سالهای ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸ تصویر دیگری را بنمایش می گذارند. بدین ترتیب که در ۱۹۲۷، ۹۰۱ مورد و در مدت ۷ ماه نخست سال ۱۹۲۸، شمار عملیات تروریستی را به ۱۰۴۹ مورد رساندند. در سال ۱۹۲۹ نیز ۹۱۳۷ فقره حادثه تروریستی در اتحاد شوروی به ثبت رسید. نوع ترورهای سال ۱۹۲۹ بدین ترتیب بودند: قتل- ۹۷۸ مورد، مجروح- ۵۵۲ مورد، اقدام برای قتل- ۱۵۸۱، ضرب و شتم- ۲۷۴۵ مورد، آتش زدن- ۳۰۲۱ مورد، ویرانی و خرابی- ۳۸ مورد، انواع دیگر تخریب و غارت اموال عمومی- ۲۲۲ مورد. از مجموع ترورهای همان سال، ۳۹۸۶ مورد با امور تأمین نان، ۳۰۴۹ مورد نیز با تشدید مبارزه بر علیه زمینداری مرتبط بودند. اما در سال ۱۹۲۹، بخصوص در اواخر آن سال، رشد محسوس عملیات

تروریستی برای مقابله با تعاونی کردن‌ها مشاهده می‌شود و شمار آنها به ۸۹۱ فقره می‌رسد. برخی کاهشها در شمار عملیات تروریستی زمینداران که پس از بهبودی قابل ملاحظه در امر تأمین نان در ماههای نوامبر و دسامبر سال ۱۹۲۹ مشاهده می‌شد، از ژانویه سال ۱۹۳۰ در روستاها دوباره افزایش یافت. همزمان با تعاونی کردن، بر شمار عملیات تروریستی نیز افزوده شد. فقط در ماه ژانویه سال ۱۹۳۰، به ۷۵۰ مورد و در ماه فوریه به ۱۷۵۱ مورد رسید. در ماه آوریل چنین عملیاتی شهرستانها را نیز فرا می‌گیرد و در ده روز اول ۵۱۵ فقره می‌رسد. رشد شمار آتش زدن‌ها در ماههای ژانویه- آوریل سال ۱۹۳۰ در مقایسه با اقدامات مشابه ثبت شده در تمام سال ۱۹۲۹ بسیار چشمگیر بود. اگر از مجموع ۹۱۳۷ مورد اقدامات تروریستی سال ۱۹۲۹، فقط ۳۰۲۱ مورد آن را آتش زدن‌ها تشکیل می‌دادند، اما شمار اینگونه اقدامات تروریستی فقط در ماههای ژانویه- آوریل سال ۱۹۳۰ به ۱۸۸۳ از مجموع ۴۳۶۵ فقره عملیات تروریستی رسید. در این عملیات اساسا ساختمانهای تعاونی کشاورزی، خانه‌های اعضای تعاونی و افراد فعال در امر تعاونی کردن به آتش کشیده می‌شدند. بدین ترتیب از ۴۳۶۵ مورد عملیات تروریستی، ۲۷۲۷ مورد آن، فعالان در امر تعاونی کردن و تنها ۸۴۸ مورد آن فعالان شوراهای هدف قرار می‌داد. ۹۸۰ فقره اموال کالخورها (تعاونی‌های کشاورزی دولتی. م) و ۷۷۰ فقره تأسیسات سازمانهای توده‌ای آتش زده شدند. همه این واقعیتهای مؤید آن است که مبارزه طبقاتی به تناسب رشد قدرت سوسیالیسم نه تنها در مقیاس جهانی، حتی در داخل کشور سوسیالیستی هم شدت می‌یابد و صحت کامل تئوری مبارزه طبقاتی استالین در شرایط وجود سوسیالیسم را بار دیگر تأیید می‌کند.

ضمن جمع‌بندی تمام گفتار فوق الذکر، تأکید بر این نکته لازم است که تئوری استالینی مبارزه طبقاتی در بلند مدت بهترین راهنما و بهترین قطب‌نمای حزب و خلق بشمار می‌آید. دقیقاً با در نظر گرفتن آنکه ما تنها جامعه طبقاتی دارای منافع متضاد در این جهان نیستیم، منافی نیز در نقطه مقابل هم قرار دارند و مبارزه طبقاتی، مبارزه بین این منافع است و همین واقعیت که طبقات می‌زنند هیچگاه حاکمیت خود را بدون مبارزه

تحويل نمی دهند، حزب و خلقهای شوروی را به شناسائی دشمنان واقعی خلق و تحکیم پایه های میهن سوسیالیستی وادار ساخت. تئوری استالینی مبارزه طبقاتی توازن قوای نیروهای طبقاتی را مشخص کرد و به کشور امکان داد راه از «خیش تا بمب اتم» (و. چرچیل) را در مدت زمان کوتاهی به پیماید.

نظریه استالینی انقلاب جهانی

بسیاریها عبارت «انقلاب جهانی» را هنوز هم با نام تروتسکی مرتبط می‌دانند. این تصور از آن ناشی می‌شود که او نظریه انقلاب مداوم را پیش از انقلاب کبیر اکتبر تدوین نمود و مفهوم «انقلاب مداوم» در پیوند مستقیم با مسائل استراتژیک انقلاب و ادامه ساختمان سوسیالیسم قرار داشت. بدون اینکه به جوانب مختلف نظریه تروتسکی بپردازیم، لازم به یادآوری می‌دانیم که مضمون اصلی این نظریه در عرصه سازندگی سوسیالیستی عبارت از ناممکن بودن ساختمان سوسیالیسم در یک کشور جداگانه می‌باشد. تروتسکی عقیده داشت که، انجام انقلاب سوسیالیستی در یک کشور عاقلانه نیست. او تأکید داشت که یکی از علل اصلی بروز بحران در جامعه بوژوایی این است که نیروهای مولده این جامعه دیگر نمی‌توانند در چهارچوب ملی بگنجند. بدین ترتیب، انقلاب سوسیالیستی به معنی واقعی کلمه، تداوم می‌یابد و پیش از برقراری نظام نوین اجتماعی در مقیاس جهانی، نمی‌تواند رسالت خود را پایان یافته اعلام کند. او اعتقاد داشت که جهان بقدری واحد و بهم پیوسته است که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور جداگانه ممکن نیست. چرا که جمهوریهای شوروی در حلقه محاصره دیگر کشور خفه خواهند شد. تروتسکی و همفکران او به نیروی انقلاب جهانی بیش از نیروی خلق خود باور داشتند. تروتسکی می‌نویسد: «حل تضادهای دولت کارگری با اکثریت دهقانی جامعه در کشور عقب مانده، فقط در مقیاس جهانی ممکن است». این نابوری او به قدرت پرولتاریای کشور خود و خصومت آشکار با دهقانان به عوامل زیادی از جمله، شخصیتی و توازن طبقاتی بستگی داشت (می‌دانیم که تروتسکی سالهای زیادی در مهاجرت زندگی می‌کرد). تروتسکیسیتها روحیات روشنفکران خرده بورژوازی را نمایندگی می‌کردند و ساختمان سوسیالیسم، به کار عظیم سازندگی نیاز داشت. آنها بمنظور برافروختن آتش انقلاب جهانی فقط عبارات آتشین پرتاب می‌کردند، اما، زمانیکه از مکانیزمهای مشخص برافروختن آتش بمیان می‌آمد، آنها یا سیاست حزب را به نقد می‌کشیدند و ضمن خواندن «آیه‌های» یاس و با اذعان به ناتوانی خود در ساختن سوسیالیسم، حزب و خلق را به بی‌عملی متهم می‌نمودند و یا با ارائه پیشنهادهاى ماجراجویانه برای حل مسائل، دولت پرولتری را به رو در رویی با جهان بورژوازی و شکست فرامی‌خواندند. این تئوری را بطور شرطی می‌توان «تئوری انتظار» نام داد. زیرا که مفاد آن هیچ مورد عملی برای سازندگی در برداشت و فقط در کارهای سازنده حزب و خلق شوروی ایجاد اختلال می‌کرد.

در مقابل چنین نگرشی به چشم انداز ساختمان سوسیالیسم، انواع دیدگاههای دیگری هم وجود داشت. این دیدگاههای دیگر چشم انداز ساختن سوسیالیسم، همان آموزه های لنین و استالین در باره امکان ساختن سوسیالیسم در یک کشور جداگانه مد نظر قرار می داد.

در ادبیات شوروی اغلب نظریه امکان ساختن سوسیالیسم در یک کشور جداگانه را با نام لنین مرتبط دانسته، استالین را فراموش می کردند. مثلاً، در کتاب «تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی» آمده است: «لنین استدلال می کند که چون سوسیالیسم در دوران امپریالیسم نمی تواند همزمان در همه کشورهای سرمایه داری پیروز شود، امکان پیروزی آن در یک کشور ممکن است». این استدلال کاملاً درست است. اما از دید ما، مرتبط دانستن این نظریه فقط با نام لنین اشتباه است. لنین اصول اساسی این نظریه را تبیین کرد و طرح موضوع اینطور صحیح است که لنین فرضیه پیروزی سوسیالیسم ابتدا در یک کشور جداگانه را مطرح ساخت و استالین آن را تا حد نظریه فرارویانید.

همچنین این هم اشتباه خواهد بود هر گاه نظریه امکان ساختن سوسیالیسم در کشور را جداگانه را فقط با نام استالین مرتبط بدانیم. استالین ملاحظات خود از این مسئله را بر پایه تئوری امپریالیسم لنین و قوانین توسعه نامتوازن کشورهای سرمایه داری استوار ساخت. همانطور که در بالا گفته شد، قوانین توسعه نامتوازن کشورهای سرمایه داری در دوران امپریالیسم، زمینه های توسعه سریع کشورهای عقب مانده را در کوتاه ترین دوره تاریخی فراهم می سازد. از این می توان نتیجه گرفت که انقلاب سوسیالیستی در شرایط توسعه تکاملی سرمایه داری «بلوغ نمی یابد» و در آنجا وقوع می پیوندد که تضادهای جهان سرمایه داری به اوج خود می رسند. و این، به پیروزی انقلاب سوسیالیستی در کشور نه چندان توسعه یافته منجر می گردد. شالوده نظریه استالینی انقلاب جهانی در پی پیروزی سوسیالیسم در کشور جداگانه را این حکم لنینی تشکیل می دهد. در اینجا، به بررسی این نظریه می پردازیم:

در نظریه استالینی انقلاب جهانی باید دو مسئله را بدقت مورد توجه قرار داد: اول، امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور جداگانه و دوم، پیروزی سوسیالیسم در کشور جداگانه.

۱- امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور جداگانه. همانطور که گفتیم، امکان ساختمان سوسیالیسم در کشور جداگانه را لنین تئوریزه کرد. او در کتاب «ایالات متحده اروپا» نوشت که «پرولتاریای پیروز شده...، با لغو مالکیت خصوصی و سازماندهی تولید سوسیالیستی در کشور خود و با جلب توجه

خلقهای تحت ستم دیگر کشورها بسوی خود، می تواند، در مقابل دنیای سرمایه داری قرار بگیرد. این سخنان داهیانه لنین صحت کامل خود را به اثبات رسانید. مشابه این مفهوم در آثار دیگر او نیز بوضوح کامل بیان شده است. لنین در کتاب «در باره تعاونیها» نوشت: «اعمال مالکیت دولتی بر همه ابزارهای بزرگ تولیدی، دادن قدرت دولتی به دست پرولتاریا، اتحاد این پرولتاریا با جمعیت میلیونی دهقانان فقیر و میانه حال، تأمین رهبری پرولتاریا بر دهقانان و غیره... همه اینها برای ساختن یک جامعه سوسیالیستی کامل الزامی است. در مقاله «در باره اهمیت طلا اکنون و بعد از پیروزی کامل سوسیالیسم» می نویسد که «عاجل ترین وظیفه ما، عاجل ترین هم از نقطه نظر اصولی، هم عملی، هم از نقطه نظر جمهوری سوسیالیستی فدراتیو روسیه اکنون و هم از نقطه نظر بین المللی»، ایجاد پایه های اقتصادی نظام سوسیالیستی می باشد.

از سخنان فوق الذکر لنین، می توان نتیجه گرفت که فرضیه ساختمان سوسیالیسم در یک کشور جداگانه از سوی خود لنین مطرح شد. اما در پرتو آثار لنین ما توضیح مشخصی در باره چگونگی ساختن سوسیالیسم و ساختمان سوسیالیسم مشاهده نمی کنیم. همه آثار لنین پر از مثالها و بحثهای عام در باره نظام آینده می باشد. این بحثهای عام، شالوده آن نظریه ای را تشکیل می دهند که استالین توسعه داد.

استالین در تشریح موضوع ساختمان سوسیالیسم در یک کشور جداگانه، دستورالعملهای لنینی و دیالکتیک مارکسیستی را که به او اجازه می داد لنینیسم را خلاقانه توسعه دهد، راهنمای عمل خود قرار داد. لازم به توضیح است که از نقطه نظر تئوری استالینی، «پیروزی سوسیالیسم در یک کشور جداگانه، نه هدف نهایی، بلکه، بمنزله وسیله ای برای توسعه و پشتیبانی از انقلاب در دیگر کشورها می باشد». این نظریه اصولی استالینی حکایت از آن می کند که تئوری استالینی سوسیالیسم نه نوع ملی مارکسیسم، بلکه، آموزه انترناسیونالیستی، تئوری منسجم و کامل انقلاب جهانی آن را مد نظر قرار می دهد.

برای آنکه در مورد ممکن و یا غیرممکن بودن ساختمان هر نظام اجتماعی سخن بگوئیم، تعیین ماهیت آن ضروری است. در این صورت، می توان پایگاه های سیاسی و اقتصادی سوسیالیسم را تعیین کرد. استالین به پایگاه سیاسی و اقتصادی سوسیالیسم مفهوم بخشید. او می گوید: «ما دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار ساختیم و پایگاه پرولتری حرکت بسوی سوسیالیسم را تشکیل دادیم». دقیقاً دیکتاتوری پرولتاریا باید بمثابة پایگاه سیاسی لنینی- استالینی جامعه سوسیالیستی تا پیروزی کمونیسم بماند. تا زمانی که هنوز یک دشمن طبقاتی

دوره استالین بگواهی آمار و ارقام

بموجودیت خود ادامه می دهد، انصراف از ایده دیکتاتوری پرولتاریا، بمعنی عقب نشینی از موضع طبقاتی و تسلیم در مقابل بورژوازی جهانی محسوب می شود. استالین چنین تعریفی از پایگاه سیاسی سوسیالیسم ارائه داد. آری! تشکیل پایگاه سیاسی سوسیالیسم نسبتاً آسان است. برای این کار فقط سرنگونی دولت بورژوازی کفایت می کند. اما تشکیل پایگاه اقتصادی سوسیالیسم بسیار دشوار است. استالین در مورد پایگاه اقتصادی سوسیالیسم می نویسد: «تشکیل پایگاه اقتصادی سوسیالیسم، بمعنی ادغام اقتصاد دهقانی با صنایع سوسیالیستی در یک مجموعه اقتصادی، تابع سازی اقتصاد دهقانی به رهبری صنایع سوسیالیستی، تنظیم مناسبات بین شهر و روستا بر مبنای مبادله کالاهای کشاورزی و صنعتی، بستن و کورکردن تمام آن معبرهایی که از طریق آنها طبقات و خصومت، پیش از همه سرمایه پدید می آید و بالاخره، فراهم آوردن چنان شرایط تولید و توزیع که مستقیماً و بلاواسطه به از بین رفتن طبقات منتج می شود». دقیقاً ایجاد شرایط برای جلوگیری از تقسیم جامعه به طبقات را استالین بمثابه ماهیت واقعی جامعه سوسیالیستی که از طریق تغییر تدریجی به سوی جامعه کمونیستی بعنوان مرحله جدید تکامل راه خواهد گشود، تعریف می کرد.

اما مفهوم امکان برقراری سوسیالیسم در یک کشور جداگانه چیست؟ این، بمعنی داشتن امکان سلب مالکیت از سرمایه داران و همدستان آنها، متحد کردن طبقات استثمارشونده در زیر رهبری پرولتاریا و برخورداری از امکان تشکیل پایگاه اقتصادی سوسیالیسم می باشد. همه اینها در کشور ما بواقعیت پیوستند. به همین سبب، استالین در پاسخ به این سؤال که آیا امکان ساختن جامعه سوسیالیستی در کشور ما بدون پیروزی مقدماتی سوسیالیسم در غرب وجود دارد یا نه، می نویسد: «نه تنها ممکن، حتی ضروری و اجتناب ناپذیر است». واقعاً هم، پرولتاریای پیروز نمی تواند ساختمان سوسیالیسم را در کشور خویش آغاز نکند، چرا که به تنهایی هم قادر به ادامه حیات می باشد. بخودی خود روشن است که اگر پرولتاریای پیروز نخواهد جامعه سوسیالیستی بسازد، باید شاهد نوزایی حاکمیت بورژوازی و ترمیم آشکار سرمایه داری در کشور باشد، که به بردگی مجدد زحمتکشان منجر خواهد گردید. پرولتاریای پیروز با تکیه بر نیروی اقتصادی و سیاسی خود، مجبور و ملزم به ساختن سوسیالیسم است.

۲- پیروزی سوسیالیسم در یک کشور جداگانه بمعنی چیست؟ در اینجا ما سعی می کنیم پاسخ این سؤال را بیابیم.

پاسخ این پرسش را استالین با در نظر گرفتن دقیق اوضاع تاریخی چنین می دهد.

پیروزی سوسیالیسم در یک کشور جداگانه، هیچ مفهوم دیگری جز، اولاً- لغو طبقات استثمارگر، ثانیاً- ساختن پایگاه جدید اقتصادی، شیوه نوین زندگی ندارد. اما پیروزی سوسیالیسم را نباید بمعنی بازگشت ناپذیری و از پیش تعریف شده آن استنباط کرد. همانطور که تجارب تاریخی نشان می دهند، بازسازی سرمایه داری در موارد زیادی اتفاق افتاده است. این اوضاع و احوال را، که امروز برای ما روشن است، استالین در سال ۱۹۲۶ پیش بینی کرده بود. در گزارش «مربوط به گرایش سوسیال-دموکراتیک در حزب ما»، یوسف ویساریونویچ استالین مفهوم «پیروزی سوسیالیسم» و «پیروزی نهایی سوسیالیسم» را مشخص کرد. از پیروزی سوسیالیسم در یک کشور جداگانه، استالین پیروزی بر عناصر بورژوازی و سازماندهی اقتصاد ملی کشور برای شروع سوسیالیستی را استنباط می کرد. اما، آیا چنین پیروزی را پیروزی نهایی نامیدن درست است؟ استالین بدرستی می گفت که «ما از توانایی پیروزی بر سرمایه داران خود، ساختن سوسیالیسم و ساختمان آن برخورداریم، اما این بمعنی آن نیست که ما قادر به تضمین کشور دیکتاتوری پرولتاریا در مقابل تهدیدات خارجی، خطر تجاوز نظامی و بازسازی سرمایه داری و برقرار نظم کهنه در اثر آن هستیم.» «ما در جزیره زندگی نمی کنیم. ما در محاصره سرمایه داری قرار داریم». این سخنان، نبوغ استالین را نشان می دهد که در سالهای دور، در سال ۱۹۲۶، احتمال شکست سوسیالیسم را پیش بینی کرد. امروز ما می بینیم که واقعا هم هنگام ساختن هر پدیده نو، ارزیابی شرایط عینی ضرورت تام دارد. برای پیروزی سوسیالیسم، درازگویی در باره «زندگی کردن نسل حاضر انسان شوروی در جامعه کمونیستی» و توهم ساختن جامعه کمونیستی در ۲۰ سال پس از انقلاب لازم نیست، بلکه، تحلیل عینی و جامع اوضاع و بر اساس همین تحلیل، توانایی بهره گیری از تضادها در جبهه دشمن، تحمل و توان آموختن (حتی از دشمن)، ضرورت دارد و این همان چیزی است که واقعا بخش تفکیک ناپذیر شرایط پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم محسوب می شود.

وقتی که سخن از پیروزی نهایی سوسیالیسم میان می آید، نباید فراموش کنیم که در این باره لنین گفت: «پیروزی نهایی فقط در مقیاس جهانی و فقط در سایه مساعی مشترک کارگران همه کشورها ممکن است». استالین با نظریه لنین کاملاً موافق بود و چنین جمعبندی کرد:

«بدین ترتیب، پیروزی سوسیالیسم در میهن ما یعنی چه؟ این بمعنی برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و ساختن سوسیالیسم، با عبور از عناصر سرمایه داری در اقتصاد ملی ما باتکاء قدرت داخلی انقلاب می باشد.

پیروزی نهایی سوسیالیسم در میهن ما یعنی چه؟ این نیز بمفهوم ایجاد تضمین کافی در مقابل تجاوز خارجی و دفع تلاشها برای بازسازی سرمایه داری، بر پایه پیروزی انقلاب سوسیالیستی، حداقل در چند کشور» می باشد.

به باور ما این حکم استالینی در کلیت خود صحیح است، اما در مواردی نیاز به تدقیق دارد. از موارد فوق الذکر نظریات استالین راجع به پیروزی و پیروزی نهایی سوسیالیسم، چنین برمی آید که باید به واقعیت انترناسیونالیستی پدیده سوسیالیسم اذعان کرد. و این بدین معنی است که، باید پیروزی سوسیالیسم در یک کشور جداگانه و در چهارچوب همه بشریت بعنوان یک کل را در نظر گرفت. ساختن سوسیالیسم در محدوده یک کشور جداگانه، بمعنی عبور از تضادهای داخلی بحساب می آید و ساختن سوسیالیسم در مقیاس جهانی، بمفهوم پیروزی بر تضادهای خارجی و به تبع آن، پیروزی تاریخی بطور کلی نظام نوین شمرده می شود.

استالین می گفت که پیروزی سوسیالیسم وقتی نهایی می شود که سوسیالیسم حداقل در چند کشور پیروز شود. بنظر می رسد چون این حکم در عمل تأیید نشد، نیازمند تدقیق می باشد. سوسیالیسم پیروز در چند کشور، ناگزیر اردوگاه سوسیالیستی خود را تشکیل می دهد. اما دولتهای بورژوازی، بی تردید، برای در هم کوبیدن اردوگاه سوسیالیستی و بازسازی سرمایه داری در کشورهای سوسیالیستی مجاهدت خواهند کرد (و کردند). بدین ترتیب، می توان گفت که، خطر بازسازی همیشه باقی می ماند و حتی پیروزی سوسیالیسم در چند کشور نیز نمی تواند تضمینی برای پیروزی نهایی سوسیالیسم حساب شود. این واقعیت که قدرتهای امپریالیستی جهان اردوگاه سوسیالیستی را در هم کوبیدند، در جلو چشم ماست و می بینیم که آنها توانستند و کشورهای سوسیالیستی نیز عملاً بدون مبارزه تسلیم شدند. در نقطه مقابل، همانوقت در رسانه های تحت تأثیر بورژوازی، تبلیغات ضد سوسیالیستی غلیان می کرد. از این واقعه چنین استنباط می شود که پیروزی نهایی و بی بازگشت سوسیالیسم فقط در صورت پیروزی در اکثریت کشورها و یا حداقل در پیشرفته ترین کشورها معنی پیدا می کند. در همه حال، از این فرضیه چنین بر نمی آید که «بلشویکها از مارکسیسم عدول کردند» و یا روسیه برای ساختن سوسیالیسم آماده نبود. از این نظریه فقط می توان به این نتیجه گیری رسید که، در روند برقراری سوسیالیسم باید تصور

روشنی از وجود حلقه محاصره سرمایه داری داشت، که با تولید عناصر سرمایه داری در کشورهای سوسیالیستی، مبارزه طبقاتی با سوسیالیسم را تشدید خواهند کرد. برای دادن پاسخ به همه اینها، وجود دولت سوسیالیستی دیکتاتوری پرولتاریا، تئوری پیشرفته و خط درست سیاسی اهمیت مطلق کسب می کند. آنوقت و فقط آنوقت، دولت پرولتری می تواند در حلقه محاصره دشمنان دوام بیاورد و همه بشریت را با خود همراه سازد. ماهیت نظریه انقلاب جهانی استالینی هم که انقلاب جهانی را عملاً بسیار بیشتر از «تئوری» تروتسکی توسعه داد، درست همین است.

همانطور که واضح است، در اواخر زندگی استالین اردوگاه قدرتمند سوسیالیستی، صرفنظر از تغییر خط سیاسی و فاصله گرفتن رهبری اتحاد شوروی از مارکسیسم-لنینیسم، شکل گرفت و بیش از چهل سال به موجودیت خود ادامه داد. البته می توان گفت که شرایط خارجی، و پیش از همه، پیروزی اتحاد شوروی در جنگ جهانی دوم در تشکیل اردوگاه سوسیالیستی نقش داشت. با این وجود، خود این پیروزی، پیامد سیاستهای استالین بود و سیاستهای او نیز انعکاس نظریه او بود. بنابراین، با قطعیت می توان گفت که تشکیل اردوگاه سوسیالیستی، صحت تئوری «انقلاب جهانی به پشتوانه دولت سوسیالیستی» استالین را عملاً ثابت کرد.

بنا بر همه آنچه گفته شد، می توان چنین نتیجه گرفت: استالین نظریه پرداز و مجری واقعی تئوری انقلاب جهانی بود و متفاوت از تروتسکی، او فقط به سخن سرایی در باره «آتش انقلاب جهانی» نپرداخت. بلکه نظریه تحکیم سوسیالیسم ابتدا در یک کشور و سپس، تبدیل این کشور به پایگاه مستحکم و ضامن واقعی آتش اصیل انقلاب جهانی را با بردباری توضیح داد و تحقق بخشید.

ستایشگران استالین رهبران برجسته عصر ما بودند

دومینیکو لوسوردو

ترجمه رضا نافع

دومینیکو لوسوردو، فیلسوف ایتالیایی و استاد دانشگاه اوربینو، کتابی در باره استالین نوشته که نخستین بار در سال ۲۰۰۸ در رم منتشر شد. این کتاب در ایتالیا سرو صدای زیادی بر پا ساخت و سبب بحث های گسترده تاریخی گشت. موسسه نشر «پاپی روسا» در شهر کلن در کشور آلمان ترجمه این کتاب را در چند روز پیش با نام «استالین، تاریخ و انتقاد از افسانه ای سیاه» منتشر ساخت. آنچه اینک می خوانید مقدمه این کتاب است که در عین حال معرف مضمون کتاب نیز هست.

سوگواری در مرگ استالین سخت با ابهت بود: در ساعات احتضار «میلیونها نفر در مرکز مسکو ازدحام کرده بودند تا برای آخرین بار به رهبر در حال احتضارشان ادای احترام کنند». روز پنجم ماه مارس ۱۹۵۳ «میلیونها شهروند از درگذشت او چنان اندوهگین بودند که گوئی یکی از نزدیکان خود را از دست داده اند». در دورافتاده ترین نقاط این کشور وسیع نیز واکنش در برابر مرگ او همین گونه بود. مثلاً «روستائی کوچک» که بلافاصله پس از اعلام خبر «در ماتی همگانی فرورفت». بهت زدگی همگانی «از مرزهای اتحاد شوروی فراتر رفت. در خیابانهای بوداپست و پراگ بسیاری در خیابانها اشک می ریختند».

هزاران کیلومتر آنسو تر از جبهه سوسالیم، در اسرائیل هم سوگواری گسترده بود: تمام اعضای «ماپام» بدون استثناء می گریستند. مایام حزبی بود که تمام رهبران مهم و «تقریباً تمام رزمندگان» عضو آن بودند. همه بهت زده و غرق اندوه: «خورشید فروخت» این عنوان روزنامه الهامیشمار ارگان جنبش کی بوتس بود. دیرگاهی نیز شخصیت های برجسته دولتی و ارتشی با سوگواران همنا بودند: «۹۰ افسر»، که در جنگ سال ۱۹۴۸، در جنگ بزرگ استقلال یهودیان شرکت داشتند در یک سازمان مخفی مسلح، هوادار اتحاد شوروی (استالینیستی) و انقلابی به یکدیگر پیوستند. ۱۱ نفر از آنها بعداً به مرتبه ژنرالی رسیدند و یک نفر به وزارت. کسانی

که امروز هم بعنوان پدران و بنیانگذاران میهن اسرائیلیان مورد ستایش هستند.

در غرب نیز تعظیم و ستایش از او محدود به رهبران و فعالان احزاب کمونیست و یاران همپیمان او نبود. (ایزاک دویچر) مورخی که خود از شیفتگان تروتسکی بود در سوگ او نوشت: "در سه دهه سیمای اتحاد شوروی بکلی دگرگون گشت. هسته تاثیرات تاریخی استالینیسم این است: «هنگامی که او آغاز کرد روسیه کشوری بود که در آن زمین را با خیش های چوبی شخم می زدند، و روزی که آن را ترک کرد صاحب راکتور اتمی بود. او روسیه را به دومین کشور صنعتی جهان ارتقاء داد و این فقط یک مسئله مادی و پیشرفت سازمانی نبود. دست یابی به نتیجه ای از این دست بدون یک انقلاب گسترده فرهنگی ممکن نبود، انقلابی که کشوری را بر آن داشت تا راه آموزشگاه در پیش گیرد و به دانشی گسترده دست یابد. حتی اگر میراث استبداد آسیائی و تزار ی گاه مهر زشت کننده خود را بر چهره آن کوبیده باشد، آرمان سوسیالیستی هویت طبیعی، یکپارچه و هماهنگ «Corporate Identity» خود را در روسیه استالینی یافت».

حرمت والا

این ترازنامه تاریخی دیگر جایی برای ادعا نامه هائی که تروتسکی در گذشته علیه رهبر روسیه اقامه می کرد باقی نمی گذاشت. در زمانی که نظام نوین اجتماعی در اروپا و در آسیا رو به گسترش است و انقلاب «پوسته ملی خود را ترکانده است»، استالین را نظریه پرداز تسلیم شونده سوسیالیسم در یک کشور خواندن چه معنائی می تواند داشته باشد؟ استالینی را که تروتسکی به تمسخر "شهرستانی کوچک" می خواند که طنز تاریخ او را به صحنه رویداد های بزرگ پرتاب کرده است، در سال ۱۹۵۰ برای فیلسوف نامداری چون Alexandere Kojève تجسم آن چیزی بود که هگل آن را Weltgeist (روح جهان) می خواند و از این رو موظف بود که حتی با شیوه های پرقدرت انسانیت را به وحدت بخواند و به آنسو هدایت کند و در این راه خرد و تحمیل اراده را در هم آمیزد.

برغم جنگ سرد و نیز تداوم جنگ گرم در کره، در غرب نیز در گذشت استالین، بیرون از دایره کمونیستها و چپ‌های هوادارشان، واکنش‌ها روی هم رفته «متعادل» در پی داشت و یاد کرد از استالین توام با «احترام کامل» بود: در آن زمان هنوز او را دیکتاتوری نسبتاً خوش‌قلب و حتی دولتمدار می‌دانستند و مردم یاد مردی را که لقب پر مهر «عمو ژو» به او داده بودند بود، در خاطر خود حفظ می‌کردند، یاد سردار بزرگی را که پیروزی مردمش بر فاشیسم را ممکن ساخته بود و کمک به نجات اروپا از توحش فاشیسم کرده بود (Kojeve). هنوز اندیشه‌ها، تصورات، و احساسات سالهای ائتلاف بزرگ علیه رایش سوم و همدستانش از بین نرفته بودند (ایزاک دویچر در سال ۱۹۴۸ آنها را برشمرد) «دولتمردان و ژنرالها (...) از تسلط او بر جزئیات فنی ماشین عظیم جنگیش، و گزینش‌های استادانه‌اش سخت در شگفت بودند».

یکی از شخصیت‌های ستایشگر او که حتی در گذشته، علیه کشور شوراهای، زائیده از انقلاب اکتبر، دخالت نظامی کرده بود، وینستون چرچیل بود که بارها در باره استالین چنین اظهار نظر کرده بود:

«من از این مرد خوشم می‌آید (I like that man)». چرچیل، دولتمرد انگلیسی، در نوامبر ۱۹۴۳، در کنفرانس تهران همتای خود در اتحاد شوروی «استالین بزرگ» را چنین می‌ستاید:

او جانشین شایسته پتر کبیر است، او سرزمین خود را نجات داد، وضعی در آن ایجاد کرد که بتواند بر متجاوزان چیره گردد. اورل هاریمن، سفیر آمریکا در مسکو (از ۱۹۴۳ - ۱۹۴۶)، نیز بگونه‌ای شیفته او بود و پیوسته در سطح نظامی تصویری مثبت از او بدست می‌داد: «بنظر من او مطلع‌تر از روزولت، واقع‌بین‌تر از چرچیل و باصلاح جنگ‌سالاری چیره‌دست‌تر بود». آلسیده دو گاسپری (وزیر خارجه ایتالیا از حزب دموکرات مسیحی) از این هم فراتر رفت و در سال ۱۹۴۴ با تاکید از خدمت «فوق‌العاده» تاریخی ارتش‌هایی که با نبوغ ژوزف استالین سازمان یافته بودند و تأثیری صدساله برجای نهادند، تجلیل کرد. و تایید‌های این سیاستمدار مهم ایتالیائی به عرصه نظامی محدود نماند: «وقتی می‌بینم که هیتلر و موسولینی انسانها را بخاطر نژادشان تحت پیگرد قرار می‌

دادند و آن قانون دهشتناک ضد یهودی را که می شناسیم اختراع کردند و در عین حال وقتی می بینم که روس ها تلاش می کنند تا ۱۶۰ نژاد را در روسیه با هم درآمیزند و جامعه بشری را با هم یگانه کنند، بگذارید بگویم که این کاریست مسیحی وار، کاریست بسیار جهانی آنگونه که کلیسای کاتولیک می خواهد».

استالین در میان رفقای روشن فکر برجسته نیز از اعتبار کمتری برخوردار نبود. هارولد جی. لاسکی که در آن زمان از برجستگان حزب کارگر انگلیس بود، در گفتگویی با نوربرتو بوبیو در پائیز ۱۹۴۵ گفت که ستایشگر اتحاد شوروی و رهبر «بسیار خردمند» آنست. در همان سال هانا آرنت نوشت: «ویژگی کشوری که تحت رهبری استالین است این است که با اختلافات ملیت ها برخورد می کند و اختلافات را برطرف می سازد، ملیت های گوناگون را بر اساس برابری ملیت ها سازمان می دهد». این نوعی سرمشق است، چیزی است که «هر جنبش سیاسی و ملی باید آنرا مورد توجه قرار دهد».

بنه دتو کروچه (فیلسوف و مورخ ایتالیایی) در آنچه که اندک زمانی پیش و پس از جنگ جهانی نوشت، تأیید کرد که استالین در پرتو نبرد با فاشیسم نازی نه تنها به آزادی جهانی بلکه به آزادی در سرزمین خود نیز خدمت کرد. آری رهبری شوروی در دست «یک سیاستمدار نابغه است» که رویهم رفته نقش تاریخی مثبتی ایفا می کند: در قیاس با روسیه پیش از انقلاب «سویتسیسم پیشرفتی برای آزادی است، همانطور که سلطنت استبدادی در قیاس با رژیم های فئودالی پیشرفتی برای آزادی بود» و سبب تداوم پیشرفتهای بزرگ آن شده است. تردید فلاسفه متمرکز بر آینده شوروی بود و در قیاس با آن استالین را بیشتر مطرح می کردند: او جای لنین را گرفت و به این ترتیب یک نابغه جای نابغه قبلی را گرفت. ولی «مشیت الهی» رهبری آتی شوروی را به که خواهد سپرد؟

تمدن نوین

کسانی که با پیدایش نشانه های بحران در ائتلاف ضد هیتلری در صدد برآمدند اتحاد شوروی استالین را با آلمان هیتلری مقایسه کنند، سخت مورد سرزنش توماس مان قرار گرفتند. ویژگی رایش سوم در این بود که

گرفتار «جنون نژادی» یا باصطلاح «نژاد سروران» بود، که نخستین کارش در سرزمین های تسخیر شده آن بود که فرهنگ آن سرزمین را ریشه کن می کرد و بعد دست به اجرای «سیاست شیطانی خلق کشی» می زد. هیتلر با این شیوه از دستور نیچه پیروی می کرد، که گفته بود: «دیوانه آن کسی است که برده می خواهد ولی عاليجناب تربیت می کند». ولی مسیر «سوسیالیسم روسی» درست در نقطه مقابل آن قرارداشت که به گسترش پر قدرت دانش و فرهنگ استوار بود و نشان داد که «برده» نمی خواهد، بلکه «انسانهای فکور» می خواهد و برغم همه مشکلات «آزادی» را گزیده است. از این رو یکی دانستن این دو رژیم پذیرفتنی نیست. کسانی که این گونه استدلال می کنند، خود را در مظان همدستی با فاشیسم قرار می دهند، حتی اگر ادعا کنند که قصدشان محکوم کردن فاشیسم است، توماس مان می نویسد: «کمونیسم روسی را با فاشیسم نازیها به این دلیل در یک سطح قرار دادن که هر دو تمامیت خواه هستند، در بهترین حالت حکایت از سطحی نگری دارد، و در حالت بدتر یعنی فاشیسم. کسی که بر یکی بودن این دو اصرار ورزد، ممکن است بنظر خود دموکرات باشد ولی در واقع و در اعماق دل خود یک فاشیست است و خواستار قاطع آنست که ریاکارانه و بظاهر با آن مخالفت می کند. ولی با نفرت تام و تمام فقط با کمونیسم مبارزه می کند».

البته بعدا جنگ سرد در گرفت و هانا آرنست در سال ۱۹۵۱ در کتاب خود در باره توتالیتاریسم بانظر توماس مان برخورد کرد. توماس مان هم ارز قرار دادن فاشیسم و سوسیالیسم را نادرست دانسته و بشدت مورد انتقاد قرار داده بود. ولی درست همزمان با آن کوژف فیلسوف فرانسوی از استالین بعنوان پیشگام یک تحول بسیار پیشرو تاریخی در جهان ستایش کرد. این بیان معنی است که حتی در غرب هم این حقیقت نوین بعبارت دیگر، این فکر تازه اساسی یعنی نبرد بیطرفانه علیه اشکال گوناگون توتالیتاریسم بدشواری توانست برای خود جا باز کند. در سال ۱۹۴۸ لاسکی نظری را که سه سال قبل ابراز داشته بود تقریبا روشن تر ساخت. او برای تعریف اتحاد شوروی بار دیگر مقوله ای را مطرح ساخت که بناتریس وب، یکی از نمایندگان جنبش کارگری انگلیس، از سال ۱۹۳۱ و

همچنین در طول جنگ جهانی دوم تا اندک زمانی پیش از مرگش بکار می برد که عبارت بود از: «تمدن نوین». لاسکی با تاکید نوشت: «درست است، طبقه ای که دیرزمانی سرکوب شده و مورد بهره برداری قرار گرفته بود، برای پیشرفت اجتماعی خود خواست هائی را مطرح کرد که خواست های معمولی نبودند، در پی بکرسی نشاندن آن خواست ها، مناسبات تازه ای در کارخانه ها، کارگاهها و هر جا که اشتغالی وجود داشت برقرار شد که بر خلاف گذشته، دیگر پایه حقوقی آن مالکیت صاحب کار بر وسائل تولید نبود، از مجموعه این خواست ها و تحولات نظامی در کشوری بوجود آمد که «پیشاهنگ تمدنی نوین» بود و استالین راهبر آن بود. البته هم این و هم آن دیگری نظر خود را دقیق تر می کنند: این «تمدن نوین» که در حال پیدایش است هنوز باری سنگین بر دوش دارد که عبارتست از «روسیه بربرصفت». شکل های بروز این «بربرصفتی» استبداد بود. - لاسکی تاکید می کند - برای آن که بتوانیم در باره اتحاد شوروی به یک دآوری درست دست یابیم یک واقعیت اساسی را نباید از نظر دور داریم، و آن این که: «کسانی که قدرت رهبری را در دست داشتند، برخاسته از کشوری بودند که یگانه شکل حکومتی که به آن خو گرفته بود، استبداد خونین بود» وضعیتی که آنها در آن قرار داشتند و مجبور بودند در آن وضعیت حکومت کنند این بود که تقریباً در محاصره ای دائمی قرار داشتند، و پیوسته «در گیر جنگی واقعی یا بالقوه» بودند. ناگفته نماند که انگلستان و ایالات متحده نیز در مواقعی که با بحرانی حاد روبرو می گردند از ادیهای سنتی را کم و بیش محدود می سازند. (...)

در پایان: در یک دوران تاریخی کشوری که تحت رهبری استالین قرار داشت و نیز خود استالین توانستند با علاقه توأم با حسن نیت، با احترام و حتی با ستایش مواجه گردند. البته قرارداد عدم تعرض با آلمان نازی موجب سرخوردگی سخت شد ولی بعداً استالینگراد این سرخوردگی را جبران کرد. از این رو، ستایش پس از مرگ او در سال ۱۹۵۳ و سالهای بعدی آن، اردوگاه سوسیالیسم و حتی بخشی از جنبش کمونیستی را یک پارچه کرد و بنظر می رسید که برغم تکانه های پیشین بار دیگر ثبات پدید آمده است، و سرانجام این ستایش حتی در غرب لیبرال نیز برغم

وجود جنگ سرد، که هر دو طرف با سختی تمام دست اندر کار آن بودند، انعکاس یافت. چرچیل، که جنگ سرد را با نطق خود در فولتون رسماً آغاز کرد، بیهوده نگفت که: «من برای خلق شجاع روسیه و مارشال استالین، هم‌رزم خودم در دوران جنگ، ستایشی عمیق و احترامی فوق‌العاده قائل هستم». بی‌تردید با تشدید جنگ سرد آهنگ کلام بتدریج سخت و سخت‌تر شد. با این همه مورخ نامدار انگلیسی آرنولد توینبی که در استخدام وزارت خارجه انگلیس نیز بود در سال ۱۹۵۲ رهبر شوروی را با «انسانی نابغه» چون «پترکبیر» مقایسه کرد و نوشت:

«جهت‌گیری مستبدانه استالین بسوی تکنولوژی غربی درستی خود را وقتی نشان داد که در میدان جنگ به آزمایش گذاشته شد، مانند کاری که پترکبیر کرد». نه تنها بزانو در آوردن رایش سوم نشان داد که آن جهت‌گیری درست بوده است، بلکه پس از هیروشیما و ناکازاکی» روسیه می‌بایستی برای آن که خود را به سطح تکنولوژی غربی برساند، بار دیگر دست به یک راه پیمائی دشوار دیگر بزند که آنرا «بسرعت برق انجام داد».

تبعید به خانه وحشت

ولی احتمالاً یک رویداد تاریخی دیگر است که بیش از جنگ سرد در تغییر بنیادین تصویر استالین موثر بود. اهمیت نطق چرچیل که در ۵ مارس ۱۹۴۶ در فولتون ایراد کرد کمتر از نطقی بود که ده‌سال بعد، در ۲۵ فوریه ۱۹۵۶ در بیستمین کنگره حزب کمونیست شوروی توسط نیکیتا خروشچف ایراد شد.

این نطق محرمانه تصویری از دیکتاتوری را ارائه می‌داد که بیمارگونه خونخوار، خودپسند، میانمایه و در عرصه روشنفکری، حتی مضحک است، این تصویر بیش از سه دهه، تقریباً همه را راضی می‌کرد. این توصیف به رهبران تازه‌ای که در اتحاد شوروی در راس قدرت بودند، امکان می‌داد خود را بعنوان یگانه پاسداران مشروع انقلابی در کشور خود، در اردوگاه سوسیالیسم و در جنبش بین‌المللی کمونیستی عرضه کنند، جنبشی که مسکو را مرکز خود می‌دانست. غرب هم از این که اعتقادات گذشته‌اش تایید شده و استدلال‌های تازه‌ای نیز برای ادامه

جنگ سرد یافته بود، شادمان بود و کمال رضایت را داشت. سوویتولوژی (شوروی شناسی) ایالات متحده نخست افراد و عناصری را که مظنون به هواداری از کشوری بودند که از دامن انقلاب اکتبر برخاسته بود، تصفیه کرد و در آن گرایش به نزدیکی با سیا، ارتش و سازمانهای اطلاعاتی نظامی تقویت شد. سوویتولوژی آمریکا که برای ادامه جنگ سرد نقشی کلیدی داشت، اندک اندک چهره ای نظامی می گرفت. در سال ۱۹۴۹ رئیس انجمن تاریخی آمریکا اظهار داشت: «نباید بخود اجازه دهیم که ارتدکس (راست دین) نباشیم» مردم پسند بودن اهداف و ارزش ها «دیگر مجاز نیستند». «باید مقررات گسترش یافته» را پذیرفت، زیرا «جنگ تمام عیار، چه داغ باشد چه سرد، همه ما را بخدمت می طلبد و از ما می خواهد که وظیفه خود را انجام دهیم. در این میدان وظیفه مورخ کمتر از وظیفه یک فیزیک دان نیست». در سال ۱۹۵۶ هیچ یک از این ها از بین نرفته بود ولی در این سال سوویتولوژی کم و بیش نظامی شده آمریکا، مشوقی تازه پیدا کرد که از درون جهان کمونیستی برمی خاست.

درست است که نطق محرمانه خروشچف بیشتر یک شخصیت را متهم می کرد و نه خود کمونیسم را، ولی در آن سالها آمریکا و همپیمان هایش نیز صلاح می دیدند که زیاده روی نکنند و توجه را بر کشور استالین متمرکز سازند. با امضاء قرارداد «پیمان بالکان» با ترکیه و یونان، در سال ۱۹۵۴، یوگوسلاوی بنوعی تبدیل شد به عضو بیرونی ناتو، و تقریباً بیست سال بعد چین هم قراردادی با آمریکا منعقد کرد که دوافکتو ضد شوروی بود. آنچه در درجه اول اهمیت قرار داشت، این بود که این ابرقدرت منزوی گردد، تا زیر فشار دائم پیوسته گامهای بیشتری بسوی استالین زدائی بردارد، تا جایی که در چشم خود نیز دیگر هویت و حرمتی نداشته باشد، و در نهایت چنان شود که به تسلیم و انحلال خود تن در دهد.

کانون توجه

سرانجام روشنفکران نامدار از برکت «افشاگری های» مسکو با خیال راحت علاقه، همدلی و حتی آن شیفتگی که با آن به شوروی استالینی چشم

می دوختند، فراموش کردند. بویژه آن روشنفکرانی که خود را تروتسکیست می خواندند، آن «افشاگری ها» را تاییدی برای خود می دانستند. از دیدگاه دشمنان شوروی، دیرزمانی، تروتسکی، مظهر ننگ کمونیسم بشمار می رفت و او را «ریشه کن» یا بهتر «یهودی ریشه کن» معرفی می کردند (توضیحات مشروح در این مورد در خود کتاب داده شده است. یونگه ولت) حتی در سال ۱۹۳۳ که سالها از تبعید تروتسکی گذشته بود، اسوالد اسپنگلر، فیلسوف آلمانی، باز هم او را «قا تل بزرگ بلشویک» می نامید. کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی نقطه عطفی بوجود آورد، که سبب شد پس از آن فقط استالین و نزدیکترین همکارانش به خانه وحشت فرستاده شوند. از آنجا که دامنه تاثیر نطق محرمانه خروشچف از محفل تروتسکیست ها بسیار فراتر می رفت، در محافل نوعی از مارکسیست های چپ نیز موجب تسلی خاطر می گشت، زیرا می دیدند که به این صورت بارسنگین تجدید نظر در تئوری های استاد (منظور مارکس است.م) و تاثیرات مشخصی که برجای گذاشته بود، از دوششان برداشته شده است. در کشورهای کمونیستی نه تنها دستگاه دولتی از بین نرفته بود بلکه بسیار هم عریض و طویل تر شده بود و هویت ملی در چالش ها پیوسته اهمیت بیشتری یافت تا به از هم پاشیدگی و سرانجام فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم انجامید. نه تنها هیچ نشانی از حذف پول و بازار به چشم نمی خورد، بلکه همراه با پیشرفت های اقتصادی پول و بازار حتی اهمیت بیشتری نیز پیدا کرده بودند. البته این ها ایراداتی انکار ناپذیر بودند ولی همه آن تقصیرها به گردن استالین بود و "استالینیزم". بنا بر این دلیلی برای از دست دادن امید ها وجود ندارد. تمام مسلماتی که همگام بود با انقلاب بلشویکی و متکی بود بر سخنان مارکس، به اعتبار خود باقی هستند.

این حوزه های سیاسی - ایده نولوژیک تصویری از استالین ساختند که مطلقا ساخته ذهن آنها بود. برای ساختن این تصویر نه تنها حضور چپ بکلی از تاریخ بلشویسم، بلکه بطریق اولی، از مارکسیسم حذف شد. یعنی همان کسانی که در پی انقلابی قدرت بدست را گرفته بودند، که با تکیه بر اندیشه های مارکس و انگلس تدارک شده و به اجرا در آمده بود و بیش از

همه زمام قدرت را در دست داشتند. با این زمینه ضد کمونیست ها به آسانی روسیه تزاری و تاریخ آن را که خاستگاه اتحاد شوروی و جنگ سی ساله استالینی و منشاء تکامل غم انگیز و پرتضاد اتحاد شوروی و سه دهه استالینی آن بود، نادیده گرفتند. بر این اساس، حوزه های سیاسی - ایده نولوژیک گوناگون هرکدام با تکیه بر نطق خروشچف افسانه ویژه خود را ساختند، چه آنها که غرب را پاک می انگاشتند و چه آنها که مارکسیسم و بلشویسم را پاکیزه می دانستند. استالینیزم مرجع واحد و هراس انگیزی بود که به همه مخالفان امکان می داد از خود راضی باشند و به ستایش بی کران از برتری اخلاقی و روشنفکرانه خود بپردازند.

برغم آن که این تفسیرهای گوناگون سرچشمه های انتزاعی متفاوت داشتند اما در پایان به یک همگرایی متدولوژیک میرسیدند. پژوهش های آنها در باره ترور که بدون توجه دقیق به وضعیت عینی صورت می گرفت، به این نتیجه ختم می شد، که ترور ناشی از خواست یک فرد و یا قشری محدود از رهبران بوده که مصمم بوده اند قدرت مطلق خود را با توسل به هر وسیله ای تحمیل کنند. در چنین شرائطی اگر بتوان استالین را با شخصیت سیاسی بزرگ دیگری مقایسه کرد، این شخصیت کسی نمی تواند باشد جز هیتلر. در نتیجه برای شناخت شوروی استالینی تنها نمونه قابل قیاس، آلمان هیتلری است. این القاء نخستین بار در اواخر دهه ۱۹۳۰ از سوی تروتسکی طرح شد که بارها مقوله «دیکتاتوری مطلقه» را بکار برد و در این مقوله، دو نوع استالینی و فاشیستی (بویژه هیتلری) را در کنار هم نهاد. یعنی نقطه آغازی که بعدا در جنگ سرد و امروز در ایده نولوژی مسلط نظر عمومی شده است.

آیا این شیوه استدلال اقناع کننده است یا بهتر آنست که به شیوه ادبیات تطبیقی روی آوریم و آنگاه مجموع تاریخ روسیه و کشورهای غربی دخیل در جنگ سی ساله دوم با روسیه را بی اغماض بررسی کنیم؟ با بکار بردن این شیوه کشورهای و قشرهایی که در رهبری آنها هستند، با مختصاتی بکلی متفاوت، با هم مقایسه می شوند. ولی آیا تفاوتی که میان آنها هست فقط زائیده از ایده نولوژی های آنهاست یا موقعیت عینی آنها که کولاکاسیون (امکانات) ژئوپلیتیک خوانده می شود نیز نقش با اهمیتی در

ایجاد این تفاوت ها ایفا می کند؟ وقی ما از استالین سخن می گوئیم، بی درنگ قدرت فردی، کهکشان اردوگاههای کار اجباری، کوچ دادن اجباری یک قوم از منطقه ای به منطقه دیگر به ذهن ما خطور می کند. ولی اگر روسیه را کنار بگذاریم، این پدیده ها را فقط در آلمان هیتلری مشاهده می کنیم یا این که با تفاوت‌هایی در شدت و ضعف و وضعیت اضطراری حاد و یا زمان کوتاه یا دراز تداوم آنها، در کشورهایی که سنت های لیبرالی تثبیت شده دارند نیز مشاهد می شوند؟ آنچه مسلم است این است که نباید نقش ایده ئولوژی ها را فراموش کرد ولی آیا واقعا می توان ایده ئولوژی که استالین مطرح می کرد، با ایده ئولوژی که الهام بخش هیتلر بود یکی دانست؟ یا این که با پیروی از شیوه تھی از پیشداوری ادبیات تطبیقی به نتایج کاملا نامنتظری می رسیم؟

نظریه پردازان نظریه «آرمانهای ناب» می گویند معیار ارزشگذاری برای یک جنبش یا یک نظام سیاسی تنها آرمانهای متعالی آن نیست، ادعا می شود که برای ارزش یابی این آرمانها باید در نظر داشت که اثربخشی آنها در عمل چگونه بوده است. پرسش این است که آیا این اصل دارای اعتباری عمومی است یا عرصه اعتبار آن محدود است به آن جنبشی که لنین یا مارکس آغاز گر آن بودند؟

این پرسش ها بنظر کسانی زائد یا حتی گمراه کننده می رسد که از روبرو شدن با مسئله چرائی دگرگون گشتن تصویر استالین طفره می روند با این اعتقاد که گویا خروشچف از حقیقتی که پیشتر پنهان بود سرانجام پرده برداشت. البته مورخی که بخواهد سال ۱۹۵۶ را بعنوان سال قطعی و نهایی افشاگری تثبیت شده فرض کند، در حقیقت ناتوانی متدولوژیک خود را برملا کرده و آسان چالش ها و علانقی را نادیده گرفته که الهام بخش کارزار استالین زدائی و شیوه انجام آن و پیش از آن الهام بخش سوویتولوژی جنگ سرد بودند. تضاد شدید میان تصاویر استالین نباید مورخ را بر آن دارد که این یا آن تصویر استالین را مطلق سازد بلکه باید در پی شناخت انگیزه‌های دگرگونی باشد.

در باره استالین زدائی و استالین زدایان

منبع: سایت حزب کمونیست کارگران روسیه

شخصی بنام میخائیل فدتوف، دارنده عنوان دهن پرکن رئیس شورای توسعه نهادهای مدنی و حقوق بشر در جنب ریاست جمهوری روسیه، از مقامات کشور و شهروندان روسیه خواست به استالین زدائی در زندگی اجتماعی بپردازند. ابتکار وی با استقبال رئیس جمهور دیمیتری مدودوف مواجه شد. به همین بهانه، فعالین متلون درجه پائین تر ماشین تبلیغات بورژوازی برخی هیاهوها بر پا کردند. بدین معنی که برای جلوگیری از رنسانس استالینیسم در هر شکل آن، استالین زدائی در زندگی اجتماعی ضروری است و الا آخر.

اما زمان آن فرارسیده است که هیستری آقایان را با طرح مستقیم این سؤال کارگری که اصلا سخن بر سر چیست؟ انسانهای فرهیخته بدرستی تأکید می کنند که مدتهاست استالین زدائی در روسیه انجام گرفته و نتایج هلاکتباری هم برای کشور در پی داشته است.

اول- غیرصنعتی کردن اقتصاد کشور اتفاق افتاده است. اگر اتحاد شوروی نمونه یک قدرت صنعتی رشدیافته و بر اساس شاخصهای علمی و تکنولوژیکی، یک کشور پیشرو در جهان بود، روسیه بورژائی امروز به دهها سال عقب بر گشته است. در سال ۱۹۹۰، اتحاد شوروی ۷۴۱۷۱ دستگاههای مختلف آهنبری تولید کرد، اما میزان تولید روسیه در سال ۲۰۰۹ (پس از گذشت ۲۰ سال!) به ۱۸۸۲ دستگاه رسید. در حالیکه اتحاد شوروی، سالانه ۲۱۳۶۰۰ دستگاه تراکتور و ۱۴۱۳۱ دستگاه بولدوزر تولید می کرد، در روسیه امروزی تولید سالانه آنها به ترتیب ۷۶۰۰ و ۷۲۱ دستگاه رسیده و میزان تولید ماشینهای نساجی در «روسیه آزاد» هم ۱۳ واحد بجای ۱۸۳۴۱ واحد تولید سالانه اتحاد شوروی کاهش یافته است. ساخت هواپیماهای وطنی نیز از میزان ۱۰ درصد تولید سابق آنها تجاوز نمی کند. عبارت دیگر، اگر در دوره استالین، کشور در جهت

افزایش تولید ماشین آلات کوشش می کرد و بدان نیز دست می یافت، امروز به وضعیتی دچار شده است، که باید ماشین وارد کند.

دوم- غیرتعاونی کردن کشاورزی به پایان رسیده است. اگر تا ۲۰ سال پیش، کشور مواد غذائی مورد نیاز خود را بطور کامل تأمین می کرد، امروز بیش از ۴۰ درصد آن را از کشورهای خارجی وارد می کند و یک سوم زمینهای زیرکشت از دور خارج شده و به هرزه زار گردیده است.

سوم- روند تخریب فرهنگ جمعیت کشور، در شکل انحطاط اخلاقی مردم ادامه دارد. در این باره، کافیسست محتوای «شاهکار» برنامه های تلویزیونی از نوع «خانه-۲» و نتایج نظرخواهی اجتماعی از مردم روسیه مورد توجه قرار داده شود، که یک سوم پاسخ دهندگان بر این باورند که خورشید به دور زمین می چرخد. و بالاتر از همه، در حالیکه دولت خط و مشی جایگزینی دین با علم را در پیش گرفته است، به هیچ توضیح دیگری نیاز نیست.

در باره استالین زدائی در عرصه سیاسی نیز همین بس که، پرچم دولت عوض شد. (جای پرچم سرخ با نشان داس و چکش و ستاره بمثابة سمبل اتحاد کارگران، دهقانان و ارتش سرخ کارگری- دهقانی بر فراز کشور را، که در زیر آن همه مردم، دوش بدوش هم با هیتلری ها و خائنان به میهن- و لاسوفی ها- جنگیدند، پرچم روسیه تزاری گرفته است). شوراها بمثابة ارگان حاکمیت زحمتکشان منحل و نهادهای قدرت زمینداران و سرمایه داران بازسازی شده است. به خلق زحمتکش میهن، نقش حیوانات کاری، نقشی که آدولف هیتلر آرزو می کرد، احاله شده است.

بدین ترتیب، استالین زادایان اصولا نباید هیچگونه نگرانی داشته باشند. آنها کار رذیلانه خود را در مجموع به انجام رسانده اند. با این وصف، حالا باید خلقهای زحمتکش روسیه بنشینند و به این مسئله بیندیشند که آقایان چه چیزی برای ما در روسیه ساخته اند و چرا در

طول بیست سال گذشته، میزان مرگ و میرها، یک و نیم برابر بیشتر از تولدهاست؟ و این «دمکراسی» به چه درد ما می خورد؟ آیا زمان تعویض آن با ساختاری که انسان زحمتکش نمیرد و به عمل خود افتخار کند، فرانرسیده است؟

مدتهاست وقت آن رسیده که باید پشت آقایان استالین زدایان را به دیوار چسباند و از آنها پرسید: «آقایان محترم، آیا زمان، زمان پاسخگوئی نیست؟»

Stalin's era according to statistics and facts

Gennady Zyuganov

Translator: Ebrahim Shiri

Editor: Amador navidi

Baku- 2012